

روز قیامت در اسلام

دکتر مسعود انصاری

روز قیامت در اسلام

دکتر مسعود انصاری

چاپ نخست سال ۱۳۷۹ خورشیدی برابر سال ۲۰۰۱ میلادی  
این کتاب در کشور متحد امریکای شمالی به چاپ رسیده است

نشانی برای تماس:

**P.O. Box 57374**  
**Washington, D.C. 20037-0374**  
**U. S. A.**

نمبر (فکس) ۹۵۸۰ ۶۵۹ (۲۰۲)

نشانی پست الکترونیکی  
(E Mail): [payam@netkonnnect.net](mailto:payam@netkonnnect.net)

نشانی  
Website:  
[www.hypnomas.org](http://www.hypnomas.org)

## فهرست گفتارها

<u>صفحه</u>	<u>عنوان</u>
۵	پیش گفتار
۹	فصل اول - معاد و روز قیامت در دین های گوناگون
۲۴	بازنمود رویداد
۲۷	فصل دوم - نشانه های فرارسیدن روز قیامت
۳۵	بازنمود
۴۷	فصل سوم - ظهور دجال
۶۹	چگونگی رویارویی با فتنه های دجال
۶۹	۱- پناهجویی به الله
۶۹	۲- از برگردن آیه های سوره قاف
۷۰	۳- دوری از دجال
۷۰	بازنمود
۷۹	فصل چهارم - ظهور یاجوج و ماجوج
۸۶	بازنمود
۹۱	فصل پنجم - فرود آمدن عیسی مسیح از زمین به آسمان
۹۶	بازنمود
۱۰۳	فصل ششم - طلوع خورشید از مغرب
۱۰۸	بازنمود
۱۱۱	فصل هفتم - ظهور حیوان غول پیکر
۱۱۴	بازنمود
۱۲۳	فصل هشتم - پراکنده شدن دودی سیاه در فضا

۱۲۸	بازنمود
۱۳۱	فصل نهم - جنگ با رومی ها
۱۳۷	بازنمود
۱۵۱	فصل دهم - مهدی نجات دهنده
۱۶۳	بازنمود
۱۷۱	فصل یازدهم - عالم برزخ (قیامت صغری)
۱۷۸	رویداد مرگ «سعد بن معاذ»
۱۸۱	پذیرائی از یک آخوند زنده در بهشت
۱۸۵	بازنمود
۱۸۹	فصل دوازدهم - هنگامه روز قیامت
۲۰۱	بازنمود
۲۱۵	فصل سیزدهم - روش دادرسی الله در روز قیامت
۲۳۱	پل صراط
۲۳۴	بازنمود
۲۵۱	فصل چهاردهم - اثبات روز قیامت بوسیله دانش های پیشرفته
۲۸۱	فرهنگ واژه های فارسی
۲۸۳	فهرست بنمایه های زبانهای فارسی و تازی
۲۸۷	فهرست بنمایه های زبانهای خارجی
۲۸۹	فهرست راهنما
۲۹۹	شناسه علمی نویسنده کتاب (دکتر مسعود انصاری)
۳۰۱	سایر نگارشهای دکتر مسعود انصاری

## پیش‌گفتار

یکی از فروزه‌های شگفت‌آور زندگی ما افراد بشر آنست که پیشرفت‌های تکنولوژیکی و صنعتی ما از رشد فرهنگ و اندیشه‌های سنتی ما پیش افتاده و در زمانی که شکوفائی صنعتی و تکنولوژیکی ما نه تنها با یک هزاره پیش، بلکه با یک سده پیش نیز قابل مقایسه و برابری نیست، ولی اندیشه‌های سنتی ما در باره خرافه‌خواهی، ساده‌باوری و بیهوده‌پرستی، همچنان در ژرفای باورهای هزاره‌های پیش واپس مانده است. برای مثال، در حالیکه صنعت کامپیوتر و اینترنت روز به روز دنیای ما را کوچکتر و مردم گوناگون کشورهای دنیا را به یکدیگر وابسته‌تر می‌کند، ولی واپس‌کنده‌های مسجد، کلیسا، کنیسه و غیره، نه تنها هنوز در پهنای هزاره‌های پیش باقی مانده، بلکه با پیشرفت صنعت و تکنولوژی به شکوه بیشتری نیز دست یافته‌اند. دلیل این امر آنست که ما فرهنگ عقیدتی و مذهبی خود را بوسیله نیمکره راست مغز از پدر و مادر و محیط زندگی خود می‌آموزیم و بدون اینکه هیچگاه آنها را در نیمکره چپ مغز، ارزشیابی و پالایش کنیم، برای همه عمر آنها را به‌عنوان اندیشه‌های مقدس و تغییرناپذیری که در جایگاه غایت اندیشه‌های نیک و حقایق یکتا (Summum bonum) درآمده‌اند، آنها را در ایمان خود جای می‌دهیم.

«سنت اگوستین» گفته است: «Credo ut intelligum»، یعنی اصول و موازینی در زندگی ما وجود دارند که مانع از آنها را پذیرش می‌کنیم و بعد به فهم و درک آنها پی می‌بریم. ولی، هنگامی که پای اصول و احکام دین به میان می‌آید، دین و ایمانمان به ما می‌گویند، پدر و مادرم در پیش

آنها را فهمیده و درک کرده و دیگر لزومی ندارد، ما درباره آنها اندیشه‌گری نموده و در صدد درک و فهم آنها برآئیم.

بدین ترتیب، ما باورها و یا برچسب مذهبی خود را از فرهنگ عقیدتی پدر و مادرمان به ارث می‌بریم و در سراسر عمر حتی یکمرتبه نیز در صدد دوباره‌نگری و فهم و درک اصول و موازین دینی که از پدر و مادر به ارث برده و یا بررسی شرایطی که پدر و مادرمان را مجبور به پذیرش آن عقاید کرده‌اند، بر نمی‌آئیم. زیرا، ما ناخودآگاهانه باور داریم که پدر و مادرمان نوشتارهای کتاب‌های مقدس دینی را در پیش برای ما خوانده و دیگر لزومی ندارد که ما خرد خود را در باره حقیقت آنها به داوری بگیریم. تردید نیست که هرگاه ما به این کار دست می‌زدیم و درونمایه کتاب دینی خود را تنها یکبار هم که شده است، برای درک خردگرایانه مطلب و نه به عنوان یک تکلیف دینی می‌خواندیم، از دین و ایمان و اصول عقیدتی پدر و مادرمان نخست شکفت زده و سپس شرمگین می‌شدیم.

ما توجه نداریم که چشم خرد و چشم ایمان مانند چشم‌های ما در حالت خواب و بیداری است. بدین شرح که همانگونه که چشم‌های ما در حال خواب و بیداری دو شکل متفاوت و ناهمگون دارند و ما نمی‌توانیم هم بخوابیم و هم چشمانمان را باز نگهداریم، به همانگونه نیز قادر نخواهیم بود چشم‌های خرد و ایمان خود را در یک زمان باز نگهداریم. زیرا، هر زمانی که چشم خرد ما گشوده می‌شود، نیروی خرافه‌خواهی و بیهوده‌پرستی در ما خاموش می‌شود و هرگاه که چشم ایمان ما به پاره‌ای اصول بی‌پایه‌ای که ساختار مذهبی ما را تشکیل داده‌اند، باز می‌گردد، به گونه طبیعی چشم خردمان بسته می‌شود.

بدیهی است، گرایش‌هایی که به ایمان انسان وابسته باشند، نهاد خرد را کِرخست و بیحس کرده و نیروهای پویای مغزی انسان را در سراب خرافه‌گرایی وامانده و زندانی می‌کنند. عقاید دینی و متافیزیکی از یک سو و داوری‌های خرد و درایت انسان از دگر سو، به دو دلیل نمی‌توانند با





یکدیگر زندگی مسالمت آمیز داشته باشند. دلیل نخست آنست که انسان در ژرفای مغز باور دارد که معتقدات دینی او از منابع ناشناخته فراسوی خرد، دانش و توانائی های مغزی و بدنی او ناشی می شوند و دلیل دوم آنست که انسان، پیام آوران و دکانداران دینی را افرادی به شمار می آورد که نه تنها با افراد عادی انسان متفاوت هستند، بلکه با منابع ناشناخته برتر از انسان نیز پیوند دارند. این دو دلیل سبب می شود که انسان باورهای دینی و متافیزیکی خود را در بالای نیروهای مغزی اش قرار دهد و برای درک و فهم آنها هیچگاه سنجه های خرد و درایتش را به کار نگیرد.

«نیچه» فیلسوف نامدار آلمانی می گوید، مذهب پدیده ای است که انسان را هیپنوتیسم می کند و مانند حیواناتی که زمستان را در بیهوشی (خواب Hibernation) و یا گیاهان مناطق گرمسیر که تابستان را در حال رخوت و بیحسی می گذرانند؛ مذهب نیز نیوند آگاه انسان را کرخت می کند و سبب می شود که انسان خود را به شکل کاریکاتور باورهای خرافی و مذهبی در آورد و عمری را به بیهودگی بگذراند.

مهمتر از همه اینکه، اصول و موازین دین اسلام امکان هر گونه آزاداندیشی را از پیروان خود سلب می کنند و از لحظه ای که کودکی از زهدان مادر پا به پهنه وجود می گذارد تا زمانی که آخرین نفس از کالبد او خارج می شود، برای او تکلیف سازی و سرنوشت ریزی کرده اند.

بدیهی است که فرد بشر پیوسته درباره غایت زندگی خود کنجکاو و اندیشناک بوده و کوشش کرده است، سرنوشت وجود خود را پس از مرگ کشف کند؛ به گونه ای که واژه Escathology به مفهوم هدف و غایت زندگی بشر، پیوسته در جایگاه یکی از جُستارهای مهم فلسفه غرب مورد بررسی و کنکاش قرار داشته است. ولی، درحالی که خرد پویا و دانش شکوفای بشر، هنوز درباره کشف سرنوشت خود پس از مرگ به جایی ره نبرده؛ نهادهای افسونگر مذهبی به دنبال قاعده سازی برای رفتار و منش بشر در زمان حیات، جزئیات سرنوشت او را پس از مرگ نیز گام به گام افسانه بافی





کرده‌اند.

کتاب قرآن، احکام فقهای اسلام و درونمایه احادیث اسلامی پر از اصول و قواعدی هستند که دین اسلام برای پیروان این دین قانونگزاری کرده‌اند. ما در این کتاب آنچه را که آیه‌ها و احکام قرآن و درونمایه احادیث اسلامی از زبان الله و به اصطلاح، پیامبر او در باره غایت زندگی بشر و سرنوشت او پس از زندگی در این دنیا افسانه‌سازی کرده و بدون تردید، آگاهی از آنها از یکسو موجب به‌اندیشی و حقیقت‌گرایی شده و از دگر سو بررسی آنها از تفریح و سرگرمی خالی نیست، به شرح و بازشکافی درمی‌آوریم.

دانشمندان روانشناسی برای انسان دوگونه هوش قائل شده‌اند: هوش نهادی (بالقوه) و هوش عملی. هوش نهادی، درایت و سرمایه مغزی انسان برای درک حقایق بوده و هوش عملی، کاربُرد سرمایه‌های مغزی و درایت انسان برای بهتر ساختن زندگی خود، هموعان خویش و همبودگاه بشر می‌باشد. دانشمندان یاد شده، باور دارند که دانش و آگاهی مؤثرترین وسیله و عامل تبدیل هوش نهادی به هوش عملی انسان است. Desiderius Erasmus از اومانیست‌های (انسان‌گرایان) شهیر سده شانزدهم هلند نیز می‌گوید: «مغز انسان تا زمانی که در حالت ناآگاهی قرار دارد، استعدادش برای پذیرش نادرستی‌ها بیش از حقایق می‌باشد.» برآستی که ریشه هر نوع خرافه‌پرستی، دژآموزی، افسون‌زدگی و خردباختگی را در ناآگاهی‌های ما باید جستجو کرد.

ما در این کتاب اصول یاوه و بیهوده‌ای را که یک افسونگر قدرت‌جوی تازی با بستن نام پیامبر به خود بوسیله پشت‌هم‌اندازی‌های نبوغمایه به آنها لباس سپنتای دینی پوشانیده، فاش می‌کنیم و آنچه را که اصول و احکام دین اسلام برای غایت زندگی بشر گفته‌اند، از لابلای آیه‌های قرآن و درونمایه احادیث اسلامی به آگاهی خوانندگان خود می‌رسانیم و فرآیند این بررسی را با احترامی بی‌کران به داوری خرد و نیوند انسانی آنها می‌سپاریم.

دکتر مسعود انصاری



## فصل اول

# معاد و روز قیامت در دین های گوناگون

بزرگترین خدمتی که می توان به یک مسلمان کرد، اینست که او را از بند این دین نجات داد.

ارنست رنان

فلاسفه و اندیشمندان از دیرباز، پیوسته از زندگی پس از مرگ سخن گفته و در باره پایان زندگی افراد بشر اندیشه نموده اند. دیدمان «معاد» و یا «بازگشت به زندگی» برای نخستین بار در باورهای مذهبی مردم خاور میانه به وجود آمده است. مردم بابل و بین النهرین در دوره های باستانی باور داشتند که خدای رشد و نمو گیاهان به نام «تموز» هر سال پس از سپری شدن تابستان بدرود زندگی می گوید و سال بعد، دوباره برای رویانیدن گیاهان زنده می شود. ولی مردم این مناطق به معاد افراد بشر

---

<sup>۱</sup> «تموز» خدای رشد و نمو گیاهان بین مردم بابل و بین النهرین در دوره های باستانی بوده است. «تموز» هر سال پس از گذشت تابستان، بدرود زندگی می گفت و سال بعد، دوباره برای رویانیدن و به ثمر رساندن گیاهان زنده می شده است. کتاب حزقیال نبی در آیه ۱۴ باب هشتم در تورات، می گوید، زندهای اورشلیم هر سال در پایان تابستان که مشهور بود، «تموز» بدرود زندگی می گوید، برای او به سوگ می نشستند و گریه وزاری سر می دادند.

گفته شده است که «تموز»، قدرت نجات افراد بشر را نیز دارا بود و می توانست آنها را از بیماری نجات دهد، ولی در جلوگیری از مرگ آنها قدرتی نداشت.

عقیده نداشتند. در آن دوره‌ها یونانی‌ها و رومی‌ها معتقد بودند که روان انسان جاودانی و فناپذیر است، ولی به معاد جسمانی معتقد نبودند. در باورهای مذهبی مردم یونان باستان، مانند معتقدات مذهب Isis نیز سخن از معاد روانی رفته است، ولی آنها نیز به معاد جسمانی هیچ عقیده‌ای نداشتند.

در باره «معاد» و یا زنده شدن پس از مرگ، سه دیدمان کلی وجود دارد:

۱- دهریان، ماتریالیست‌ها و بی‌خدایان، عقیده دارند که هر موجود زنده‌ای در این دنیا، دارای عمر محدودی بوده و پس از اینکه زندگی‌اش به پایان رسید، برای همیشه از پهنه هستی خارج می‌شود. این گروه همچنین باور دارند، پس از اینکه انسان بدرود زندگی گفت و بدنش از هم متلاشی و نابود شد، به اشیاء و موجودات دیگری تبدیل می‌شود و دوباره جان گرفتن و زنده شدن او امکان ندارد.

۲- افرادی که تنها معتقد به معاد و بازگشت نفس و روان انسان هستند، به معاد جسمانی عقیده ندارند و آنرا مردود می‌دانند. گروهی از پیروان این مکتب به Reincarnation عقیده داشته و باور دارند، جوهر وجود انسان که آنرا «کارما» Karma می‌گویند، پس از مرگ در جسم دیگری وارد می‌شود و به زندگی دوره‌ای خود ادامه می‌دهد. بنا به باور این گروه، انتقال «کارما» به جسم‌های گوناگون بستگی به چگونگی کردار و رفتار انسان دارد. بدین شرح که هر گاه انسانی نکوکار بوده باشد، «کارمای» او در زندگی دوره بعد، در جسم ارزشمندتری وارد می‌شود و هرگاه بدکار بوده باشد، در جسم کم‌ارزشی به زندگی ادامه خواهد داد.

برخی از افراد این مکتب، باور دارند که «کارمای» انسان بر پایه رفتار و روش موجود زنده ممکن است حتی از انسانی به یک جانور و یا از جانوری به انسان منتقل شود که این جریان در اصطلاح، «دگردیسی روان» و یا Transmigration نامیده می‌شود. بدیهی است که دین‌های ابراهیمی





(سامی) با هیچیک از انواع این عقاید در باره معاد موافقت ندارند.

۳- کیش زرتشت و دین های ابراهیمی که معاد جسمانی را از اصول عقاید خود به شمار می آورند، باور دارند، انسان پس از مرگ باید در انتظار روز قیامت (رستاخیز) باقی بماند تا در آنروز به حساب اعمال و رفتارش رسیدگی شود. هر گاه او انسان نکوکاری بوده، برای ابد به بهشت و اگر بدکار بوده باشد، در دوزخ جای می گیرد. معتقدان به این دیدمان باور دارند، همانگونه که خداوند، قدرت آفرینش انسان را دارد، به همانگونه نیز قادر است به آثار و بقایای مانده از جسم او دوباره جان بدهد و او را به شکل زمان زندگی اش دوباره زنده کند.

نوشتارها و کتابهای بیشمار مذهبی خاورشناسان و دانشمندان علوم دینی بدون تردید نشان می دهند که بنیانگزاران دین های سامی، روز قیامت را مانند برخی تئوری های دیگر از قبیل وجود شیطان، پل صراط، بهشت و دوزخ و معراج و غیره، از کیش زرتشت و آئین مزدیسنا گرفته و آنها را به نام نوآوریهای دین خود به پیروانشان آموزش داده اند.

اصول دین زرتشت حاکی است، هنگامی که روز قیامت فرا می رسد، افراد نیکوکار و همچنین بدکار، هر دو از همان محلی که مرده اند، دوباره زنده می شوند! زمین و آسمان، مرده های خود را تسلیم می کنند و همه آنها در پیشگاه دادگری داوری الهی قرار می گیرند.<sup>۲</sup> روانهای افراد نیکوکار و بدکار، هر دو به بدنهایشان باز می گردد. استخوانهای مردگان از زمین، خون آنها از آب، موهایشان از گیاهان و وجود آنها از آتش دوباره زندگی خواهند یافت؛ به گونه ای که آنها از هر جهت، به شکل زمان زندگی خود بازگشت خواهند کرد.<sup>۳</sup> همچنین کیش زرتشت باور دارد که در روز رستاخیز، سرانجام نیکی بر زشتی پیروز خواهد شد و برای افراد نکوکار، دنیائی پر از مهر و آرامش و دوستی به وجود خواهد آمد.

<sup>۲</sup> Bundahishn 30.7.

<sup>۳</sup> Yasht 3. 18 - 21, 3. 56 - 58; Bundahishn 30.

<sup>۴</sup> Bundahishn 30. 10.



یونانی‌ها کیش زرتشت را دین ایرانی‌ها و نخستین دین یکتاپرستی می‌دانستند.<sup>۵</sup> برخلاف سایر دینها که «دینهای آئینی» نامیده شده‌اند، دین زرتشت «دین عقیدتی» نام گرفته است. بدین شرح که در کیش زرتشت، کسی که به پیروی از این کیش تن در دهد، نخست اصول معتقدات آنرا می‌پذیرد و سپس زرتشتی می‌شود، ولی پیروان سایر دینها با اجرای آئین‌های ویژه‌ای، به پیروی از آن دین در می‌آیند. به گفته دیگر، یک زرتشتی هیچگاه از شکم مادر زرتشتی زایش نمی‌یابد، بلکه پس از رسیدن به دوره بلوغ و رشد معنوی و درک لازم، با پذیرش اصول معتقدات آن کیش زرتشتی می‌شود، ولی در سایر دینها، افراد مردم با اجرای پاره‌ای از آئین‌های آن دین، وادار می‌شوند به آن دین ایمان بیاورند. برای مثال، در دینهای موسویّت و اسلام، کودکی که از شکم مادر زایش می‌یابد، ختنه می‌شود و به پیروی از آن دینها در می‌آید.<sup>۶</sup> در مسیحیت نیز غسل تعمید انسان را مسیحی می‌کند.

یکی از اصول معتقدات کیش زرتشت که اثر بسیار شگرفی در منطقه خاور نزدیک داشته، باورهای این کیش در باره روز رستاخیز و بازگشت مردگان به زندگی دوباره با بدن پیشین خود می‌باشد. روز رستاخیز و زنده شدن پس از مرگ از نوآوریهای کیش زرتشت است و پیش از ظهور این کیش، چنین دیدمائی در دنیا وجود نداشته است.<sup>۷</sup> بدیهی است که ریشه این دیدمان را می‌توان در باورهای شکارچیان هند و ایرانی و سایر ملت‌های دوره‌های باستانی در سایر مناطق جهان در گذشته جستجو کرد. این افراد باور داشتند که هرگاه استخوان جانورانی که آنها شکار می‌کنند با آئین ویژه‌ای دفن شوند، از نو زنده خواهند شد و آنها می‌توانند، دوباره آن جانوران را شکار کنند.<sup>۸</sup> مردم یاد شده باور داشتند که استخوانهای انسان و جانوران دیرتر از سایر اندامهای آنها پوسیده و نابود می‌شوند و از اینرو

<sup>۵</sup> Mary Boyce & Frantz Grenet, *A History of Zoroastrianism* (Netherlands: E.J. Brill, 1991), p. 363.

<sup>۶</sup> *Ibid.*

<sup>۷</sup> *Ibid.*, p. 364.

<sup>۸</sup> James Frazier, *The New Golden Bough*, 2<sup>nd</sup> ed., (New York: Criterion Books, 1959), p. 415ff.





می‌توانند، تخم زندگی آینده آنها به شمار روند. این عقیده را می‌توان ریشه و پایه اعتقاد به زندگی پس از مرگ در دینهای گوناگون به شمار آورد که نسلهای بعدی افراد بشر، آنها را به معاد جسمانی گسترش دادند و از این راه نیز به باورهای کیش زرتشت راه یافت؛ زرتشت باور داشت، افراد نکوکار پس از روز رستاخیز و بازگشت به زندگی دوباره تکامل پیدا می‌کنند و در پرتو فرمانروائی اهورمزدا، زندگی جاودان خواهند یافت؛ ولی در فراگشت پیروزی نیکی بر بدی، روان و جسم بدکاران هر دو نابود خواهند شد.

یونانیهای باستان بویژه پیروان مکتب افلاطون به سبب دانش زرتشت در ستاره شناسی برای او احترام بسیار قایل بودند و «اریستوکسنوس»<sup>۹</sup> Aristoxenus، یکی از مشهورترین شاگردان ارسطو که بین ۳۰۰ تا ۳۲۰ سال پیش از میلاد مسیح نوشتارهای بسیاری به رشته نگارش درآورده، نوشته است که فیثاغورث شاگرد زرتشت بوده است.<sup>۱۰</sup> این فرنود نشانگر آنست که حتی باورهای دینی و فلسفه یونان باستان نیز از تأثیر باورهای زرتشت در باره زنده شدن مردگان پس از مرگ و روز رستاخیز برکنار نمانده است.

دینهای ابراهیمی نیز نه تنها دیدمان معاد جسمانی و روز قیامت را از کیش زرتشت برداشت کردند، بلکه بسیاری از تئوریهای دیگر دینی خود را نیز از اصول کیش زرتشت گرفتند. ولی، هر یک از دینهای ابراهیمی پس از برداشت بسیاری از تئوریهای دینی خود از کیش زرتشت، نهاد آنها دست نخورده نگهداشتند و شکل و چگونگی آنها را تغییر دادند. مقایسه نوشتارهای موجود مذهبی کیش زرتشت و کتابهای مقدس دینهای ابراهیمی به خوبی این دیدمان را ثابت می‌کند.

<sup>۹</sup> Boyce & Grenet, *A History of Zoroastrianism*, p. 365.

<sup>۱۰</sup> «اریستوکسنوس» زرتشت را Zaratas که نام آرامی زرتشت بوده، نامیده است.  
<sup>۱۱</sup> *ibid.*, p. 368.





به گونه‌ای که همه کتابهای تاریخی نوشته اند، دیدمان روز قیامت در نوشتارهای مقدس یهودیهای نخستین وجود نداشته و یهودیان پس از تبعید شدن به بابل، این تئوری دینی را از ایرانی‌ها برداشت کردند. تماس یهودی‌ها با ایرانی‌ها بویژه از سده‌های ششم تا چهارم پیش از میلاد، در رشد و گسترش اصول و احکام کیش موسویت بسیار کارساز بوده است.<sup>۱۲</sup> تردید نیست که تورات در بخش «تواریخ ایام»، پس از اخراج آنها از اورشلیم و ورودشان به بابل و آشنائی یهودیان با زرتشتیان به رشته نگارش درآمده است. زیرا، در این کتاب، رویدادهائی شرح داده می‌شود که پس از ورود یهودیان به بابل به وقوع پیوسته است.

باید توجه داشت، توراتی که امروز در دست است، آن کتابی نیست که موسی ادعا می‌کرد، بوسیله یهوه در کوه سینا به‌وی الهام شده است. زیرا، او دستور داده بود، آن کتاب را در صندوقی به نام «صندوق عهد» در بیت‌المقدس نگهداری کنند و هر هفت سال یکمرتبه آنرا از صندوق بیرون بیاورند و برای یهودیان بخوانند.<sup>۱۳</sup> ولی، پس از درگذشت موسی، در نتیجه رویدادهای گوناگون و از جمله ویران شدن شهرهای بیت‌المقدس و اورشلیم به دست «بخت‌النصر» کتاب تورات نیز نابود شد و در دوره‌های بعد با بهره‌گیری از حافظه افراد سالخورده، بویژه «عزرا» دوباره نویسی شد و اصول و باورهائی که یهودی‌ها از ایرانی‌ها آموزش گرفته بودند، بدان افزایش یافت. همچنین گفته شده است که اثر دیدمانهای کیش زرتشت در موسویت از اثر اصول کیش یاد شده در سایر دین‌ها ژرف‌تر و بیشتر بوده است.<sup>۱۴</sup>

<sup>12</sup> S.A. Nigosian, *The Zoroastrian Faith* (Canada: McGill Queen's University Press, 1993), p. 69.

<sup>13</sup> سفر تثبیه، باب ۳۱، آیه‌های ۹ تا ۱۱

<sup>14</sup> هاشم رضی، *تاریخ ادیان*، کتاب بیست‌وسوم (تهران: انتشارات کاوه، ۱۳۴۲)، صفحه ۱۲۰۵ به بعد.

<sup>15</sup> Boyce & Grenet, *A History of Zoroastrianism*, p. 367.



دکتر حبیب لوی در کتاب تاریخ یهود در ایران، می‌نویسد، اخراج یهودیان از اورشلیم و اسارت آنها به دست «بخت‌النصر» در بابل، سبب آمیزش یهودی‌ها با ایرانی‌ها شد و در نتیجه یهودی‌ها با باورهای مذهبی ایرانی‌ها آشنا شدند و پس از اینکه کورش بزرگ، یهودی‌ها را از بابل آزاد کرد و به اورشلیم بازگردانید، آنها برخی از تئوری‌های مذهبی ایرانی‌ها، از قبیل موضوع رستاخیز مردگان، دوزخ و بهشت و فرشته‌های آسمانی را به باورهای دینی خود افزودند.<sup>۱۶</sup>

بنابراین، یهودی‌ها تا زمانی که از اورشلیم اخراج نشده بودند، به روز قیامت عقیده نداشتند، ولی پس از اینکه بوسیله کورش بزرگ از اسارت آزاد و به اورشلیم بازگشت داده شدند، چون مدت نیم سده در میان زرتشتیان زیسته بودند، به اصول کیش زرتشت آشنا و معتقد شدند و در هنگامی که به اورشلیم بازگشتند، آنها را وارد کتاب تورات (کتاب دانیال) نمودند و از راه تورات به سایر کتاب‌های دینی یهودی‌ها، مانند تلمود و غیره راه یافت. کتاب دانیال تورات، در باره روز قیامت می‌گوید، مردم نکوکار و بدکار، هر دو، پس از مرگ دوباره زنده می‌شوند و پس از اینکه اعمال و رفتار آنها مورد حسابرسی و داوری قرار گرفت، نکوکاران در هنگام فرمانروائی پیامبر نجات‌دهنده، زندگی جاودانی خواهند یافت، ولی بدکاران از این موهبت محروم خواهند ماند.

اگرچه، به گونه‌ای که در بالا اشاره شد، دیدمان روز قیامت از موسویت به مسیحیت راه یافت، ولی معاد جسمانی، بیشتر به مسیحیت وابسته می‌شود. زیرا، مسیحیان باور دارند که عیسی مسیح، در روز سوم پس از مصلوب شدن، دوباره زنده شد و به آسمان رفت. برگزاری مراسم سالیانه «ایستر» و یا «عید پاک» که یکی از بزرگترین مراسم مذهبی مسیحیان است، نشانه روزی است که عیسی مسیح، پس از مرگ دوباره زندگی یافت. معاد جسمانی و یا زنده شدن عیسی مسیح، پس از مرگ

<sup>۱۶</sup> دکتر حبیب لوی، تاریخ یهود در ایران، جلد اول، کتاب دوم (تهران: ۱۳۳۹)، صفحه ۳۴۴





در انجیل، در کتابهای متی، مرقس، لوقا و یوحنا به تفصیل و بویژه در نوشتارهای «سنت پاول» (1 Cor. 15)، شرح داده شده است.

برپایه نوشتارهای کتابهای یاد شده در بالا، گروهی از زنان هواخواه عیسی مسیح، پس از مرگ وی به آرامگاهش رفتند و مشاهده کردند که سنگ روی آرامگاه او حرکت کرده و از جسد او در آرامگاهش نشانی وجود ندارد. آنها، سپس نزد پطرس و سایر پیروان مسیح رفتند و این موضوع را با آنها در میان گذاشتند، پس از آن نیز گروهی از پیروان عیسی مسیح، او را در اورشلیم دیده و حتی مشاهده کرده اند، به اتاقی که درب آن قفل بوده وارد شده و گروهی نیز او را در جلیلیه دیده اند.

بدین ترتیب، انجیل، آشکارا معاد روان و بدن، هر دو را پذیرفته و حتی به معاد بدن بیش از معاد روان عقیده دارد، زیرا معتقد است که روان، زندگی جاودانی دارد.<sup>۱۷</sup> مهمترین دلیل مسیحیت در باره معاد، نوشته «سنت پاول»، در باره زنده شدن مسیح و رفتن او به آسمان بوده است.<sup>۱۸</sup>

دیدمان معاد، سپس از کیش‌های زرتشت، موسویت و مسیحیت به اسلام راه یافته است. محمد بن عبدالله نیز که برای به دست آوردن قدرت و فرمانروائی بر تازیان، عنوان پیامبری به خود بسته و می‌خواست وانمود کند که دین او اسلام، دنباله دو دین ابراهیمی موسویت و مسیحیت است و به اصطلاح، همان خدائی که موسی و عیسی را به پیامبری گمارده، او را نیز به پیامبری خود برگزیده است؛ دیدمان روز قیامت را از کیش‌های زرتشت، موسویت و مسیحیت برداشت کرد و آنها را با شکل نوین، ولی دگرپس شده ای، وارد اصول و احکام اسلام نمود. اما، محمد مانند سایر اصولی که از دینهای دیگر برداشت کرد و تغییراتی در آنها ایجاد نمود تا به اصطلاح نشان دهد که اصول و احکام اسلام هم، دنباله قوانین و مقررات الهی دینهای پیشین بوده و هم نسبت به آنها برترند، در اصول و

<sup>17</sup>The RT. Rev. MSGR. Joseph Pohil, *Resurrection* (London: B. Herder Book Co., 1947), p. 121.

<sup>18</sup>*Ibid.*



احکام روز قیامت نیز تغییراتی به وجود آورد. و نیز همانگونه که محمد با هدف بالا، هنگام نوآوری در اصول و احکام دینهای موسوی، بسیاری از آنها را دگردیس کرد و با شکلهای غیر منطقی‌تر و نابخردانه‌تر وارد اصول دین اسلام نمود تا نشان دهد که اصول اسلام نسبت به سایر دینهای ابراهیمی برتر است، همین روش را نیز در باره اصول و احکام روز قیامت به کار برد. به همین دلیل، اصول و احکام روز قیامت در اسلام، به گونه‌ای که در جُستارهای این کتاب به تفصیل بازشکافی خواهد شد، آنچنان غیر منطقی و خردستیز است که براستی انسان را در بن بست شگفتی، درمانده می‌کند. بدیهی است، با توجه به اینکه برپایه نوشتارهای مهم و مشهور تاریخ‌نویسان و اسلام‌شناسان تازی و غربی، محمد جنبش دینی خود را از کاروانزنی و غارت و چپاول اموال دیگران آغاز کرد، بنابراین، برداشت تئوری‌های دین‌آوران پیش از او باید برایش، کاری بسیار آسان بوده باشد.



به گونه کلی، دیدمان معاد جسمانی و بویژه رویدادهای روز قیامت به اندازه‌ای غیر منطقی است که نه تنها فلاسفه آزاداندیش، بلکه بسیاری از اندیشمندان و پیروان دین‌های ابراهیمی نیز کوشش کرده‌اند، به گونه‌ای آنها را در یک چارچوب منطقی‌تر پالایش کنند، ولی در راه دستیابی به این هدف ناکام مانده‌اند.

دوباره زنده شدن فرد بشر پس از مرگ را تنها با ایمان مذهبی جزمی می‌توان پذیرش کرد و گرنه هیچ فرنود منطقی و خردگرایی برای این دیدمان نمی‌توان یافت. اندیشمندان و پژوهشگران دلایل بسیاری برای نبود امکان چنین عقیده‌ای ابراز داشته و از جمله می‌گویند، بدن فردی که سوخته و خاکستر شده، چگونه می‌تواند، دوباره به زندگی بازگشت کند؟ و یا بدن انسانی که در دریا بوسیله حیوانات دریائی پاره پاره و خورده شده است، چگونه خداوند، آن بدن را دوباره زنده می‌کند؟ همچنین، بدن



فردی که بوسیله آدمخواری خورده شده و رگها و پی‌های آن دو بدن با یکدیگر ترکیب شده‌اند، چگونه آن دو بدن و اجزای آنها از یکدیگر جدا و دوباره زنده خواهند شد؟ اگر خداوند بخواهد، بدن ایندو را دوباره زنده کند، آیا بر پایه چه دلیل و منطقی، می‌توان هر یک از اجزای آندو را وابسته به یکی از آندو دانست؟ این دلایل و فرودهای بسیار دیگری که در این راستا وجود دارد، معاد جسمانی و بازگشت مردگان به زندگی دوباره، پس از مرگ را غیر منطقی، نابخردانه و غیر قابل پذیرش می‌داند. چنانکه از نوشتارهای موجود بر می‌آید، زرتشت نیز با وجود اینکه خود نوآور دیدمان معاد و روز رستاخیز بوده، گویا پذیرش این تتوری برایش کار ساده و آسانی نبوده است.<sup>19</sup> زیرا، او در این باره با اهورمزدا گفتگو کرده و در برابر پرسشهای خود، در باره معاد و روز رستاخیز، پاسخهای زیر را دریافت کرده است:

زرتشت: «آیا در روز رستاخیز، مردگان با همان بدنهایی که در زمان زندگی داشتند، زنده خواهند شد و یا اینکه با شکل تغییر یافته ای این عمل انجام خواهد گرفت؟»

اهورمزدا: «مردگان دوباره با همان بدنهای خود زندگی خواهند یافت.»  
 زرتشت: «آیا افرادی که زندگی را بدرود گفته و بدنهایشان بوسیله سگها، پرندگان، گرگها و لاشخورها پاره پاره و نابود شده است، چگونه دوباره زندگی خواهند یافت؟»

اهورمزدا: «اگر تو بخواهی یک تابوت چوبی بسازی و هیچ چوبی در اختیار نداشته باشی، این کار برایت آسان‌تر خواهد بود و یا زمانی که قسمت‌های از هم جدا شده یک تابوت چوبی در اختیار تو باشد؟»

زرتشت: «اگر من بخواهم تابوتی از چوب بسازم و شاخه‌های چوب و یا قسمت‌های از هم جدا شده یک تابوت چوبی را در اختیار داشته باشم، این کار از زمانی که شاخه‌هایی از چوب و یا قسمت‌های جدا شده تابوتی در

<sup>19</sup> R.C. Zachner, *The Dawn and Twilight of Zoroastrianism* (New York: G.P. Putman's Sons, 1961), p. 316.





اختیارم نباشد، برایم بمراتب آسان‌تر است.»

اهورمزدا: «به‌همین ترتیب، زمانی که آفریده شده‌های من وجود نداشتند، من توان آنرا داشتم که آنها را بیافرینم، ولی اکنون که آثار و بقایای آنها وجود دارد، دوباره زنده کردن آنها، برایم بمراتب آسان‌تر خواهد بود. زیرا، من پنج انباردار در اختیار دارم که آثار و بقایای درگذشتگان را نگهداری می‌کنند. نخست، زمین است که گوشت، استخوان و رگها و پی‌های مردگان را نگهداری می‌کند. دوم، آب است که خونهای آنها را نگهداری می‌کند. سوم، گیاهان هستند که موهای مردگان را نگهداری می‌کنند. چهارم، نور آسمانهاست که آتش را نگهداری خواهد کرد. و پنجم، باد است که در روز رستاخیز، روان مردگان را به آنها بازخواهد گردانید»<sup>20</sup>

همچنین، در متونی که به زبان پهلوی نوشته شده، آمده است که اهورمزدا به زرتشت می‌گوید، همانگونه که به یادآوردن موضوعی که در حافظه وجود داشته، آسان‌تر از آموختن آن موضوع می‌باشد و نیز تعمیر خانه‌ای آسان‌تر از ساختن آن خانه از نو می‌باشد، به همانگونه نیز جان دادن به آثار و بقایای افرادی که در پیش زنده بوده‌اند، بمراتب آسان‌تر از آفریدن آنها بدون وجود بدنهای متلاشی شده آنها می‌باشد.

محمد بن عبدالله نیز در برابر تازیانی که از او پرسش می‌کردند، چگونه استخوانهای پوسیده انسان می‌تواند، دوباره در بدن او کارآئی پیدا کند و آن فرد از نو زنده شود، درست همان پاسخ را تکرار می‌کرد.

با وجود اینکه اصول دین اسلام از سایر دین‌های ابراهیمی جزمی‌تر و نرمش‌ناپذیرتر است، با این وجود، دیدمان معاد و رویداد روز قیامت حتی از انتقاد دانشمندان اسلامی نیز برکنار نمانده است. شیخ‌الرئیس، ابوعلی سینا، دانشمند ایرانی تبار، پس از بحث مفصّلی درباره معاد، می‌گوید، چون لذت‌های مادی بدنی مورد توجه حکما و اولیاءالله و افراد دیندار و

<sup>20</sup> *ibid.*, p. 317.



خداشناس نیست، بلکه کمال مطلوب برای انسان خیر مطلق است، ازاینرو، معاد جسمانی را از راه عقل نمی‌توان به اثبات رسانید و باید باور داشت که معاد روحانی خواهد بود.

در بین مذاهب گوناگون دین اسلام، پیروان مذهب شیعه گری به روز قیامت، ایمان استوارتری داشته و باورهای آنها نسبت به سایر مذاهب دین اسلام، در این باره بسیار غیر منطقی‌تر و نابخردانه‌تر است. زیرا، در مذهب شیعه گری، معاد و روز قیامت با ظهور مهدی (امام زمان)<sup>۲۱</sup> که پیروان مذهب یادشده، عقیده دارند، در حدود مدت ۱۲۰۰ سال است در چاهی مخفی شده، پیوند خورده است. وانگهی، به گونه‌ای که می‌دانیم، دیدمان «امامت» یکی از پنج اصل مذهب شیعه گری است و این دیدمان در شیعه گری با ظهور مهدی (امام زمان)، در روز قیامت گره خورده است. سنی‌ها، باور دارند، در روز قیامت، عیسی مسیح ظهور خواهد کرد و دنیا را پر از دادگری خواهد نمود، ولی شیعیان، امام زمان را کارگردان این نقش می‌دانند.

در حالیکه به شرحی که در بالا آمد، دیدمان دین اسلام در باره معاد و روز قیامت، انسان را در ژرفای شگفتی فرو می‌برد؛ این دیدمان بویژه در مذهب شیعه گری بمراتب بیهوده‌تر و کاوکت‌تر است، به گونه‌ای که بسیاری از فقها و فلاسفه شیعه، کوشش کرده اند، آنرا نادیده گرفته و خود را وارد این بحث نابخردانه نکنند. برای مثال، در کتاب گوهر مراد، نگارش عبدالرزاق لاهیجی، از فقها و نویسندگان بسیار مشهور شیعه گری در سده هفدهم، بهیچوجه ذکری از روز قیامت نشده است!<sup>۲۲</sup>

شریعت سنگلجی، از فقها و اندیشمندان آزاداندیش مذهب شیعه گری، در کتابی که در تفسیر قرآن به رشته نگارش درآورده، هم به دیدمان معاد و روز قیامت اشاره کرده وهم رندانه کوشش کرده است، خود را درگیر این

<sup>۲۱</sup> برای آگاهی بیشتر به بخش دوم کتاب شیعه‌گری و امام زمان، نگارش دکتر مسعود انصاری نگاه فرمائید.

<sup>۲۲</sup> عبدالرزاق لاهیجی، گوهر مراد (تهران: اسلامیه، ۱۹۵۸)، صفحه‌های ۴۳۰ به بعد.





بحث نکنند. او در باره معاد و روز قیامت می نویسد، آفرینش هر موجودی در این دنیا بر پایه فلسفه و هدف ویژه‌ای انجام گرفته و چون انسان کامل‌ترین موجود آفرینش بوده، به گونه طبیعی، روان او در زندگی این دنیا به تکامل اخلاقی و معنوی دست خواهد یافت و پس از مرگ و نابودی جسم، در دنیای آخرت به شکل دیگری به والائی خود، ادامه خواهد داد. با شرح این موضوع، اگرچه سنگلجی، موضوع معاد را انکار نمی‌کند، ولی منطق او در راستای معاد روانی بحث می‌کند و نه معاد جسمی. همچنین، چون شریعت سنگلجی، مانند گروهی از فقهای پیش از خود، بازگشت امام زمان را برخلاف خرد و منطق می‌دانست<sup>۲۳</sup>، علمای شیعه گری بر ضد او به پا خاستند و از مجتهد زمان، شیخ عبدالکریم حایری یزدی، در این باره پرسش کردند. شیخ عبدالکریم حایری یزدی نیز از دیدمان شریعت سنگلجی پشتیبانی کرد و به گونه‌ای که در مجله همایون چاپ شده، چنین فتوی داد:

من نیز بر پایه حدیث‌های موجود، به گونه کلی به معاد باور دارم. با این وجود، باید بگویم که عقیده به این دیدمان جزء [ضروریات] دین و ایمان نیست. هر گاه کسی به این عقیده ایمان نداشته باشد، نباید او را بدون دین و ایمان به شمار آورد. طرح این بحث‌ها و پرسشها بین افراد با دین و ایمان، آثار و نتایج زیانبار به وجود خواهد آورد<sup>۲۴</sup>.

فتوای شیخ عبدالکریم حایری یزدی، در حالیکه یک اعتراف خاموش و یک تسلیم بدون دفاع، در برابر پوچی، مسخرگی و خردستیز بودن اصول و احکام اسلام می‌باشد، در ضمن، زیربنای این فتوی نشانگر ریاکاری و دغلبازی ملایان و آخوندهاست. این فتوی ثابت می‌کند که برآستی، اصول و احکام دینی وسیله سوداگری و مردمفربیی این گروه فاسد، مفتخوار و واپسگرا بوده و آنچه که برای این افراد مهم می‌باشد، نگهداری نفوذ و

<sup>23</sup> Said Amir Arjomand, *Authority and Political Culture* (Albany: State University of New York Press, 1988), p. 171.



قدرتشان در جامعه می باشد، نه ارزشهای دینی. به گفته دیگر، آخوندها و ملّاها نیز مانند افراد آزاداندیش و خرافه ستیز، به خوبی آگاهی دارند که اصول واحکام اسلام، مشتی خرافات بیهوده و دست و پا گیر و بدون مفهومی بیش نیستند، ولی فروش آنها را در دکان دینداری خود، آسانترین و پرسودترین وسیله دستیابی به نفوذ و قدرت در اجتماع می دانند. دلیل این امر آنست که شیخ عبدالکریم حایری یزدی، در فتوای خود آشکارا گفته است، ایمان و عقیده به معاد و روز قیامت، جزء ضروریات دین نیست. در حالیکه به گونه ای که همه می دانند، هم در مذهب سنّی ها و هم در مذهب شیعه گری، «معاد» جزء اصول دین به شمار رفته است. با این وجود، چون منافع آخوندها ایجاب می کرده است که در آن زمان از دیدگاه شریعت سنگلجی پیروی کنند، شیخ نامبرده به سادگی، اصل معاد را که یکی از اصول سه گانه مذهب سنّی ها و یکی از اصول پنجگانه مذهب شیعه گری است، بدون اهمیّت دانسته و آنرا جزء «ضروریات دین» به شمار نیاورده است.

نتیجه ای که از بازشکافی دیدمان معاد جسمانی و روز قیامت در اسلام گرفته می شود، آنست که نهاد این دیدمان تا آن اندازه بی پایه و نابخردانه است که گروهی از دانشمندان اسلامی، مانند شیخ الرئیس ابوعلی سینا، شریعت سنگلجی و شیخ عبدالکریم حایری یزدی، از تئوری یاد شده انتقاد کرده و برای اینکه در جایگاه یک دانشمند مسلمان نخواستند، یکی از اصول مهم دین اسلام را بشکنند، از اینرو، معاد را ناچار روحانی به شمار آورده و برخی نیز مانند عبدالرزاق لاهیجی، در پایه خود را درگیر این بحث نکرده و با زیرکی دغلكارانه ای از آن گذشته اند.

با این وجود، گروهی از آخوندهای شیعه گری که عناوین علّامه و آیت الله به خود بسته اند، چون نه تنها توانائی برای اثبات این دیدمان، بلکه حتی توان علمی و ادبی برای درگیر شدن در این بحث را نداشته اند، از اینرو، برای توجیه این اصل و فریب دادن مردم، ریاکارانه و با کمال



گستاخی و فرونهادی به ساختن چنان افسانه‌ها، رویدادها و دروغهای خردستیزی در این باره دست زده‌اند که برآستی، خرد و نیوند انسان را از وجود خود پشیمان و بیزار می‌کند. از جمله آخوندی که دارای عناوین «آیت‌الله» است، به نام «علّامه آیت‌الله سیّد محمد حسین حسینی تهرانی» که در روی دو جلد کتابی که زیر فرنام معاد شناسی، به رشته نگارش درآورده، پیش از ذکر عناوین و نام خود واژه «حضرت» و در پایان عناوین و نام خود، عبارت «مدّ ظلّه‌العالی» را به کار برده، در صفحه‌های ۱۳۹ تا ۱۴۲ جلد اول، به اصطلاح برای اثبات معاد، گستاخانه، به ذکر چنان رویداد نابخردانه و مسخره‌ای پرداخته که خرد انسان از شگفتی یخ می‌بندد. چکیده رویداد یاد شده با کاربرد واژه‌های فارسی به شرح زیر است:

آیت‌الله سیّد جمال کلپایگانی از علما و مراجع تقلید که در زهد و پرهیزکاری شهرتی بسزا داشت و همدرس آیت‌الله حاج آقا حسین بروجردی بود، نقل می‌کند که استادان زمان جوانی اش به نامهای آخوند کاشی و جهانگیر خان، به او دستور داده بودند که شبهای پنجشنبه و جمعه به گورستان تخت فولاد اصفهان برود و شب را تا بامداد در آن گورستان در باره عالم مرگ و روان اندیشه‌گری کند و هنگام بامداد به خانه بازگردد.

شخص ایشان (آیت‌الله سیّد جمال‌التین کلپایگانی)، نقل می‌کند: «من عادت کرده بودم، شبهای پنجشنبه و جمعه به گورستان تخت فولاد در اصفهان بروم و مدت یکی دو ساعت در بین گورها راهروی و اندیشه‌گری کنم، سپس چند ساعت استراحت نموده و پس از برگزاری نمازهای لازم، هنگام بامداد به اصفهان بازگردم.

یک شب زمستان که هوا بسیار سرد بود و برف می‌بارید به مقبره‌ای که در یک چهار دیواری محصور قرار داشت، رفتم و بر آن شدم تا در آنجا از غذایی که با خود برده بودم، کمی بخورم و آنگاه به عبادت پردازم. در این هنگام، چند نفر جنازه‌ای را به آن مقبره آوردند تا روز بعد بازگردند و جنازه را دفن کنند. یک نفر قرآن خوان را نیز مأمور کرده بودند، بالای سر آن جنازه قرآن بخواند.



هنگامی که من دستمال غذا را باز کردم تا از آن بخورم، مشاهده کردم، چند فرشته که مأمور عذاب آن مرده بودند، وارد آن مقبره شدند و من نمی‌دانم آن مرده چه گناهی مرتکب شده بود که آنها با گرزهای آتشین بر سر آن مرده می‌زدند، به گونه‌ای که آتش آن گرزها به آسمان زبله می‌کشید و فریادهائی از آن مرده بر می‌خاست که تمام آن گورستان را به لرزه درمی‌آورد. شاید آن مرده از حاکمان ستمگر بود که فرشته‌ها آنچنان او را عذاب می‌دادند. نکته جالب اینکه، قرآن خوان یاد شده که فرشته‌های عذاب را نمی‌دید، همچنان ساکت نشسته و به خواندن قرآن مشغول بود.

من از مشاهده این رویداد از حال رفتم و در حالیکه بدنم به لرزه افتاده و زبانم قفل شده بود، با اشاره از صاحب مقبره درخواست کردم، در را باز کند تا من از آن محل خارج شوم. او ابتدا نفهمید من چه می‌خواهم و سرانجام که درخواستم را درک کرد، اظهار داشت: < آقا هوا سرد و برفی است و گرگها ممکن است شما را بدرند >

من بدون اعتنا به سخنان او خود را به سوی درب اتاق کشاندم و او ناچار در را باز کرد و من آن محل را ترک کردم و به سوی شهر رفتم. در راه چندین مرتبه زمین خوردم و مدت یک هفته بیمار بودم. استادان بزرگ من، آخوند کاشی و جهانگیر خان، هر روز به‌اتاق من می‌آمدند و به من دوا می‌دادند و جهانگیر خان برایم کباب باد می‌زد و به‌زور به حلقم فرو می‌برد تا کم کم کمی توان پیدا کردم.

باید به‌منکرین معاد گفت: اینها هم قابل انکار است؟

### بازنمود رویداد

باید در ابتدای این جستار نخست آگاهی دهم که جمله آخر، یعنی «باید به‌منکرین معاد گفت: اینها هم قابل انکار است؟» بدون هیچ تغییری واژه به‌واژه از کتاب آخوند یاد شده، برداشت شده است. و سپس اینکه رویدادی را که این آخوند با گستاخی اسلامی ذکر کرده، به شرح زیر می‌توان بازنمود کرد:



۱- این آخوندی که قصد دارد با ساختن چنین دروغ نابخردانه و بالداری، درستی و اصالت دیدمان معاد و روز قیامت را به اثبات برساند، تا آنجا گستاخ است که این چنین دروغ نابخردانه و بالداری را بهم بافته و در پایان این شاهکار خرد ستیزی که تنها از مغزهای پریشان و بیمارگونه ناشی می‌شود، می‌گوید: «آیا اینها هم قابل انکار است؟» این سخنان دروغ و نابخردانه از سوی آخوندی که نامهای «علّامه» و «آیت الله» برایش به کار رفته، دست کم نشانگر دو واقعیت تردید ناپذیر است: یکی اینکه گستاخی آخوند و ملّا در دروغگوئی و بیهوده‌پردازی، مرز و اندازه‌ای نمی‌شناسد و دیگر اینکه این حرامیان مذهبی، خود به اصول و معتقداتی که برای آنها تبلیغ دینی می‌کنند، ایمان و عقیده‌ای ندارند و دگانه‌های مذهبی آنها تنها برای فریب مردم و دستیابی به سود و منفعت شخصی و مفتخواری و گذران کردن یک زندگی انگلی ایجاد شده است.

۲- باید توجه داشت که نقل کننده داستان می‌گوید، در حالیکه قرآن خوان مشغول خواندن قرآن بود، فرشته‌های عذاب بر سر مرده گرزهای آتشین می‌کوبیدند. مفهوم این گفته آنست که بر خلاف آنچه لافهایی که آخوندها بر سر منبرها در باره اثر خواندن قرآن می‌زنند، معلوم می‌شود که خواندن قرآن هیچ اثری برای آن مرده نداشته است. به گفته دیگر، آخوندها با همه ریاکاریهای نهادی، حرفه‌ای و ویژه‌ای که دارند، مانند یک دروغگوی چند رنگ؛ گاهی اوقات، مشت خود را باز می‌کنند و بوی نکبت‌بار باورها و تئوری‌های خود را در می‌آورند.

۳- روشن نیست که آیا چگونه ممکن است، در مکانی که دو انسان وجود دارند، فرشته‌هایی آنچنان با گرزهای آهنین بر سر مرده‌ای بکوبند که آتش آنها در یک اتاق در بسته و در حالیکه برف می‌بارد، به آسمان زبانه کشد و یکی از این دو انسان آنها را چشم‌هایش ببیند و دیگری توان مشاهده چنین رویدادی را نداشته باشد؟

نتیجه فرودگروائی: بدون تردید، هیچ انسانی هر اندازه نیز که بنیادگرا و

جزمی بوده و به اصول و احکام اسلام با ایمانی آمیخته با احساس بنکرد، با این وجود، نمی‌تواند باور کند، آخوند بسیار مشهور و به اصطلاح بلندمرتبه‌ای که خود را «حضرت علامه آیت‌الله سید محمد حسین حسینی تهرانی» نام می‌برد، چنین سخنان هرزه درائی را که تنها می‌تواند فرآورده روانهای بیمار باشد، از زبان خارج کند؛ مگر اینکه کتاب او را خود به چشم ببیند. هر گاه چنین باشد، باید دانست که اصول و احکام و افسانه‌هایی نیز که در قرآن از نام الله شرح داده شده؛ در بیهودگی، بی‌پایگی و هرزه‌درائی هیچ دست کمی از لاف‌پردازهای خردستیزانه این آخوند ندارد.

دیگر اینکه، به گونه‌ای که همه می‌دانند، دیدمان معاد، یکی از سه اصل مهم مذهب سنتی‌ها و نیز یکی از پنج اصل پایه‌ای مذهب شیعیان می‌باشد. حال که چنین است، باید برآستی برای بیش از یک ششم جمعیت این دنیا که خرد خود را ترور کرده و خود را کاریکاتور چنین پندارهای واهی، غیر منطقی و نابخردانه‌ای نموده و عمر خود را با عقیده به این باورهای خرافی و خرد ستیز بر باد می‌دهند، به سوگ نشست!



## فصل دوم

# نشانه‌های فرا رسیدن روز قیامت

انسان، تمام سازمانهای مذهبی، خواه یهودی، خواه مسیحی و خواه اسلامی را برای آن اختراع کرده است تا همجنوعان خود را به ترس و وحشت انداخته، آنها را به بردگی بکشاند و بدینوسیله قدرت و منافع خود را تأمین نماید.

توماس پین

به گونه‌ای که در مطالب فصل دوازدهم خواهیم گفت، در حالیکه آیه‌های گوناگون قرآن با ناهمگونی آشکاری در باره زمان رویداد روز قیامت، به ضد و نقیض گوئی نابخردانه‌ای پرداخته‌اند، حدیث‌نویسان اسلامی، بخش چشمگیری از حدیث‌های این دین را از قول محمد به نشانه‌های روز قیامت که پیش از فرا رسیدن آن رخ خواهد داد، ویژگی داده‌اند. کتابهای مهم حدیث‌های اسلامی، مانند صحیح البخاری، کتاب الفتان، صحیح المسلم، مشکات‌المصابیح و شهرالمواقف، پر است از چگونگی رویدادهائی که پیش از فرا رسیدن روز قیامت و در خود آن روز به وقوع می‌پیوندد. شرح این حدیث‌ها آنچنان افسانه‌مانند و شگفت‌انگیز تهیه شده که برآستی انسان را از خرد و درایت خود شرمسار می‌کند.

حدیث‌نویسان اسلام، نشانه‌های فرا رسیدن روز قیامت را از قول محمد، به دو گروه بخش کرده‌اند: نشانه‌های کوچک و نشانه‌های بزرگ.





اگرچه، در باره شماره این نشانه‌ها و چگونگی رخداد آنها نیز بین حدیث‌نویسان اسلام تفاوت وجود دارد، ولی به‌گونه کلی نشانه‌های کوچک روز قیامت به‌این شرح ذکر شده‌اند: (۱) نابودی دین و ایمان بین مردم؛ (۲) دستیابی بی‌ارزش‌ترین افراد جامعه به‌بزرگترین مقام‌ها؛ (۳) رواج فتنه و آشوب در جوامع انسانی؛ (۴) وقوع جنگ با یونانی‌ها و یا رومی‌ها؛ (۵) گسترش رویدادهای فلاکت‌بار و مصیبت‌آور، به‌گونه‌ای که هنگامی که مردی از نزدیک گوری می‌گذرد، می‌گوید: «ای کاش، من به‌جای این مرده می‌بودم.» (۶) کشورهای عراق و سوریه از دادن خراج خودداری می‌کنند؛ (۷) ساختمانهای مدینه (یثرب) به‌مگه نزدیک خواهند شد.

نشانه‌های بزرگ روز قیامت عبارتند از: (۱) ظهور دجال (پیامبر دروغین)؛ (۲) پدیدار شدن یاجوج و ماجوج؛ (۳) فرود آمدن عیسی پسر مریم از آسمان به‌زمین؛ (۴) طلوع خورشید از مغرب؛ (۵) پدیدار شدن جانوری غول‌پیکر به‌نام (دابه‌الارض) از درون زمین؛ (۶) پر شدن فضا با دودی سیاه‌رنگ؛ (۷) وقوع سه زلزله؛ یکی در شرق، دومی در غرب و سومی در عربستان؛ (۸) انفجار آتشی از سوی (عدن) در یمن؛ (۹) انهدام خانه کعبه.

ترتیب وقوع رویدادهای بالا، در حدیث‌های اسلامی تفاوت دارند. «ابو داود» نوشته است که رویداد نخست، طلوع خورشید از مغرب خواهد بود. هنگامی که خورشید از مغرب طلوع می‌کند، دیگر الله توبه آنهایی را که تا آن زمان بیدین و ایمان بوده‌اند، پذیرش نخواهد کرد. صحیح مسلم، در باره رویدادهای پیش از روز قیامت می‌نویسد: «حدیفه غفاری» روایت می‌کند، روزی او و گروهی از دوستانش سرگرم بحث بودند، ناگهان محمد بر آنها وارد شد و گفت: «در مورد چه موضوعی بحث می‌کنید؟» آنها پاسخ دادند: «در باره فرا رسیدن روز قیامت» محمد گفت: «دجال، پس از رویداد ده حادثه ظهور خواهد کرد. این ده رویداد، عبارتند از: دود سیاه؛ دجال؛ ظهور حیوانی غول‌پیکر؛ طلوع خورشید از مغرب؛

فرود آمدن عیسی پسر مریم از آسمان؛ یاجوج و ماجوج؛ سه زلزله در سه نقطه زمین، یکی در شرق، دیگری در غرب و سومی در عربستان؛ و در پایان آتشی از سوی عدن (یمن) منفجر خواهد شد و مردم را در یک نقطه جمع خواهد کرد» (صحیح مسلم)

پیش از شرح چگونگی نشانه‌های بزرگ پیش از فرا رسیدن روز قیامت، بی‌مناسبت نیست، به‌ذکر گلچینی از حدیث‌هایی که در کتابهای گوناگون حدیث‌های اسلامی در این باره آمده پردازیم. بدیهی است، پذیرش اینکه انسان خردگرائی به‌اندیشه‌گری و شرح چنین رویدادهای وحشت‌آور و بی‌پایه‌ای دست بزند، کاری آسان و خالی از اشکال نیست؛ ولی نویسنده کوشش کرده‌ام، بنمایه‌های آنچه را که در این باره گفته می‌شود، در زیرنویس شرح دهم. بنابراین، از خوانندگان گران‌ارج درخواست دارد، هرگاه کوچکترین تردیدی در باره درستی نکته‌ها و رویدادهای شرح داده شده در این بحث دارند، به‌بنمایه آن مراجعه فرمایند.

«ابو سعید الکدوری» از قول محمد روایت کرده است که او گفت: «همانگونه که فرا رسیدن روز قیامت نزدیک می‌شود، حمله‌های آذرخش‌های آسمانی به‌اندازه‌ای زیاد خواهد شد که هنگامی که فردی نزد جمعیتی می‌آید، از افراد آن جمعیت پرسش خواهد کرد، > چه کسی در میان شما امروز بامداد بوسیله آذرخش‌های آسمانی مورد حمله قرار گرفته‌است؟ < و آنها افرادی را که قربانی این رویداد شده‌اند، یکایک نام خواهند برد.»  
(احمد بن حنبل)<sup>۲۵</sup>

«ابوهریره» از قول محمد روایت کرده است که او گفت: «پیش از فرا رسیدن روز قیامت، آنقدر باران خواهد بارید که همه خانه‌ها بغیر از خیمه‌ها نابود خواهند شد.»<sup>۲۶</sup>

<sup>25</sup> Ahmad Ibn Hanbal, *Musnad*, 3/64, 65.  
<sup>26</sup> *ibid.*, 2/262.



«ابو هریره» همچنین از قول محمد روایت کرده است که او گفت: «هنگامی که فرا رسیدن روز قیامت نزدیک می‌شود، این رویدادها به‌وقوع خواهند پیوست؛ مردم در ساختن ساختمانهای بلند با یکدیگر رقابت خواهند کرد؛ دو گروه که هر دو از یک مذهب پیروی می‌کنند، با یکدیگر جنگ خواهند کرد و در نتیجه آن جنگ تلفات زیادی به بار خواهد آمد؛ وقوع زمین لرزه افزایش خواهد یافت؛ زمان با شتاب سپری خواهد شد؛ دشمنی و کشتار بین مردم افزونی خواهد یافت؛ در حدود سی دجال (پیامبرهای دروغین)، ظهور نموده و هر یک ادعا می‌کنند که پیامبر الله هستند.» (صحیح البخاری، صحیح مسلم)

عایشه می‌گوید، از زبان محمد شنیده است که او گفت: «نزدیک فرا رسیدن روز قیامت، همه مردم، لات و عزی (دو بت تازی‌های عربستان پیش از ظهور اسلام) را می‌پرستند.» عایشه می‌گوید، من از محمد پرسش کردم: «ای رسول الله، من فکر می‌کردم، هنگامی که الله آیه ۲۳ سوره توبه را فرستاد، وعده‌اش به‌انجام خواهد رسید و دیگر آدم بیدین و غیر مسلمان در دنیا باقی نخواهد ماند.»

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ

او خدائی است که پیامبر خود را با دین حق به‌هدایت مردم فرستاد تا آنها بر همه ادیان عالم چیرگی و برتری دهد، ولو آنکه کافران و مشرکان با او به‌مخالفت برخیزند.

محمد در برابر این گفته اظهار داشت: «البته، همانگونه که الله گفته است، روی خواهد داد، ولی نکته آنجاست که پیش از فرا رسیدن روز قیامت، الله نسیمی خواهد فرستاد که جان همه مسلمانان را، ولو آنکه ذره‌ای به‌اندازه دانه خردل ایمان داشته باشند، خواهد گرفت و بدین ترتیب، افراد غیر مسلمان و بدون دین در دنیا باقی خواهند ماند.» (صحیح مسلم)<sup>۲۷</sup>

«ابو هریره» روایت می‌کند که روزی محمد با گروهی از افراد مشغول

<sup>27</sup>Sahih Muslim, Kitab al-Fitan, 8/182.





گفتگو بود که یک تازی بیابان نشین وارد جمع او شد و از او در باره «ایمان» و «اسلام» پرسش کرد. پس از اینکه محمد به پرسشهای او پاسخ داد، آن بدوی همچنین از زمان فرا رسیدن روز قیامت از او پرسش کرد. محمد پاسخ داد: «در باره این موضوع برآستی که پرسش شونده، بیش از پرسش کننده، چیزی نمی داند، ولی من می توانم در باره نشانه های آن به شما آگاهی هائی بدهم. بدین شرح که یکی از نشانه های فرا رسیدن روز قیامت آنست که یک زن برده برای اربابش کودکی به وجود خواهد آورد و نشانه دیگر اینکه افراد پا برهنه و بدون لباس، قدرت را در دست می گیرند. در این دنیا پنج چیز وجود دارد که هیچکس بغیر از الله از آنها آگاهی نخواهد یافت. این پنج مورد را آیه ۲۴ سوره لقمان شرح داده و عبارتند از: (۱) روز قیامت، (۲) زمان باریدن باران، (۳) مرد و یا زن بودن جنین در زهدان زن آبستن، (۴) پولی که انسان روز بعد ممکن است به دست آورد و (۵) سرزمینی که هر یک از افراد بشر در آن جان خواهد داد. تنها الله است که به این امور آگاهی دارد.»

مرد بدوی، پس از شنیدن سخنان محمد، جمع او را ترک کرد و خارج شد. سپس، محمد به حاضرین اشاره کرد و گفت: «به این مرد بگوئید نزد من باز گردد، زیرا می خواهم مطلب دیگری با او در میان بگذارم.» چند نفر از حاضرین به دنبال مرد بدوی رفتند تا او را نزد محمد بخوانند، ولی اثری از او ندیدند. هنگامی که محمد از این موضوع آگاه شد، اظهار داشت: «او جبرئیل بود که برای آموزش دین به مردم به اینجا آمده بود.» (صحیح البخاری، صحیح مسلم)<sup>۲۸</sup>

«ابو سعید» از قول محمد روایت کرده است که او گفت: «یکی دیگر از نشانه های فرا رسیدن روز قیامت آنست که هنگامی که انسان خانه اش را ترک می کند، کفش های او، شلاق و یا چوبی که در دست دارد، به سخن می آیند و به او خواهند گفت که در خانه اش چه می گذرد.» (احمد بن حنبل)<sup>۲۹</sup>

<sup>28</sup> Sahih ah-Bukhari, Kitab al-Iman, 1/19; Kitab al-Tafsir-Surat Luqman, 6/144; Sahih Muslim, Kitab al-Iman, 1/30, 31.

<sup>29</sup> Ahmad Ibn Hanbal, Musnad, 3/88, 89.



«ابو سعید» همچنین روایت می‌کند که محمد گفته است: «به‌خدائی که جان من در اختیار اوست، روز قیامت فرا نخواهد رسید، مگر اینکه حیوانات با افراد انسان به‌سخن درآیند و مردم با کفشهای خود، شلّاقی که در دست دارند و رانهایشان بتوانند سخن بگویند. این عوامل در واقع به آنها خواهند گفت، پس از اینکه خانه‌هایشان را ترک کرده، چه رویدادهائی برای افراد خانواده‌هایشان رخ داده است.» (احمد بن حنبل)<sup>۳۰</sup>

«ابو هریره» از قول محمد روایت کرده است که او گفت: «پیش از فرا رسیدن روز قیامت، زمان به‌گونه‌ای با شتاب خواهد گذشت که یکسال به‌نظر انسان، یکماه می‌آید، یکماه در نظر مردم یک هفته جلوه‌گر می‌شود و یک هفته مانند یک روز می‌نماید و یکساعت برای انسان، برابر با زمانی به‌نظر می‌آید که برای سوختن یک نخل خرما لازم می‌باشد.» (احمد بن حنبل)<sup>۳۱</sup>

«مالک بن انس» نیز گفته است: «پیش از فرا رسیدن روز قیامت باران نخواهد بارید، از زمین فرآورده‌ای رویش نخواهد کرد، شماره مردان کاهش و شماره زنان افزایش خواهد یافت، به‌گونه‌ای که در برابر هر مرد، پنجاه زن وجود خواهد داشت و هر فردی مجبور می‌شود، از پنجاه زن مراقبت به‌عمل آورد. هنگامی که زنی از نزد مردی می‌گذرد، آن مرد به‌وی نگاه می‌کند و می‌گوید: «این زن زمانی دارای شوهر بوده است.» (احمد بن حنبل)<sup>۳۲</sup>

«ابو هریره» همچنین از قول محمد به‌شرح روایت‌های زیر پرداخته است:

«عمر دنیا زمانی به‌پایان خواهد رسید که افراد فاسد و زشتکار، حدّ بیشتر بهره را از دنیا برخواهند گرفت.» (احمد بن حنبل)<sup>۳۳</sup> «به‌خدائی که جان من در اختیار اوست، در هنگام فرا رسیدن روز قیامت، رویدادهای شگفت‌انگیزی در روی زمین به‌وقوع خواهد پیوست و برای مردم عذاب خواهد آفرید. بدین شرح که افراد مردم پیوسته در معرض حمله‌های

<sup>30</sup> /ibid., 3/83, 84.

<sup>31</sup> /ibid., 3/358.

<sup>32</sup> /ibid., 3/286.

<sup>33</sup> /ibid., 3/358.





سنگها خواهند بود و از هر جهتی حرکت کنند، سنگی به آنها حمله خواهد کرد و به سر و رویشان خواهد خورد و افراد انسان به حیوانات تبدیل می شوند.»

مردم از محمد پرسش کردند: «چه زمانی این رویدادها رخ خواهد داد؟ محمد پاسخ داد: «زمانی که زنها اسب سواری و خوانندگی پیشه کنند، مردم پیوسته شهادت دروغ بدهند و مردان به زنان و زنان به مردان دروغ بگویند.»<sup>۳۴</sup>

«طریق بن شهاب» نیز می گوید، از محمد شنیده است که گفت: «پیش از فرا رسیدن روز قیامت، کسب و تجارت به اندازه ای رونق خواهد یافت که زنها در امر کار و کسب به شوهرانشان کمک می کنند؛ پیوندهای خانوادگی گسیخته می شود؛ شهادت راست، بسیار کمیاب و شهادت دروغ بین مردم رواج خواهد گرفت و سواد نوشتن بین مردم گسترش خواهد یافت.»<sup>۳۵</sup> (احمد بن حنبل)

«عبدالله بن عمر» می گوید: «روزی من نزد محمد رفتم و مشاهده کردم که او با دقت و آهستگی مشغول وضو گرفتن است. هنگامی که مرا دید سرش را بلند کرد و به من گفت: <آمت من باید انتظار مشاهده شش رویداد را داشته باشند. این شش رویداد عبارتند از: نخست، مرگ پیامبر شما. دوم اینکه پول و ثروت آنچنان بین مسلمانان افزایش خواهد یافت که اگر به کسی ۱۰/۰۰۰ دینار داده شود، او از گرفتن چنین مبلغی راضی نخواهد بود. سوم اینکه، بلا و عذاب در خانه هر یک از شما را خواهد کوبید. چهارم اینکه، مرگ ناگهانی بین مسلمانان رواج خواهد یافت. پنجم اینکه، بین شما و رومی ها پیمان صلح بسته خواهد شد. آنها برای مدت نه ماه، یعنی زمانی که لحظه زایمان زن آبستن فرا می رسد، نیروهائی بر ضد شما بسیج خواهند کرد، ولی آنها پیمان صلح را خواهند شکست. ششم اینکه، مسلمانان شهری را تسخیر خواهند کرد. > از محمد پرسش شد، <یا رسول الله، چه شهری؟> محمد پاسخ داد: <شهر قسطنطنیه.>

<sup>34</sup> Al-Haythami, *Kitab al-Fitan*.

<sup>35</sup> Ahmad Ibn Hanbal, *Musnad*, 1/407.



(احمد بن حنبل)<sup>۳۶</sup>

«ابو هریره» از قول محمد روایت کرده است که او در باره نشانه‌های روز قیامت، اظهار داشت: «از نشانه‌های فرا رسیدن روز قیامت آنست که غنایم بدون جنگ به دست می‌آید و در حالیکه تنها باید به افراد نیازمند، تهی‌دست و غیره ویژگی داده شود، در اختیار ثروتمندان قرار می‌گیرد و ثروت خصوصی به شمار خواهد رفت. مردم از دادن زکات خودداری می‌کنند و امور غیر مذهبی و بیدینی به مردم آموزش داده می‌شود. شوهرها از زنهای خود فرمانبرداری و از مادران خود نافرمانی می‌کنند. مردان پدرانشان را ترک می‌کنند و به دوستانشان نزدیک می‌شوند. مساجد، مرکز اعمال بیدینی می‌گردد. ستمگران رهبر طوایف می‌شوند و فرومایه‌ترین افراد، رهبری دیگران را بر عهده می‌گیرند. آنتهایی که دارای کردار زشت هستند، در جامعه احترام پیدا می‌کنند. زنان خواننده همه جا نفوذ می‌کنند و آلات و ادوات موسیقی و استعمال مشروبات الکلی رواج می‌یابد و پائین‌ترین فرد جامعه، شخص اول آنها لعن و نفرین می‌کند. پیش از فرا رسیدن روز قیامت، باد قرمزی می‌وزد و زمین لرزه‌هایی روی می‌دهد و زندگی دنیا مانند گردن‌بند مرواریدی که نخ آن پاره شده، دانه‌های یکی پس از دیگری فرو می‌ریزد.»

«مالک بن انس» از قول محمد روایت می‌کند که وی سایر نشانه‌های فرا رسیدن روز قیامت را به شرح زیر بیان کرده است:

«از جمله نشانه‌های فرا رسیدن روز قیامت آنست که دانش و آگاهی مردم به گونه کامل نابود می‌شود<sup>۳۷</sup> و زنا و آشامیدن شراب بین مردم رواج می‌گیرد. مفهوم نابود شدن دانش آنست که افراد مردم قوانین و مقرراتی را که الله مقرر کرده، نادیده می‌گیرند و این امر سبب می‌شود که ارزشهای انسانی افراد مردم رو به کاهش بگذارد و آنها شور و نیروی کمک به یکدیگر را از دست بدهند.»

محمد گفته است که پیش از فرا رسیدن روز قیامت، گوئی زشت‌کرداری و ارتکاب جرم و جنایت برای افراد مردم شکل عادی پیدا می‌کند. زنها،

<sup>36</sup> Ibid., 2/174.<sup>37</sup> Sahih al-Bukhari, Kitab al-Ilm, 1/30, 31.



لباسهای کوتاه می پوشند و وانمود می کنند که لخت بودن، برای آنها زشتی به شمار نمی رود. قمار، آشامیدن شراب و ارتکاب زنا و تجاوز به ناموس دیگران از جمله کارهای عادی مردم در خواهد آمد.

پیش از فرا رسیدن روز قیامت؛ شرافتمندی، درستکاری و راستگویی از میان مردم رخت برمی بندد و در نتیجه ارزشهای اخلاقی فردی و اجتماعی مردم به اندازه ای کاهش می یابد که اگر فرد شرافتمند و راستگویی بین مردم یافت شود، او را دروغگو می خوانند و دروغگویان را افراد شرافتمند و نکوکار به شمار می آورند. افزون بر آن، آنهایی که از قوانین و مقررات الهی ناآگاهند، خود را نماینده مردم خوانده و آنهایی که از احکام و مقررات الهی ناآگاه هستند، نادیده گرفته می شوند.

«ابو هریره» از قول محمد بن عبدالله روایت کرده است که او گفت: «پیش از فرا رسیدن روز قیامت، سالهائی را خواهید دید که افراد شرافتمند و راستگو را، دروغگو می نامند و دروغگویان را افراد شرافتمند و نکوکار به شمار می آورند. افراد شرافتمند به کارهای زشت متهم می شوند و مردم شریر و نادرست، افرادی شرافتمند خوانده می شوند و مردم نابکار، خود را نماینده مردم شناختگری می کنند.» (احمد بن حنبل)<sup>۳۸</sup>

### بازنمود

اینهمه پریشان گونی های محمد و حدیث نویسان خردباخته اسلامی نشان می دهد که نهاد دین اسلام یک کیش تهدید کننده و غیر آموزشی است که پیوسته کوشش می کند، ترس و ناامیدی و رنج و عذاب در مغزها بکارد و نه اینکه پیروان خود را از اندیشه های زشت و بدکرداری، پالایش کرده و آنها را به نیک رفتاری و بهزیوی رهنمون شود. از دگرسو، درونمایه اینهمه تخیلات خرافی، افسانه ای و بیهوده ای که شرح داده شد، حاکی از آنست که بر خلاف اینکه قرآن و محمد می گویند، الله از تمام امور دنیا آگاه بوده

<sup>38</sup> Ahmad Ibn Hanbal, *Musnad*, 2/442.





و اسلام دینی است که برای تمام ملت‌های دنیا و تمام زمان‌ها آورده شده؛ به گونه‌ای که سخنان بیمایه و بی‌پایه آنها نشان می‌دهد، آگاهی‌های این افراد و حتی الله آنها از مکه و مدینه و حدود و حوالی آن و آنچه که در آن زمان در آن منطقه وجود داشته، فراتر نمی‌رفته است. از نظر زمانی نیز دید محمد به همان روزهایی که در آن بسر می‌برده، محدود می‌شده و وی دارای بینش دراز مدّت نبوده که بتواند دست‌کم فراگشت‌های آینده نزدیک را نیز در شمول لاف‌هایش جای دهد. به همین دلیل است که وی هنگام شرح رویدادهای تخیلی روز قیامت، سخن از «خیمه» و بازگشت مردم به پرستش بت‌های «لات» و «عزی» به میان می‌آورد. زمانی نیز که می‌خواهد از جنگ سخن بگوید، از غنیمت و غنایم و یا چپاول و غارت اموال دیگران که هدف او از حمله به دشمنانش بوده، دم می‌زند. همچنین، الهی که می‌گوید، قرآن برای تمام مردم دنیا و تمام زمانها نازل شده؛ همانگونه که از آیه ۷ سوره شوری روشن می‌شود، بینش و دیدش از مکه و اطراف و حوالی آن فراتر نمی‌رفته و به همین دلیل، در سراسر قرآن بغیر از روم و ایران، از هیچیک از کشورها و ملت‌های دیگر دنیا ذکری نرفته است. گوئی الله و پیامبر دغل او نمی‌دانسته‌اند که در مشرق دریای عربستان، شبه قاره هندوستان قرار داشته که بین ۱۰/۰۰۰ تا ۷۰/۰۰۰ سال پیش از میلاد مسیح در آن سرزمین پهناور سکونت وجود داشته و در حدود ۴/۰۰۰ سال پیش از میلاد مسیح، مردم آن سرزمین دارای تمدن بوده و در زمان محمد دودمان «گوپتا» Gupta بر این سرزمین فرمانروایی می‌کرده‌اند. همچنین نویسندگان قرآن و افسانه‌نویسان اسلامی آگاهی نداشته‌اند که در شمال شرقی آن سرزمین (هندوستان)، سرزمین چین قرار داشته که در سده‌های پنجم و ششم پیش از میلاد، اندیشمند بزرگ «کنفوسیوس» برای مردم آن سرزمین، آئینی به وجود آورده که سخنان ریاکارانه و تهدیدکننده قرآن، در برابر آموزشهای فلسفی و رهنمودهای اخلاقی و انسانی او، مانند کلاسهای درس فیلسوفان



بزرگی مانند سقراط، افلاطون و ارسطو در برابر افسانه گوئی های مرشدهای قهوه خانه های ایران بوده و در آن زمان، دودمان «تآنگ» Tang بر آن سرزمین فرمانروائی می کرده اند. این هنرپیشه دغلباز و اربابی که برای خود ساخته، نمی دانسته اند که در فراسوی مرزهای مشرق چین، سرزمین ژاپن وجود داشته که در سال ۶۶۰ پیش از میلاد، دودمان امپراطوری «جیمو» Jimmu بر آن سرزمین فرمانروائی می کرده و در زمانی که محمد فرنام پیامبری به خود بست، دودمان امپراطوری «یاماتو»، فرمانروائی این کشور را در دست داشته اند. و نیز الله و محمد غافل بوده اند که در آنسوی شمال مرزهای ایران، سرزمین روسیه قرار داشته که از سده هفتم پیش از میلاد، در آنجا حکومت وجود داشته و در زمانی که محمد برای دستیابی به قدرت، سرگرم تلاشهای ریاکارانه بوده، در آن سرزمین ترکهای «خازارس» Khazars بر آن سرزمین فرمانروائی می کرده اند.

الله و محمد همچنین نمی دانسته اند امریکای جنوبی پیش از اینکه در سال ۱۵۳۲ به دست اسپانیائیا بيفتد، برای مدت ۲/۰۰۰ سال بوسیله امپراطوری «اینکا» Inca اداره می شده و بین سالهای ۱۰۰ تا ۸۰۰ پیش از میلاد، دودمان امپراطوری «موچیکا» Mochica بر این کشور فرمانروائی می کرده اند. بدیهی است که در سایر مناطق دنیا نیز مانند اروپا، کشورها و تمدنهایی وجود داشته که خرد خفته الله و محمد رسائی ذهنی بدانها را دارا نبوده و نمی دانسته اند که اروپا در ۳/۵۰۰ سال پیش از میلاد مسیح، کشاورزی آغاز کرده است. محمد تنها به شناسه جغرافیائی سرزمین های ایران، رم، قسطنطنیه، حبشه و یمن که در اطراف و حوالی عربستان وجود داشته، آشنا بوده و به همین مناسبت است که در فرهنگ اسلامی، پیوسته سخن از مکه و مدینه رانده شده است. این الله زبان بسته و بیچاره که آلت اجرای هدفهای جاه طلبانه و قربانی یک هنرپیشه نابکار شده، گوئی همه این جهان پهناوری را که می گویند، تمام کره زمین در برابر گسترش آن، در حکم یک شن ریزه از تمام شنهای روی زمین است، رها کرده و در





سرزمین خشک و سوزان عربستان جا خوش کرده است که به محمد دستور دهد: «اموال این شخص را چپاول کن، آن یکی را بگش، به پیروانت بگو، به خوراکیهای سفره تو چشم ندوزند و ترا با صدای بلند نخوانند، به نوبتی که برای همخوابگی با همسرانت ترتیب داده‌ای، اهمیت مده و با هر یک از آنها که اراده کردی، شب را بگذران، هر زنی را که خواستی بدون انجام تشریفاتی که برای سایر افراد مقرر شده، در اختیار خود بگیر، برای سخن گفتن با پیروانت از پیش از آنها صدقه بگیر و غیره و غیره...»

سایر مطالب مسخره‌ای که در این بخش به آنها اشاره شد، می‌توان به شرح زیر بازتمود کرد:

۱- در حالیکه یکی از حدیث‌هایی که «ابوهریره» از قول محمد به شرحی که در بالا گفتیم، می‌گوید، پیش از فرا رسیدن روز قیامت آنقدر باران خواهد بارید که بغیر از خیمه‌ها همه خانه‌ها ویران خواهد شد، حدیث دیگری که «مالک بن انس» از قول خود او (محمد) نقل کرده، می‌گوید پیش از فرا رسیدن روز قیامت باران نخواهد بارید و از زمین فرآورده‌ای رویش نخواهد کرد.

در حالیکه، قرآن خود پر از ناهمگونی‌های نابخردانه و شرم‌آور است، به نظر می‌رسد که به ناهمگونی‌ها و افسانه‌بافی‌های حدیث‌ها، تنها باید خندید و از آنها گذشت.

۲- در مطالب این بخش، حدیثی را از قول «ابوسعید» ذکر کرده‌ایم که از محمد روایت می‌کند و می‌گوید، به خدائی که جان من در اختیار اوست، روز قیامت فرا نخواهد رسید، مگر اینکه حیوانات با افراد انسان به سخن در آیند و مردم با کفش‌های خود و شلّاقی که در دست دارند و رانهایشان بتوانند سخن بگویند...»

اگرچه، محمد در سراسر آیه‌ها و سوره‌های قرآن، شمار ۳۸۹۱ بار نام الله را ذکر کرده، ولی برآستی می‌توان او را خدانشناس‌ترین فرد روزگار



به شمار آورد. چرا؟ به دلیل اینکه یک فرد خداناشناس که atheist نامیده می شود، به خدا و مذهب عقیده و ایمانی ندارد و بدیهی است که دیدمان خداناشناسی او در اندیشه گری و زندگی دیگران، اثری نخواهد داشت. ولی، محمد بن عبدالله، خدائی را که کلیمی ها و مسیحی ها و پیروان سایر دین ها می پرستیدند، نفی کرد و با ریاکاری و دغلیازی اظهار داشت، خدا تنها او را به پیامبری، آنهم پیامبر پایانی خود برگزیده و او را مگار، آنهم بدترین مگارها، جبار، قهار، انتقامجو، گمراه کننده و عذاب دهنده به مردم شناختگری کرد و اینهمه دروغهای بالدار را از جانب خدا به مردم پیام داد. این مرد دغلیاز به این ریاکاری ها نیز بسنده نکرد، بلکه تا آنجا شرم و شرفش را زیر پا گذاشت که به خدای خود ساخته اش به گونه ای که می بینیم به دروغهای خردستیزش سوگند می خورد. و به گونه ای که گفتیم، سوگند می خورد که پیش از فرا رسیدن روز قیامت، حیوانات به زبان در می آیند و با افراد مردم سخن می گویند. کفش ها، شلاق و رانهای افراد مردم نیز زبان در می آورند و با او به سخن گوئی می پردازند. برآستی، هر گاه افرادی یافت شوند که بدانند، اصول و احکام دینشان می گوید، پیش از فرا رسیدن روز قیامت، حیوانات به سخن در می آیند و با انسان گفتگو می کنند، افراد بشر، می توانند با شلّاقی که در دست دارند و نیز رانهایشان سخن بگویند و همچنان پیرو این خرافات و افسانه باقیهای خردستیز باقی بمانند، باید برای درک و درایت و نیوند انسانی آنها دوباره اندیشید!

۳- یکی دیگر از نکته های شایسته توجهی که در مطالب این بخش ذکر شد، آنست که محمد گفته است، پیش از فرا رسیدن روز قیامت، شمار مردان کاهش و شماره زنها فزونی خواهد یافت، به گونه ای که در برابر هر مرد پنجاه نفر زن وجود خواهد داشت و هر مردی باید از پنجاه نفر زن مراقبت کند.

بازشکافی روانی محمد نشان می دهد که او از زمان کودکی از نبود زن در کنار خود رنج می برده و نبود مهر زن، یک گره روانی پیچیده ای در



نهاد او به وجود آورده است. به گونه‌ای که تاریخ‌نویسان نوشته‌اند، «آمنه» مادر محمد، پس از اینکه به او زایش داد، ویرا به یکی از زنان قبیله «بنی سعد» به نام «حلیمه» سپرد تا او را در هوای آزاد بیابان و صحرا پرورش دهد. ولی، هنگامی که محمد پنج ساله شد، چون به اعمال و رفتاری دست زد که تنها از کودکان دیوانه سر می‌زند، از اینرو، «حلیمه» به وحشت افتاد و او را به مادرش برگردانید.<sup>۳۹</sup> پس از یکسال، یعنی در سن شش سالگی نیز «آمنه» مادر محمد درگذشت و بدین ترتیب، او هیچگاه نتوانست از مهر مادر بهره ببرد. زمانی نیز که محمد برای نخستین بار به زناشویی اقدام کرد و خدیجه را به همسری برگزید، تنها ۲۵ سال داشت؛ در حالیکه خدیجه ۴۰ سال داشت، یعنی ۱۵ سال از محمد بزرگتر بود. بنابراین، محمد پیوسته از نگر زن کمبود داشته و به همین سبب هنگامی که به قدرت دست یافت، حرمسرایش را پر از زن کرد.

گره روانی پیچیده زن در شخصیت محمد، در افسانه‌های باقی‌مانده او در جریان روز قیامت نیز بی‌اثر نمانده و به همین دلیل می‌گوید، پیش از فرا رسیدن روز قیامت، هر مردی پنجاه زن بهره‌اش خواهد شد و بدین ترتیب کمبود وجود و مهر زن را در نهاد روانی خود پر می‌کند.

۴- نکته دیگری که محمد در باره رویدادهای پیش از روز قیامت، بیان کرده، آنست که انسان از هر جهت که راه برود، سنگی به سر و رویش خواهد خورد و افراد انسان به حیوانات تبدیل خواهند شد.

شنیدن چنین سخنان بی‌پایه و غیرممکنی که محمد بر زبان رانده، دست کم به دو دلیل از وی دور به نظر نمی‌آید. یکی اینکه، به گونه‌ای که نویسندگان و تاریخ‌نویسان مشهور عرب از جمله ابن‌هشام، ابن‌سعد، طبری، واقدی، محمدبن اسحاق و غیره و اسلام‌شناسان مشهور غربی، مانند کوله، مویر و دیگران نوشته‌اند، محمد از بیماری روانی هیستری رنج

<sup>۳۹</sup> برای آگاهی کامل از این جریان به فصل دوم کتاب نویسنده، زیر فرنام کورش بزرگ و محمدبن عبدالله نگاه کنید.





می برده و رویدادی که در بالا به آن اشاره شد، یکی از فرنودهای مهم این امر می باشد. بنابراین، شرح چنین توهمات و تخیلاتی را نمی توان از او دور دانست. دلیل دوم اینکه، تردید نیست، محمد یک فرد عادی نبوده و از یک نبوغ نسبی که آنرا در راه بر آوردن حس جاه طلبی و دستیابی به قدرت به کار برده بی بهره نبوده است و می دانیم که دانشمندان روانشناسی عقیده دارند که نبوغ و جنون هم مرز یکدیگر می باشند. توجه به این واقعیت ها، اینهمه افسانه باقی های غیر ممکن و نابخردانه محمد را برای ما به آسانی فرنودگرایی و توجیه می کند. گذشته از آن، پژوهشهای علمی سده اخیر که از زمان «چارلز داروین» (۱۸۸۲-۱۸۰۹) و به دنبال تئوری تکامل او آغاز شده و بوسیله اینشتین، اسپنسر و لایل، مورد تأیید قرار گرفته، ثابت کرده است که هر اورگانیسمی در این دنیا بر پایه دیدمان تکامل تدریجی و قواعد و روشهای ثابت تئوری علمی Uniformitarianism به شکل موجود خود تکامل پیدا کرده و هیچ موجود و یا اورگانیسمی از میزان تکاملی که به آن دست یافته به عقب باز نخواهد گشت. بنابراین، افسانه هایی مانند دگردیس شدن انسان به حیوان، فرآورده مغزی افراد نادان و یا ریاکار است که شرح آنها حتی برای کودکان نیز زیان آور می باشد، زیرا در روند پیشروی مغزی آنها اثر منفی خواهد گذاشت.

۵- جالب تر و مسخره تر از تمام موارد گفته شده در بالا، مفهوم آیه ۳۴ سوره لقمان است. مفهوم این آیه آشکارا تأکید می کند که دانش پنج چیز در این دنیا تنها در اختیار الله است و بس. این پنج مورد به گونه ای که دیدیم، عبارتند از: فرا رسیدن روز قیامت؛ سرزمینی که انسان در آن بدرود زندگی خواهد گفت؛ کاله (متاعی) که انسان روز بعد به دست خواهد آورد؛ زمان باریدن باران و تشخیص جنسیت جنین در زهدان زن باردار. متن این آیه در قرآن به شرح زیر است:

إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ  
غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ



ما سخاوتمندانه از سه مورد گفته شده در این آیه (فرا رسیدن روز قیامت، آنچه که انسان روز بعد به دست خواهد آورد و سرزمینی که در آن بدرود زندگی خواهد گفت) - اگرچه، یکی از دیگری بیهوده تر و بی پایه تر است - می گذریم و دو مورد آنرا بازشکافی می کنیم. این دو مورد عبارتند از: «شناسایی جنسیت جنین در زهدان زن باردار و دیگری، پیش بینی ریزش باران.»

دانش پزشکی با بهره برداری از دانش بیولوژی (زیست شناسی) به دو روش دست یافته است که بوسیله هر یک از آنها می توان جنسیت جنین را در زهدان مادر، در ماه چهارم بارداری با دقت صد در صد تعیین نمود. این روشهایی که مِشت یک تازی دغلکار و فریبگری که خود را پیامبر نامیده باز می کند و به این بیهوده سرائی های مردم فریبانه لجن شرم می مالد، به شرح زیر می باشند.

روش نخست که «سونوگرام» Sonogram نامیده می شود و با بهره برداری از فرکانس بالای صوت Ultrasound به نام Ultrasonography انجام می گیرد، جنسیت جنین را بین ۱۶ تا ۱۸ هفته از زمان بارداری مادر تعیین می سازد. می دانیم که گوش انسان توانایی شنیدن صداهایی را که امواج آنها دارای فرکانس بیش از ۲۰ کیلوهرتز (۲۰/۰۰۰ دور در ثانیه) باشد، ندارد. از اینرو، بوسیله روش Ultrasound و یا بالای صوت به صداهای ژرفای داخل بدن گوش می دهند و با اندازه گیری و ثبت آنها به بی نظمی های چگونگی انجام وظایف بدن، مانند ناراحتی های قلبی، وجود تومور، بدشکلی های جنین و غیره و از جمله جنسیت جنین پی می برند.

روش دیگری که آن نیز برای تعیین جنسیت جنین به کار می رود، Amniocentesis نامیده می شود که بوسیله آن می توان جنسیت جنین را بین ۱۴ تا ۱۶ هفته از بارداری، یعنی حتی زودتر از روش بالا تعیین کرد. برای انجام این روش، آمپول درازی را از دیواره شکم زن باردار، وارد زهدان او می کنند و سلولهای جنین را از مایعی که اطراف آنرا فرا گرفته





و Amniotic fluid نامیده می شود، بیرون می کشند و آنها را مورد تجزیه و تحلیل قرار می دهند و به آسانی جنسیت جنین را مشخص می سازند. بوسیله این روش همچنین می توان، بدشکلی های بدنی و عوامل ژنتیکی کروموزومها و غیره را نیز تعیین ساخت.

می دانیم که دانش بیولوژی ثابت کرده است که تخمه زن و اسپرم مرد مانند بیشتر سلولهای موجودات تک سلولی، دارای دو گروه کروموزوم می باشند که افراد بشر آنها را از پدر و مادر خود به ارث می برند. هر یک از افراد بشر دارای ۲۳ جفت (۶۴ عدد) کروموزوم هستند که ۲۲ جفت (۴۴ عدد) آنها «آتوموزوم» Autosome نامیده می شوند و در تعیین جنسیت انسان نقشی ندارند و یک جفت (۲ عدد) کروموزوم جنسیت هستند که جنسیت انسان را مشخص می سازند.

سلول اسپرم مرد و سلول تخمه زن برای اینکه زنده بمانند، باید با یکدیگر ترکیب شوند و گر نه هیچیک زنده نخواهند ماند. هنگامی که اسپرم مرد با تخمه زن ترکیب شود، به گونه ای که در بالا اشاره شد، ۲۳ جفت کروموزوم به وجود می آید. باید دانست که اگر چه سلول اسپرم مرد و سلول تخمه زن، هر یک دارای ۲۳ کروموزوم می باشند، ولی سلول مرد با سلول تخمه زن یک تفاوت مهم دارد و آن اینست که بیست و سومین کروموزوم مرد یک X بزرگ و بیست و سومین کروموزوم زن یک Y کوچک خواهد بود. بدین شرح که هرگاه، در هنگام ترکیب اسپرم مرد و تخمه زن نخستین کروموزوم سلول اسپرم که وارد سلول تخمه زن می شود، X باشد، بیست و سومین کروموزوم XX خواهد بود و جنین زن خواهد شد. ولی، هرگاه نخستین کروموزوم سلول اسپرم مرد که وارد سلول تخمه زن می شود، Y باشد، بیست و سومین جفت کروموزوم XY خواهد بود و جنین به شکل مرد در می آید. هر یک از کروموزومها و آتوموزومهای سلولها دارای ژن هستند، ولی ژنهای کروموزوم X به مراتب از کروموزوم Y بیشتر است.



گاهی اوقات، بیست و یکمین جفت کروموزوم به گونه عادی بخش نمی‌شود و جفت کروموزومهای آن به سه خواهد رسید و سبب ایجاد ناراحتی‌های جسمی و روانی و از جمله بیماری Mongolism می‌شود و نیز ممکن است، جفت بیست و سوم کروموزوم به گونه عادی بخش نشود و سبب ایجاد کروموزومهای YYX و XXY شود که همه این حالات نمودار وجود بیماریهای گوناگون خواهد شد که به بحث ما بستگی ندارد. ولی، نکته مهم آنست که تمام این حالات غیر عادی را پیش از زایش کودک، می‌توان بوسیله روشهای یاد شده بالا تشخیص داد.

و هر گاه بخواهیم از بحث بالا فراتر رویم، باید بیفزاییم که در سالهای دهه ۱۹۷۰ دانشمندان موفق شدند، فروزه‌های نژادی و موروثی افراد بشر را نیز تغییر دهند. مهمتر از آن، دانشمندان اسکاتلندی، در سال ۱۹۹۶، کوسفندی را شبیه‌سازی (Cloning) کردند و این پیروزی علمی بی‌پیشینه نشان داد که هر پستانداری را می‌توان شبیه‌سازی کرد. بدیهی است که هر یک از این پیشرفت‌های شگرف علمی، میخی است که به تابوت الله و پیامبران دغلباز و حيله گر او می‌خورد و دگانه‌های سوداگری دینی آنها را برای همیشه تخته می‌کند.

\*\*\*\*\*

همچنین، می‌دانیم که امروز سازمانهای هواشناسی دنیا قادرند، رویدادهای نزدیک سطح زمین را با روش Micrometeorology و نیز تغییرات درونی زمین را با روش Hydrometeorology بررسی کرده و در نتیجه تغییرات جوی هوا و چگونگی ابری و یا آفتابی بودن و برف و باران و طوفان را تا در حدود مدت یک هفته پیش‌بینی نمایند.

نکته جالب آنجاست که پیش‌بینی ریزش باران به پیشرفت دانش و تکنولوژی زمان کنونی ویژگی ندارد و هندی‌ها در سده چهارم پیش از میلاد، برای نخستین بار روشهایی نوآوری کردند که بوسیله آنها ریزش باران



## فصل سوم

# ظهور دَجّال

منهّب افراد بشر را به ابلهان نابغه تبدیل می کند.

Ben Jonson, *Sejanus*. Act v.

در بین تمام افسانه‌های خردستیز و بچگانه‌ای که محمد در باره روز قیامت و نشانه‌های فرا رسیدن آن در قرآن آورده، تنها جای «دَجّال» خالی است. اگرچه، محمد در باره تمام رویدادهای مهم به اصطلاح روز قیامت و نشانه‌های فرا رسیدن آن، از قبیل پدیدار شدن دودی سیاه در فضا، ظهور جانوری غول‌پیکر از درون زمین، طلوع خورشید از مغرب، فرود آمدن عیسی از آسمان به زمین و پدیدار شدن یاجوج و ماجوج، در قرآن به شرح افسانه‌هایی پرداخته که مانند آنها را در دکان هیچ شعبده‌بازی نمی‌توان یافت، ولی گویا از یاد برده است تا در دروغنامه قرآن از دَجّال نیز سخنی به میان آورد. با این وجود به گونه‌ای که در بخش‌های بعدی این فصل خواهیم دید، فقها و ملّایان اسلام که با تفسیرهای نابخردانه و آرمانگرایانه‌ای که از درونمایه پوچ قرآن می‌کنند، هر پدیده‌ای را که اراده نمایند، به عنوان تفسیر از لابلای نهاد واژه‌های آن بیرون می‌کشند، درباره ظهور دَجّال نیز بیکار ننشسته و به توعی رویداد ظهور دَجّال را به مطالب قرآن وابسته کرده‌اند. تردید نیست که وابسته کردن چنین رویداد مسخره



و خردستیزی بیشتر پوچی و کاوک بودن مطالب قرآن را رو می کند، ولی در هر حال، فقها و پیشه‌وران دینی ناچارند، با این مطالب خنده‌آور، دکان دینفروشی و پیشه‌وری خود را گرم نگهدارند.

اگر، کتاب قرآن در ذکر آشکار افسانه کودکانه دجال، کوتاهی کرده و در این راستا کمی به نگهداری نیوند الله کمک نموده، ولی محمد بن عبدالله در حدیث‌ها و سخن‌پراکنی‌های خود برای پیروانش، آنقدر از «دجال» سخن و افسانه بر زبان آورده که کمتر حدیث‌نویسی است که از قول او حدیث و یا روایتی درباره «دجال» ذکر نکرده باشد.

می‌گویند، قرآن کتاب مقدس دین اسلام است که به گونه مستقیم از سوی خدا بوسیله جبرئیل فرشته از آسمان به محمد وحی شده است. ولی، بدون هیچگونه پی‌ورزی (تعصب) و با بی‌نظری کامل می‌توان گفت که درونمایه این کتاب و آنهمه سخنان نابخردانه و رویدادهای غیر منطقی که در آن شرح داده شده، شباهت کاملی به افسانه‌های جن و پری و داستانهای حسین کُرد شبستری، آلب ارسلان رومی و مانند آنها دارد. بهترین دلیل برای اثبات این دیدمان آنست که ساختار قرآن بیشتر از آیه‌هایی وجود یافته است که به جای پند و اندرز و یا رهنموددهی به اندیشه‌گریهای نیک، دیدمان‌های خردگرایانه، ارزش‌های اخلاقی و زندگی انسانگرایانه و بهزیوی؛ پیوسته انسان را با مجازات‌هایی که تصور آنها در ذهن نیز کار آسانی نیست، تهدید می‌کند. انسان هنگامی که کتابهای نیکوماخس ارسطو، جمهوری افلاطون، پلوتارک و حتی کتابهای فردوسی، سعدی، حافظ و هزاران کتاب دیگر را می‌خواند، آنچنان سرمایه‌های مغزی و معنوی و ارزشهای انسانی‌اش غنا می‌گیرند و توانمند می‌شوند که برآستی انسان با شخصیت و ارزشهایی متفاوت از زمانی که آن کتاب را برای خواندن باز کرده، آنرا می‌بندد. ولی، با یقین کامل می‌توان گفت، نه تنها در کتاب قرآن دیدمان نو و آموزش‌دهنده‌ای وجود ندارد، بلکه کمتر می‌توان در درونمایه این کتاب، حتی به پند و اندرزهایی که انسان را



به فراگشتی مثبت رهنمون می شوند، دست یافت. سراسر کتاب قرآن پر است از تهدیدات ستمگرانه، مجازاتهای نابخردانه، وحشیانه و انتقامجویانه الله و یا خدای مکار، جبار، انتقامجویی که نطفه انسان را برای آن از کمر پدر در زهدان مادر قرار می دهد تا اگر او از پیامبرش فرمانبرداری نکرد، استخوانهایش را با پتکهای آتشین دژخیمان دوزخ خرد کند و گوشتهایشان را در شعله های آتش بریان نماید؛ سپس دوباره آنها را زنده کند و همان سرنوشت را تا ابد در باره آنها تکرار نماید. این الله وحشی انتقامجویی که شخصیتش دارای انواع گره های کور روانی است، در قرآن به بنده هایش می گوید: «مکر و فریب من از شما بیشتر است، زیرا من بدترین مکارها < خیرالماکرین > هستم و در حيله گری و فریبکاری دست هر مکاری را از پشت می بندم.»

نکته بسیار در خور بررسی آنجاست که بین علما و فقهای اسلام مشهور است که آنچه را که در قرآن نتوان یافت، باید حکمش را در حدیث جستجو کرد. تمام کتابهای حدیث های اسلامی نیز یا از نمونه حدیث هائی است که در این فصل شرح داده خواهد شد و یا اینکه درباره پائین ته انسان و چگونگی روشهای الله پسندانه و دین خواهانه تخلیه روده، معده و مثانه سخن می گویند.

درباره ظهور دجال تمام حدیث های موجود، از قول محمد نوشته اند، پیش از فرا رسیدن روز قیامت، پیامبرهای دروغین بسیاری ظهور خواهند کرد و مردم را به دین خود خواهند خواند که بزرگترین آنها «دجال» است که با ظهور خود در روی زمین فتنه خواهد کرد و خطراتی برای افراد مردم به وجود خواهد آورد.

نویسنده، گلچینی از حدیث هائی را که حدیث نویسان اسلامی از قول محمد در باره «دجال» ذکر کرده اند، به شرح زیر جمع آوری کرده است. با امیدی آمیخته با پوزش از خوانندگان ارجمند درخواست دارد با شکیبائی سخاوتمندانه حدیث های زیر را که کمتر کسی می تواند باور کند فرآورده



مغز و اندیشه سالم و روان غیر بیمار باشد، بررسی فرمایند تا به ادامه جُستار و نتیجه آن برسیم.

ترمذی در کتاب احادیث خود نوشته است، محمد نشانه‌های جسمی دَجَّال را چنین برشمرده است: «دَجَّال، از نقطه‌ای بین عراق و سوریه و یا خراسان ظهور می‌کند. او فرد جوانی است که دارای پیشانی فراخ و موهای بلند می‌باشد که از سرش پائین ریخته است. چشم چپش بسته و چشم راستش مانند یک دانه انگور باد کرده می‌باشد. دَجَّال، بر الاغی سوار است و هفتاد هزار نفر کلیمی همراه او هستند. بین دو چشمان دَجَّال نوشته شده است، < کافر، > و این واژه را هر فرد مسلمانی می‌تواند روی پیشانی او ببیند و بخواند. افراد با دین و ایمان از وجود دَجَّال به خود ترس راه نخواهند داد و مانند یاران و نزدیکان (اصحاب) محمد، دلشان در برابر دَجَّال قوی است.

در باره مدتی که دَجَّال زنده خواهد ماند، «النَّوَّاسُ بْنُ سَمْعَانَ الْكِلَابِيَّ» از قول محمد نوشته است: «ما از محمد پرسش کردیم، < دَجَّال، چه مدت زمانی روی زمین باقی خواهد ماند؟ > محمد پاسخ داد: < مدت چهل روز، ولی باید دانست که درازای یک روز، برابر یک سال؛ درازای روزی دیگر، برابر یک ماه؛ درازای دگر روز، برابر یک هفته و درازای بقیه روزها مانند روزهای معمولی است. > ما از محمد، همچنین پرسش کردیم: < ای رسول الله، آیا نمازهایی که در یک روز برگزار می‌شود، برای آن روزهایی که درازی‌اش به اندازه یک سال است، کافی خواهد بود؟ > محمد پاسخ داد: < خیر، شما باید زمان را تخمین بزنید و بر پایه درازای زمان نماز بگذارید. این پیامبر دروغین که یک دروغگوی سرگردان است، به الله و مردم هر دو دروغ می‌گوید. نخست، او ادعا می‌کند که یک مصلح پرهیزکار است و مردم را به اعمال و کردار نیک فرا می‌خواند، سپس خود را به مردم پیامبر شناختگری می‌کند و سرانجام، خود را الله می‌خواند. توده‌های نادان و نافهم مردم، به دَجَّال ایمان خواهند آورد، ولی افراد مسلمان و با دین و ایمان، از او دوری خواهند جست و بر ضد وی قیام خواهند کرد. >»

«انس بن مالک» در حدیثی از قول محمد روایت کرده است که او گفت:





«زمانی که دجال ظهور می کند، در مکانی نزدیک مدینه خیمه می زند و در این هنگام، مدینه سه مرتبه می لرزد و با این لرزشها، تمام مردم کافر و یسین، به او می پیوندند. پیامبر دروغین دجال، سراسر دنیا را کشور به کشور، ایالت به ایالت، شهر به شهر و قریه به قریه تسخیر خواهد کرد و تنها دو شهر مکه و مدینه در اختیار او قرار نخواهد گرفت. الله، از ورود دجال به این دو شهر جلوگیری خواهد کرد. الله، برای اینکه بندگان بدون دین و ایمان خود را آزمایش کند، به دجال توان معجزه گری خواهد داد و از ایترو، او دست به انجام معجزه می زند.

«حدیفه غفاری» در باره معجزه های دجال از قول محمد روایت کرده است که او گفت: «دجال، با خود هم آب و هم آتش حمل خواهد کرد. ولی، آنچه که آب سرد به نظر می آید، در واقع آتش و آنچه که آتش به نظر می آید، آب سرد می باشد. (صحیح البخاری)

دجال به مردم می گوید، او خدائی است که قدرت معجزه گری دارد و می تواند آسمان را وادار به ریزش باران کند و گیاه از زمین برویند.

«ابو سعید» از قول محمد به شرح حدیث زیر پرداخته است:

روزی محمد در باره ظهور دجال و جزئیات کردار و فتنه های او برای ما توضیحات مفصلی بیان کرد و از جمله اظهار داشت: «هنگامی که دجال ظهور کند، به او اجازه عبور از گردنه های مدینه داده نخواهد شد. او در زمان ظهور در نقطه نمکزاری در نزدیک مدینه خیمه خواهد زد. پس از اینکه دجال، در مکان یاد شده خیمه زد، یکی از افراد نکوکار و با ایمان نزد او می رود و به وی می گوید، > من گواهی می دهم که تو دجالی هستی که پیامبر الله در باره تو در پیش ما را آگاه کرده است. < دجال، با شنیدن اظهارات آن مرد، به پیروانش رو می کند و می گوید، > اگر من این مرد را بکشم و او را دوباره زنده کنم، آیا شما باور می کنید که من خدایتان هستم؟ < پیروان دجال پاسخ می دهند، > البته که باور می کنیم آنگاه، دجال آن مرد را می کشد و دوباره به آن جان می دهد و او را زنده می سازد. پس از اینکه آن مرد دوباره زنده شد، به دجال نگاه می کند و می گوید، > با این کاری که تو نسبت به من انجام دادی، اکنون من بیش از



پیش باور دارم که تو دَجّال، پیامبر دروغین هستی. < دَجّال، دوباره کوشش می‌کند، آن مرد را بکشد، ولی این بار چنین توانی از سوی اللّٰه به او داده نمی‌شود. > (صحیح البخاری)

تمام افراد مردم، بغیر از آنهایی که دین و ایمان دارند، از معجزه‌های دَجّال به‌شکفت می‌افتند. ولی، افرادی که می‌دانند او یک پیامبر دروغین است، به او ایمان نخواهند آورد. در این زمان، عیسی پسر مریم از آسمان به زمین فرود خواهد آمد و مسلمانان به‌گرد او جمع خواهند شد. عیسی مسیح، رهبری مسلمانان را بر عهده خواهد گرفت و بر ضدّ دَجّال، آنها را هدایت خواهد کرد. هنگامی که دَجّال، از ظهور عیسی مسیح آگاه می‌شود، از اورشلیم به‌محلّی به‌نام «اللّود» می‌رود. عیسی مسیح، دَجّال را دنبال می‌کند و او را در دروازه «اللّود» به‌قتل می‌رساند.

«سلیم» از قول «عبدالله بن عمر» روایت کرده است که روزی محمد برپا خاست و پس از ستایش اللّٰه در باره دَجّال گفت: «من به‌شما از بلا و شرّ دَجّال هشدار می‌دهم. هیچ پیامبری نبوده است که امت خود را از فتنه‌هایی که دَجّال به‌وجود می‌آورد، آگاه نسازد؛ حتّی نوح پیامبر نیز، امت خود را از فتنه‌های دَجّال آگاه ساخت. ولی، من در باره دَجّال، مطلبی به‌شما می‌گویم که هیچ پیامبری آنها را برای امتش ذکر نکرده و آن اینست که دَجّال، دارای یک چشم است، ولی اللّٰه اینگونه نیست و دو چشم دارد.»

«ابوهریره» نیز از قول محمد روایت کرده است که او گفت: «اگر بخواهم مطلبی در باره دَجّال به‌شما بگویم که هیچ پیامبری پیش از من با امت خود آن مطلب را در میان نگذاشته، این است که دَجّال یک چشمی بوده و با خود وسیله شکفت‌آوری همراه خواهد داشت که شبیه بهشت و دوزخ خواهد بود. ولی آنچه را که دَجّال < بهشت > معرفی می‌کند، در واقع < دوزخ > می‌باشد. همچنانکه نوح امت خود را از فتنه دَجّال آگاه کرد، من نیز در باره این فرد به‌شما هشدار می‌دهم.» (صحیح البخاری، صحیح مسلم)<sup>40</sup>

«عبدالله بن عمر گفته است: «عمر بن الخطّاب، همراه محمد و گروهی

<sup>40</sup> Sahih al-Bukhari, Kitab al-Anbiya, 4/163; Muslim, Kitab al-Fitan, 8/196.





از مسلمانان به دیدار < ابن سید > رفتند و مشاهده کردند که او با گروهی از کودکان در برج و باروی < بنو مغاله > مشغول بازی است. در آن زمان < ابن سید > در شرف رسیدن به سن بلوغ بود و نفهمید محمد و یارانش به او نزدیک می شوند تا اینکه محمد پشت او را با دست لمس کرد. پس از اینکه محمد با دست زدن به پشت < ابن سید > او را به خود آورد، به وی اظهار داشت: < آیا تو گواهی می دهی که من محمد بن عبدالله پیامبر الله هستم؟ > < ابن سید > به او نگاهی کرد و پاسخ داد: < آری، من گواهی می دهم که تو پیامبری درس نخوانده و بدون سواد هستی. > سپس < ابن سید > از محمد پرسش کرد: < آیا تو گواهی می دهی که من پیامبر الله هستم؟ > محمد که پرسش < ابن سید > را درست درک نکرده بود، گفت: < من به الله و پیامبران او اعتقاد دارم. > آنگاه، محمد از < ابن سید > پرسش کرد: < تو مرا چگونه می بینی؟ > < ابن سید > پاسخ داد: < برخی اوقات، من با افراد راستگو روبرو می شوم و گاهی اوقات با افسراد دروغگو. > محمد به < ابن سید > اظهار داشت: < به نظر می رسد که تو از درک حقیقت غافل شده ای. > و سپس، ادامه داد: < آیا تو نمی توانی حقیقت را با چشم ببینی؟ > < ابن سید > با خونسردی اهانت آوری پاسخ داد: < نه، این کار ساده ای نیست. > محمد گفت: < ساکت! مراقب سخن گفتن خود باش و سعی کن از مرزهای اخلاقی ات فراتر نروی > در این لحظه عمر بن الخطاب، پیش آمد و گفت: < ای رسول الله، اجازه می دهی، من سر این جوان را از بدن جدا کنم؟ > محمد به عمر بن الخطاب پاسخ داد: < اگر او دجال باشد، تو نخواهی توانست، ویرا از پای در آوری و اگر دجال نباشد که کشته شدنش به حال ما سودی نخواهد داشت. >

«سلیم بن عبدالله» نیز در باره رویداد بالا، گفته است: «من از عبدالله بن عمر شنیدم که از قول محمد روایت می کرد که او گفته است: < روزی، محمد و ابی بن کعب، به نخلستانی که ابن سید در آنجا زندگی می کرد، رفتند، محمد پشت درختی خود را پنهان کرد تا ببیند ابن سید چه می گوید. محمد متوجه شد که ابن سید در رختخوابی دراز کشیده و از



زیر پتو جویده جویده سخناتی بیان می‌کند. > مادر ابن سید متوجه شد که محمد خود را پشت درختی پنهان کرده و به پرسش گفت: > ای ابن سید، آیا محمد را نزدیک خود می‌بینی؟ < ابن سید با شنیدن صدای مادرش از جا پرید. محمد که این امر را مشاهده کرد، به مادر ابن سید گفت: > بهتر بود او را به حال خود می‌گذاشتی تا آنچه را که می‌خواهد بگوید و ذات خود را آشکار کند. <»

«محمد بن منکدر» گفته است: «من با چشمان خود مشاهده کردم که > جابر بن عبدالله < به الله سوگند می‌خورد که ابن سید یک دجال بوده است. از اینرو، من از وی پرسش کردم، آیا او در باره آنچه که ادعا می‌کند، سوگند می‌خورد. او پاسخ داد، مشاهده کرده است که عمر بن الخطاب در حضور پیامبر، در باره دجال بودن ابن سید سوگند خورده و محمد با ادعای او مخالفتی ابراز نکرده است.»<sup>41</sup>

گروهی از علمای اسلام می‌گویند، برخی از صحابه (یاران) پیامبر عقیده دارند که ابن سید، دجال بزرگ بوده است، ولی این موضوع حقیقت ندارد، زیرا او یک دجال کوچک بوده است.

ابن سید، همراه «ابوسعید» بین مدینه و مکه مسافرت کرده و از اینکه مردم او را به چشم دجال نگاه می‌کنند، به وی شکایت کرده است. او به «ابوسعید» گفته است: «آیا مردم نمی‌دانند که محمد گفته است، دجال نمی‌تواند وارد مدینه شود، در حالیکه من در مدینه زایش یافته‌ام. همچنین، آیا مردم نمی‌دانند، محمد گفته است، دجال فرزند ندارد، در حالیکه من دارای فرزند هستم. نکته دیگر آنکه، محمد گفته است، دجال کافر است، در حالیکه من اسلام آورده‌ام. «ابوسعید» افزوده است که هرگاه او به جای ابن سید می‌بود، از اینکه دجال نامیده شود، احساس ناراحتی نمی‌کرد. (صحیح البخاری، صحیح مسلم)

در باره ابن سید حدیث‌های بسیاری وجود دارد که برخی از آنها این فرد را دجال دانسته و گروهی دیگر، این موضوع را انکار کرده‌اند. یکی از احادیثی که دجال بودن ابن سید را انکار کرده، حدیث «فاطمه

<sup>41</sup> Sahih Muslim, Kitab al-Fitan, 8/192.



بنت الفهریه» است که البته مفهوم آن حدیث این نیست که ابن سید یکی از دجال‌های کوچک نبوده است.

«جابر بن سامره» روایت می‌کند که خود از محمد بن عبدالله، شنید که وی گفت: «پیش از فرا رسیدن روز قیامت، دروغگویان بسیاری ظهور و همه ادعای پیامبری می‌کنند که از جمله این افراد می‌توان < الیمامه، > < انسی در صنعا، > و فرد دیگری در < همیار > و دجال را نام برد و این دجال است که بزرگترین فتنه را روی زمین ایجاد خواهد کرد.» (احمد بن حنبل)<sup>۴۲</sup>

«ابوهریره»،<sup>۴۳</sup> «احمد بن حنبل»<sup>۴۴</sup> و «ابوداود»<sup>۴۵</sup> از قول محمد روایت کرده‌اند که او گفت: «روز قیامت فرا نخواهد رسید، مگر اینکه سی پیامبر دروغین، ظهور کرده و همه ادعا می‌کنند که پیامبر الله هستند و درباره الله و پیامبر او به دروغگویی می‌پردازند. در زمان فرا رسیدن روز قیامت، ثروت مردم افزایش خواهد یافت، بلایای زیاد برای مردم نازل خواهد شد و کشتار بین آنها رواج خواهد یافت. در بین امت من، دجالها و دروغگویان زیادی وجود دارند که شما چیزهای تازه‌ای از آنها خواهید شنید که نه در پیش به گوش شما خورده و نه پدران شما از آنها آگاهی داشته‌اند. شما باید بسیار مواظب باشید که بوسیله آنها گمراه نشوید. (احمد بن حنبل، صحیح البخاری و صحیح مسلم)<sup>۴۶</sup>

ابوبکر، خلیفه اول مسلمانان گفته است: «پیش از اینکه محمد شناسه راستین < مسیلمه > را آشکار کند، مردم درباره او بسیار سخن می‌گفتند. محمد، در باره این شخص اظهار داشته است: < این فردی که شما آنقدر درباره‌اش سخن می‌گوئید، یکی از سی نفر دجال دروغگوست که پیش از فرا رسیدن روز قیامت ظهور خواهند کرد و شهری در این دنیا وجود نخواهد داشت که از شر و بلای دجال در امان بماند. (احمد بن حنبل)<sup>۴۷</sup>

<sup>۴۲</sup>Ahmad Ibn Hanbal, *Musnad*, 3/345.

<sup>۴۳</sup>Sahih Muslim, *Kitab al-Fitan*, 8/194, 195; Bukhari, *Kitab al-Fitan*, 9/74.

<sup>۴۴</sup>Ahmad Bin Hanbal, *Musnad*, 2/457.

<sup>۴۵</sup>*Ibid.*, 2/450.

<sup>۴۶</sup>*Ibid.*, 20/349.

<sup>۴۷</sup>*Ibid.*, 5/41, 46.





شرح دیگری از حدیث بالا حاکی است که محمد گفته است: «مسيلمه، یکی از سی نفر دجال است که پیش از آخرین دجال که دجال راستین است، ظهور خواهد کرد. در این دنیا بغیر از مدینه، شهری وجود نخواهد داشت که از بلای دجال در امان بماند. زیرا، در زمان ظهور دجال، دو نفر فرشته در دروازه‌های ورودی شهر مدینه نگهبانی می‌دهند و از ورود او به این شهر جلوگیری می‌کنند.»<sup>۴۸</sup>

«امیر بن شراهیل شعبی شعب حمدان» می‌گوید: «من از > فاطمه بنت قیس، < خواهر > ضحاک بن قیس < که یکی از نخستین مهاجران بوده، درخواست کردم، حدیثی را که خود به گونه مستقیم از زبان محمد شنیده و هیچ رابطه و واسطه‌ای در نقل و روایت آن دخالت نداشته، برایم بیان کند. فاطمه گفت، من با > ابن المغیره < که در آن زمان یکی از بهترین جوانان قریش بود، ازدواج کردم. ولی، او در نخستین جهاد به خاطر پیامبر کشته شد. هنگامی که من بیوه شدم، عبدالرحمان بن عوف، یکی از اصحاب (یاران) محمد به من پیشنهاد ازدواج داد و محمد نیز از من خواست که با اسامه بن زید، ازدواج کنم. من در پیش شنیده بودم که محمد گفته است: > هر کسی مرا دوست دارد، باید اسامه را نیز دوست داشته باشد. < بنابراین، هنگامی که من با محمد درباره ازدواج با اسامه بن زید گفتگو می‌کردم، به وی اظهار داشتم: > هر کسی را که تو بگویی من با او ازدواج خواهم کرد. < محمد گفت: > بهتر است تو در حال کنونی با اُمه شریک زندگی کنی < اُمه شریک، یکی از زنان ثروتمند انصار اهل مدینه بود که اسلام آورده، به الله کرایش داشت و از مهمانان بسیاری پذیرائی می‌کرد. من با پیشنهاد محمد موافقت کردم و زمانی که بر آن بودم تا نزد اُمه شریک بروم، محمد تصمیمش را تغییر داد و به من گفت: > من درباره تو بیشتر فکر کردم و به این نتیجه رسیدم که تو بهتر است از رفتن نزد اُمه شریک خودداری کنی، زیرا اُمه شریک دارای مهمانان زیادی است و من میل ندارم، سر و یا ساق پالیت به گونه‌ای ناگهانی بوسیله یک فرد نامحرم دیده شود. بنابراین، فکر می‌کنم، بهتر است نزد عموزاده‌ات، عبدالله بن عمر بن اُمه

<sup>48</sup> /ibid., 5/46.



مختوم که مردی نابیناست، بروی و نزد او بمائی. < بدین ترتیب، من نزد عموزاده‌ام، عبدالله بن عمر بن اُمّه مختوم رفتم و هنگامی که عیدِ ام‌پایان پذیرفت، شنیدم که اذانگوی محمد، مردم را به مسجد فرا می‌خواند. من نیز به مسجد رفتم تا پشت سر محمد نماز بگذارم و در ردیف زنان که پشت سر مردان تشکیل شده بود، به برگزاری نماز پرداختم. پس از اینکه محمد نماز را به پایان رسانید، بالای منبر رفت و در حالیکه لبخند می‌زد، به مسلمانان گفت: < آیا می‌دانید برای چه امروز شما را به مسجد فرا خواندم؟ > افرادی که در آنجا بودند، گفتند: < الله و پیامبرش از همه بهتر می‌دانند > محمد گفت: < من امروز شما را برای موعظه در اینجا گرد نیاورده‌ام، بلکه هدفم آنست که به شما آگاهی دهم که تمیم‌الدّری، یک نفر مسیحی که اسلام آورده، آنچه را که من درباره دجال به شما گفته‌ام، تأیید می‌کند. او می‌گوید، با سی نفر دیگر در یک کشتی از منطقه بنولخم و بنو جدهم بیرون آمده و دریا آنچنان طوفانی شده که امواج آب، اختیار کشتی را از دست آنها ربوده و برای مدت یک ماه آنها را در دریا سرگردان کرده بود تا سرانجام، در هنگام غروب آفتاب یک روز وارد جزیره‌ای شده و در آنجا جانوری را مشاهده کرده‌اند که آنقدر در بدنش موجود داشته که جلوی او از پشتش قابل تشخیص نبوده است. آنها از مشاهده چنین موجودی به شگفت افتاده و از او خواسته‌اند، شناسه خود را بیان کند. او پاسخ داده است که نامش < الجاسسه ><sup>۹۹</sup> می‌باشد. آنها از او خواسته‌اند در باره خود توضیح بیشتری بدهد. وی گفته است، اگر آنها میل دارند بیشتر درباره او بدانند، بهتر است به صومعه‌ای که در آن نزدیکی وجود دارد، بروند، زیرا در آنجا مردی وجود دارد که بسیار آرمان‌گرای دیدار آنهاست. تمیم، می‌گوید، آنها از اینکه آن جانور ممکن است دیوی باشد، از او وحشت کرده و با شتاب به صومعه رفته و مشاهده کردند در آنجا مرد هیولا‌هیکلی وجود دارد که دستهایش به گردنش بسته شده و پاهایش تا قوزک زنجیر شده‌اند. آنها از شناسه او پرسش می‌کنند. او می‌گوید: < شما بزودی خواهید دانست من چگونه موجودی هستم،

<sup>۹۹</sup> دلیل اینکه این مرد «الجاسسه» نامیده می‌شود، آنست که وی برای دجال، جاسوسی و خیرچینی می‌کند.





ولی به من بگوئید، شما چه کسانی هستید؟ > آنها پاسخ می دهند: > ما از عربستان با یک کشتی در دریا مسافرت می کردیم که طوفان و امواج دریا، برای مدت یک ماه، ما را در روی آبهای دریا سرگردان کردند و سرانجام کشتی به این جزیره رسید. در اینجا، ما به محض ورود در جزیره، مرد پر از موئی را دیدیم که به سبب داشتن موهای زیاد، قادر نبودیم، جلوی بدن او را از پشت سرش تشخیص دهیم و فکر کردیم که او یک دیو است. هنگامی که نامش را پرسیدیم، اظهار داشت، نامش [ الجلسه ] است و به ما اظهار داشت، مردی در این صومعه، میل دارد با ما دیدار کند و از اینرو ما بیدرنگ برای دور شدن از او به اینجا نزد تو آمدیم > آن مرد پرسش کرد: > وضع نخلستانهای ناحیه بیسان چگونه است؟ > ما گفتیم: > چرا از ما این پرسش را می کنی؟ > پاسخ داد: > می خواهم بدانم، آیا آن نخلستانها هنوز میوه می دهند، یا نه؟ > ما پاسخ دادیم: > آری > او گفت: > بزودی آنها خشک خواهند شد و دیگر میوه نخواهند داد. > سپس از ما پرسش کرد: > وضع دریاچه طبریه در فلسطین چگونه است؟ آیا، این دریاچه هنوز آب دارد؟ > ما پاسخ دادیم: > آری، دارای آب فراوان است. > او گفت: > آن دریاچه نیز بزودی خشک و بی آب خواهد شد > آنگاه، او از وضع چشمه صوغر از ما پرسش کرد و افزود، آیا آن چشمه هنوز برای آبیاری کردن زمین های اطراف خود، دارای آب است؟ > ما پاسخ دادیم: > آری، آن چشمه دارای آب فراوان است > آنگاه، آن مرد از ما پرسش کرد: > پیامبر درس ناخوانده در چه حال است؟ > ما پاسخ دادیم: > او مگه را ترک کرده و وارد یشرب شده است. > او پرسش کرد: > آیا تازی ها در برابر او جنگ می کنند؟ > ما پاسخ دادیم: > آری، ولی او اکنون موفق شده است، آنها را زیر فرمان خود درآورد. > او افزود: > برای تازی ها بهتر است که از مخالفت با او دست بردارند و از وی پیروی کنند. > و ادامه داد: > اکنون من در باره خود با شما سخن می گویم. من دجال هستم. بزودی، به من اجازه داده خواهد شد، این جزیره را ترک کنم و در سراسر دنیا به مسافرت پردازم. من به هر شهری در دنیا خواهم رفت، بجز شهرهای مکه و مدینه. ورود



من به این دو شهر ممنوع شده است. زیرا، در تمام محل‌های ورودی این شهرها، فرشته‌ای با شمشیر برهنه نگهبانی می‌دهد و از ورود من به این شهرها جلوگیری می‌کنند.»<sup>۵۰</sup>

فاطمه اظهار داشت: «هنگامی که محمد به این بخش رویناد رسید، دستهایش را به منبر کوید و به مردم گفت: > یادتان می‌آید که من درست همین رویناد را برایتان شرح دادم. < همه گفتند: > آری. < محمد ادامه داد: > و اکنون تمیم همان روینادها را درباره دجال و شهرهای مکه و مدینه شرح می‌دهد. < فاطمه می‌گوید: > من، این سخنان محمد را از آنروز، همه را بدون کم و زیاد در حافظه نگهداری کرده‌ام.»<sup>۵۱</sup>

«عبدالله بن عمر» از قول محمد روایت می‌کند که او گفت: «من در خواب دیدم، در اطراف خانه کعبه طواف می‌کنم و مرد گلگون چهره‌ای را در آنجا دیدم که دارای موهای دراز بود و از سرش آب می‌چکید.» «عبدالله عمر» می‌گوید، او در باره شناسه آن مرد از محمد پرسش کرده و محمد پاسخ داده است که او عیسی پسر مریم بوده و افزوده است که او سپس، مرد دیگری را مشاهده کرده که چهره‌اش سرخ‌گون، موهایش مجعد و تنها دارای یک چشم بوده که مانند یک دانه انگور بادکرده، می‌نموده است. هنگامی که محمد درباره آن مرد پرسش می‌کند، به او پاسخ می‌دهند که وی دجال می‌باشد. محمد درباره شناسه آن مرد افزوده است که وی شبیه این قتان از طایفه الخزعه بوده است.» (صحیح البخاری، صحیح مسلم)<sup>۵۱</sup>

«جابر بن عبدالله» از قول محمد روایت کرده است که او گفت: «دجال در پایان کار و زمانی پدیدار می‌شود که دیگر دین و مذهب برای مردم مفهومی ندارد. دجال، سوار الاغی خواهد بود که بین دو گوش او ۲۰ متر فاصله است و به مردم خواهد گفت: > ای مردم، من خدای شما هستم. < او با خود کوه نثی دارد که تنها آتھائی که از او پیروی می‌کنند، از آن نان می‌توانند بهره ببرند، بقیه مردم از کمیابی نان رنج خواهند برد و در سختی خواهند افتاد. دجال، همچنین موجودات دیومانتدی با خود همراه خواهد داشت که آنها با مردم سخن می‌گویند. مسلمانان از اینکه از شر

<sup>50</sup> Sahih Muslim, *Kitab al-Fitan*, 8/203-205.

<sup>51</sup> Sahih al-Bukhari, *Kitab al-Fitan*, 9/75; Muslim, *Kitab al Iman*, 1/108.



دَجَال در امان بمانند به جبل الدخان در سوریه فرار می کنند. دَجَال به آنجا می رود و آنها را محاصره می کند. این محاصره برای مدتی ادامه می یابد و مردم در این محاصره با سختی و گرسنگی دست به گریبان می شوند. سپس، عیسی پسر مریم از آسمان به زمین فرود می آید و در هنگام طلوع آفتاب به مردم می گوید: > ای مردم، چرا با این دیو دروغگو جنگ نمی کنید و کار او را یکسره نمی نمائید؟ < مردم پاسخ می دهند: > او جنّ می باشد. < آنگاه، زمان نماز فرا می رسد و مسلمانان از عیسی مسیح درخواست می کنند پیشوائی نماز آنها را بر عهده بگیرد، ولی عیسی می گوید، بهتر است، امام خود آنها پیشوائی نماز را بر دوش بگیرد. نماز بامداد به پیشوائی امام مسلمانان برگزار می شود و سپس آنها به جنگ دَجَال می روند. هنگامی که دَجَال عیسی مسیح را می بیند، مانند نمکی که در آب فرو رود، نیرویش به نابودی می گراید. سرانجام، عیسی او را می کشد و هر کسی را نیز که از او پیروی می کرده، از روی زمین بر می اندازد. < (احمد بن حنبل)<sup>۵۲</sup>

«النّوأس بن سمعان» گفته است: «یک روز بامداد، محمد درباره دَجَال سخن می گفت. برخی اوقات، او دَجَال را یک موجود بدون اهمّیت به شمار می آورد و گاهی اوقات، او را آنچنان خطرناک معرفی می کرد که ما فکر می کردیم، او در انبوه نخلستان هائی که در آن نزدیکی بود، وجود دارد. هنگامی که ما نزد محمد رفتیم، او آثار ترس و وحشت را در چهره ما خواند و گفت: > شما را چه می شود؟ < ما گفتیم: > ای رسول الله، تو برخی اوقات آنچنان از هیبت دَجَال سخن می گویی که ما به وحشت می افتیم. < محمد اظهار داشت: > من آنقدر که شما فکر می کنید، از خطرات خود دَجَال برای شما وحشت ندارم، بلکه ترس من از اینست که او در زمانی ظهور کند که من دیگر در میان شما نباشم. زیرا، اگر هنگام ظهور او من هنوز زنده باشم، از سوی شما در برابر او مقاومت خواهم کرد، ولی هرگاه او زمانی ظهور کند که من دیگر در میان شما نباشم، آن زمان خود شما باید از خویشتن دفاع کنید و البته باید اطمینان داشته باشید که

<sup>52</sup> Ahmad Ibn Hanbal, *Musnad*, 3/367, 368.





اللّه پیوسته یار مسلمانان خواهد بود و به آنها کمک خواهد نمود. من دجال را به [ عبدالعزّه بن قتان ] تشبیه می‌کنم. اگر دجال در زمان زندگی شما ظهور کند، باید در هنگام پدیدار شدن او آیه‌های نخستین سوره قاف را بخوانید. او در محلی بین سوریه و عراق ظهور خواهد کرد و با هر گامی که برمی‌دارد، در چپ و راست خود، بلا و مصیبت برای مردم به وجود می‌آورد. خداوند شما را از شر او در امان نگاهدارد. < (صحیح مسلم)

«التّوأس بن سمعان» می‌گوید: «ما از محمد پرسش کردیم: < ای رسول اللّه > آیا سرعت حرکت دجال در روی زمین چگونه خواهد بود؟ > محمد پاسخ داد: < مانند سرعت حرکت ابری است که بوسیله باد روی زمین حرکت می‌کند و مردم را فرا می‌خواند تا به او ایمان بیاورند. مردم نیز دعوتش را می‌پذیرند و به او ایمان می‌آورند. دجال، خود را پیامبر شناختگری می‌کند و مردم را به یک دین دروغین فرامی‌خواند و شوربختانه، مردم فراخوانی او را می‌پذیرند. او به آسمان فرمان باریدن می‌دهد و باران می‌آید. او به زمین، فرمان روئیدن می‌دهد و زمین بارور می‌شود و فرآورده می‌دهد. حیواناتی که روی مزارع حاصلخیز چرا می‌کنند، پستانهایشان پر شیر و بدنهایشان تنومند می‌شود. سپس، دجال به گروه دیگری از مردم رو می‌کند و آنها را به دین دروغین خود فرامی‌خواند. آنها دعوت او را ردّ می‌کنند و او از آنها دور می‌شود، ولی این گروه از مردم دچار قحطی، گرسنگی و تنگدستی می‌شوند. دجال، روی زمین‌های متروک گام می‌گذارد و به آنها فرمان می‌دهد، گنجهای درون خود را آشکار کنند. با شنیدن فرمان او، از زمین‌های متروک و بدون حاصل، مانند هجوم گروههای زنبور، گنج و پول بیرون می‌آید. آنگاه، او مرد بسیار جوانی را فرامی‌خواند و با شمشیر بدن او را به دو نیم می‌کند. سپس، نیمی از بدن او را در محلی که یک تیرانداز قصد تیراندازی دارد، قرار می‌دهد و نیم دیگر آنرا در مرکز هدفی که تیرانداز می‌خواهد به آن مرکز تیراندازی کند، می‌گذارد. آنگاه، نام آن جوان را بر زبان می‌آورد و همه مشاهده می‌کنند که دو نیم بدن آن جوان بیکدیگر پیوند می‌خورد و آن جوان دوان دوان و خندان نزد او می‌رود. در این لحظه، اللّه، عیسی پسر



مریم را از آسمان به زمین می فرستد و او در حالیکه روپاسی که با زعفران رنگ شده دربر دارد، در مناره سفیدی که در خاور دمشق قرار دارد، فرود می آید. هنگامی که عیسی سرش را پائین می آورد، قطرات عرق از پیشانی اش به پائین سرازیر می شود و هنگامی که سرش را بالا می آورد، قطرات عرق، مانند مروارید به اطراف پراکنده می گردد. هر کافری که بوی عیسی به مشامش می رسد، خواهد مرد. عیسی در جستجوی دجال برمی آید و سرانجام او را می یابد و در دروازه [ اللود ] او را می کشد. در این زمان، گروهی از افرادی که الله آنها را در پناه خود نگهداشته، نزد عیسی پسر مریم می آیند و او دست خود را روی پیشانی آنها می کشد و آثار بلاهاتی را که دجال برایشان به وجود آورده، نابود می کند و آنها را به مرزده ورود به بهشت شاد می سازد. پس از آن، الله به عیسی الهام می کند، گروهی از بندگانش را که هیچکس یارای نبرد با آنها را ندارد، به سلامت به [ التور ] هدایت کند. < (صحیح مسلم)<sup>۵۳</sup>

«ابو عَمَّامَه البهیلی» روایت می کند، محمد برای او و گروهی از مسلمانان در باره خطرات دجال گفته است: «از زمان آفرینش حضرت آدم، هیچکس برای افراد مردم پیش از دجال بلا و عذاب ایجاد نمی کند. دجال، به یک تازی بدوی می گوید، هرگاه پدر و مادرش را زنده کند، آیا او گواهی خواهد کرد که وی خداست. تازی بدوی، پاسخ مثبت می دهد. آنگاه، دجال، روحهای دو دیو را احضار می کند که یکی از آنها در شکل پدر و دیگری در شکل مادر آن تازی بدوی، ظاهر می شوند. دیوی که نقش پدر آن مرد را بر عهده دارد، به مرد بدوی سفارش می کند که دجال، خداست و او باید از وی فرمانبرداری کند. سپس، دجال مردی را با آزه به دو نیم می کند و بعد او را زنده می سازد و از وی پرسش می کند خدایش چه کسی می باشد. آن مرد چون فرد با خدائی است، می گوید، خدای او الله است و او دجالی بیش نیست.»

«ابو سعید» از قول محمد روایت می کند که او گفت: «آن مرد که حاضر نشد، از دجال پیروی و فرمانبرداری کند، در بین امت من والاترین

<sup>53</sup>Sahih Muslim, Kitab al-Fitan Wa Ashrat al-Sa'ah, 8/196-199.





جایگاه‌ها را در بهشت در اختیار خواهد داشت .»

«المحاریبی» گفته است ، حدیثی از قول «ابورفیعی» روایت شده که دجال ، به محلی می‌رود که ساکنانش از او فرمائبرداری نمی‌کنند ، از اینرو ، دجال فرمان می‌دهد تمام گاوها و گوسفندهای مردم آن منطقه هلاک می‌شوند . سپس ، دجال ، به محلی می‌رود که همه ساکنان آن به دجال ایمان می‌آورند و از اینرو ، به فرمان دجال از آسمان باران می‌بارد و زمین پر بار و گاوها و گوسفندان آن منطقه پر شیر می‌شوند . چون ، دو فرشته از مدینه نگاهیانی می‌کنند و از ورود دجال به این شهر جلوگیری می‌نمایند ، از اینرو ، او وارد شهر «الفریب الاحمر» و خیمه‌های کناره مرداب نمک می‌شود . در این زمان ، سه لرزه در مدینه روی می‌دهد و سبب می‌شود که منافقین آن شهر را ترک گویند و در نتیجه شهر مدینه مانند آهنی که از زنگ پاک شود ، از افراد ناپاک خالی خواهد شد . به همین مناسبت ، آن روز «یوم‌الخلاص» و یا «روز پاکیزگی» نامیده خواهد شد .

«امه شریک بنت ابوالعسکر» از محمد پرسش می‌کند «ای رسول‌الله ، به ما بگو که تازی‌ها در هنگام ظهور دجال کجا خواهند بود ؟» محمد پاسخ می‌دهد : «در آن زمان ، شمار تازی‌ها زیاد نخواهد بود و آنها در بیت‌المقدس (اورشلیم) بسر می‌برند و امامشان مرد درستکاری خواهد بود . عیسی مسیح ، در این سرزمین از آسمان به زمین فرود می‌آید و دستور می‌دهد ، دروازه شهر را باز کنند . با اجرای فرمان او ، دجال و یکهزار نفر مرد یهودی که هر یک شمشیر و سپری در دست دارند و به فرمان‌الله از ناتوانی رنج می‌برند ، وارد شهر می‌شوند و عیسی آنها را در < اللود > به دام می‌اندازد و از دم تیغ می‌گذراند .»

محمد گفته است : «عیسی پسر مریم ، فرمائروائی دادگر و برای امت من ، رهبری با انصاف خواهد بود . او صلیب را خواهد شکست ، خوکها را خواهد کشت و جزیه را ممنوع خواهد کرد . چون او از مردم صدقه پذیرش نمی‌کند ، از اینرو ، گاو و شتر جمع نخواهد کرد . در این زمان ، دشمنی و نفرت مردم نسبت به یکدیگر از بین خواهد رفت . تمام حیوانات بدون آزار می‌شوند ، به گونه‌ای که یک پسر بچه می‌تواند ، بدون اینکه از مار



آسیب ببیند، دستش را در دهان او فرو برد. یک دختر بچه قادر خواهد بود، شیری را از خود براند و گرگ‌ها مانند سگ‌های گله بدون اینکه به گوسفندان آسیبی برسانند، در میان آنها بسر خواهند برد. شیرها با شترها و بیرها با گوسفندان و گاوها چرا خواهند کرد. دنیا مانند ظرفی که پر از آب باشد، از صلح و آرامش سرشار خواهد شد. مردم همه با یکدیگر دوست می‌شوند و تنها الله را می‌پرستند. در دنیا دیگر جنگی رخ نخواهد داد و قدرت قریش از آنها گرفته خواهد شد.<sup>۵۴</sup>

همچنین، محمد گفته است: «سه سال پیش از اینکه دجال ظهور کند، مردم از قحطی شدید رنج خواهند برد. در سال اول (این سه سال)، الله به آسمان فرمان خواهد داد، یک سَوم باران و به زمین فرمان خواهد داد، دو سَوم میوه‌های خود را نگهدارند. در سال سَوم، الله به آسمان دستور خواهد داد، دیگر باران نیارد و به زمین فرمان خواهد داد، دیگر میوه ندهد و بنابراین، هیچ رویشی از زمین به عمل نخواهد آمد. همچنین، تمام حیوانات شَم‌دار خواهند مرد، مگر اینکه الله خلاف آنرا فرمان دهد.» فردی از محمد پرسش کرد: «مردم در آن زمان چگونه بسر خواهند برد؟» محمد پاسخ داد: «مردم در آن زمان بوسیله گفتن لا اله الا الله، الله اکبر و سبحان الله روزگار می‌گذرانند. گفتن این کلمات برای آنها مانند خوردن غذا خواهد بود.»<sup>۵۵</sup>

محمد گفت: «هنگامی که دجال ظهور می‌کند، یکی از مسلمانان بر آن می‌شود که نزد او برود. مردان مسلّحی که در اختیار دجال هستند، از آن مرد مسلمان پرسش می‌کنند، کجا می‌خواهد برود؟ آن مرد پاسخ می‌دهد، نزد دجال. گروهی از مردان مسلّح دجال به‌برخی دیگر می‌گویند، این مرد قصد جان خدای ما دجال را کرده و باید او را کشت. ولی، یکی از پیروان دجال می‌گوید، این کار بر خلاف دستورهای خدای ما دجال است، زیرا او دستور داده است، کسی بدون اجازه وی کشته نشود. آنها تصمیم می‌گیرند، آن مرد مسلمان را نزد دجال ببرند تا خود او

<sup>54</sup> Ibn Kathir, *The Signs before the Day of Judgement*, trans. Huda Khattab (Lond Dar al Taqwa Ltd., 1991), p. 59.

<sup>55</sup> Ibn Majah, *Kitab al-Fitan* (Hadith 4077), 2:1363.



تکلیفش را تعیین سازد. هنگامی که آن مرد مسلمان دجال را می بیند، می گوید: > ای مردم، این همان دجالی است که پیامبر ما درباره او به ما خبر داده است. < دجال، با شنیدن این سخنان به پیروانش دستور می دهد او را مجازات کنند و مأموران دجال آنقدر آن مرد را کتک می زنند که وی از تمام نواحی بدن زخمی می شود. سپس، دجال از آن مرد پرسش می کند، آیا به او ایمان می آورد؟ آن مرد پاسخ منفی می دهد و دجال را یک دروغگو می خواند. دجال، با شنیدن این سخن، فرمان می دهد، آن مرد را از فرق سر تا وسط پاهایش ازه کنند و آنگاه بین دو پاره بدنش راه می رود. پس از آن، دجال به دو پاره بدن آن مرد فرمان می دهد، برخیزد و روی دو پا بایستد. با این فرمان، دو پاره بدن آن مرد به یکدیگر پیوند می خورد و آن مرد به پا می خیزد و روی دو پایش می ایستد. آنگاه، دجال به آن مرد مسلمان می گوید، اکنون به او ایمان می آورد؟ آن مرد مسلمان پاسخ می دهد، او با انجام این عمل برای او ثابت کرده که وی دجال است. دجال، به وی حمله می کند تا او را بکشد، ولی مشاهده می کند که ناحیه گردن او به یک پاره مس تبدیل شده و او هیچ عملی برضد وی نمی تواند انجام بدهد. ناچار، بازوها و پاهای او را می گیرد و ویرا به هوا پرتاب می کند. افرادی که تماشاگر این رویداد هستند، فکر می کنند، دجال آن مرد مسلمان را به دوزخی که در اختیار دارد، پرتاب کرده؛ درحالی که در واقع آن مرد به بهشت وارد می شود و در درگاه الله بزرگترین شهید به شمار می رود. « (صحیح مسلم)<sup>۵۶</sup>

«المغیره بن شعبه» از قول محمد روایت می کند که او گفته است: «هدف الله در ایجاد چنین سرنوشتی بوسیله دجال برای بندگان خود و دادن اینهمه قدرت معجزه گری به دجال آن بوده است تا بنده های خود را آزمایش کند.»<sup>۵۷</sup>

«عصما بنت یزید الانصاریه» از قول محمد روایت کرده است که او گفت: «دجال به یک تازی بدوی می گوید، اگر او تمام شترهایش را که در پیش

<sup>56</sup> Sahih Muslim, Kitab al-Fitan Wa Ashrat al-Sa'ah, 8/199, 200.

<sup>57</sup> Ibn Kathir, The Signs before the Day of Judgement, p. 61.





مرده‌اند و همچنین پدر و مادر او را زنده کند، آیا او به خدا بودن وی ایمان می‌آورد؟ مرد بدوی پاسخ مثبت می‌دهد. آنگاه، دجال به چند عفریت فرمان می‌دهد، به شکل شترهای پر شیر و بلند کوهان درآیند و نیز به دو موجود دیو فرمان می‌دهد، به شکل پدر و مادر او پدیدار شوند.<sup>۵۸</sup>

«ابوهریره» از قول محمد روایت کرده است که او گفت: «در هنگام فرا رسیدن روز قیامت، مسلمانان به یهودیها حمله خواهند کرد و آنها را خواهند کشت. هنگامی که مسلمانان در صدد کشتن کلیمی‌ها برمی‌آیند، اگر آنها پشت یک سنگ و یا درختی خود را پنهان کنند، آن سنگ و یا درخت می‌گوید: > ای مسلمانان، ای بندگان الله، اینجا یک نفر یهودی پشت من پنهان شده است، بیایید، او را بگیرید و بکشید < تنها درختی که این کار را نخواهد کرد، درخت تاجریزی است، زیرا این درخت به یهودیها وابسته می‌باشد.<sup>۵۹</sup>»

«ابن کثیر» از بزرگترین دانشمندان، فقها و حدیث‌نویسان اسلام، نوشته است، ممکن است برای برخی از افراد مردم این پرسش پیش آید که اگر راستی دجال اینهمه برای مردم بلا، عذاب و زیان به وجود می‌آورد و حتی خود را خدا می‌نامد، به گونه‌ای که همه پیامبران، به‌امت‌های خود خطرات بی‌ی را هشدار داده‌اند، پس چرا قرآن در باره او سکوت کرده و نام او در کتاب قرآن نیامده است؟ «ابن کثیر» در برابر پرسشی که خود مطرح کرده، می‌نویسد، پاسخ این پرسش به شرح زیر است:

۱- آیه ۱۵۸ سوره انعام بدین شرح به دجال اشاره کرده است:

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا قُلْ لَنْظُرُوا إِنَّا مُنظِرُونَ

مردم نمی‌توانند باور کنند که فرشته‌های قهر و عذاب بر آنها ظاهر شوند و همه به امر خدا هلاک گردند، یا برخی نشانه‌ها و آیه‌های خدا آشکار شود، در آروز دین و ایمان هیچکس را سودی نبخشد. به آنها بگو، هرگاه پیش از این ایمان نیاورده و یا ایمان خود را به درستی به کار نبرده و از آن نیکی و سعادت به دست نیاورده‌اید، در انتظار نتیجه اعمال خود باشید و ما هم منتظر نتیجه کردار نیکوی خود خواهیم بود.

<sup>58</sup> Ibid., p. 66.

<sup>59</sup> Ibid., p. 67.



«ابوهریره» از قول محمد روایت کرده است که او گفت: «سه چیز است که هر فرد با ایمانی نمی‌تواند آنها را باور کند، مگر اینکه به چشم ببیند. این سه چیز عبارتند از: ظهور دجال، پدید آمدن جانوری هیولا و غول‌پیکر و طلوع خورشید از مغرب.»<sup>60</sup>

۲- رویداد فرود عیسی مسیح از آسمان به زمین در آیه‌های ۱۵۷ تا ۱۵۹ سوره نساء، به شرح زیر ذکر شده است:

وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِن شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ ﴿١٥٧﴾ بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ يُعِيقُهُ يُعِيقُنَا اللَّهُ عَنِ الْأَعْزَابِ حَكِيمًا

و هم اینکه گفتند ما عیسی مسیح پسر مریم، پیامبر خدا را کشتیم، در صورتیکه نه او را کشتند و نه به دار کشیدند، بلکه بر آنها امر مشتبه شد و همانهایی که درباره او عقاید گوناگون اظهار داشتند، از روی شک و تردید سخن گفتند و از حقیقت آگاهی نداشتند جز اینکه از پی گمان خود می‌رفتند و به گونه یقین مسیح کشته نشد. بلکه خدا او را به سوی خود بالا برد و پیوسته خدا بر هر کار توانا و کارش همه از روی حکمت است. و هیچکس از اهل کتاب نیست جز آنکه پیش از مرگ به‌وی (عیسی)، ایمان خواهد آورد و روز قیامت او بر نیک و بد آنان گواه خواهد بود.

«ابن کثیر» می‌نویسد عقیده ما بر اینست که هنگامی که آیه‌های بالا، واژه‌های پیش از مرگ (قبل الموت) را به کار برده، هدفش، عیسی مسیح بوده است. بدین مفهوم که او از آسمان به زمین فرود خواهد آمد و پیروان دین‌های کتابدار که درباره او تردید داشتند، به‌وی ایمان خواهند آورد. بدیهی است که مسیحیان ادعا می‌کردند که او پسر خداست و یهودی‌ها به‌او تهمت ناروا زده و ویرا زن‌زاده می‌خواندند. ولی، هنگامی که عیسی پیش از روز قیامت از آسمان به زمین فرود می‌آید، خودش به‌تمام این ناهمگونی‌ها و دروغ‌ها پایان خواهد داد.

بدین ترتیب، تفسیر آیه‌های بالا از فرود آمدن عیسی مسیح از آسمان به زمین، ظهور دجال را نیز که «ضد مسیح» نامیده شده است، شامل

<sup>60</sup> Ibid., p. 63.





می‌شود.<sup>۶۱</sup>

۳- یکی دیگر از دلایل اینکه، کتاب قرآن نامی از دجال نبرده، آن بوده است که او دارای آنچنان اهمیتی نیست که نامش در قرآن برده شود. درست است که او ادعای خدا بودن می‌کند، ولی در واقع یک فرد بشر بوده و اعمال و رفتار دجال به اندازه‌ای زشت است که ارزش ذکر در کتاب مقدس قرآن را ندارد. ولی، پیامبران به سبب وفاداری خود نسبت به‌الله، وجود و ظهور دجال و فتنه‌ها و معجزه‌های فسادآور او را در روی زمین برای امت‌های خود شرح داده‌اند. آنچه که پیامبران گوناگون درباره دجال گفته‌اند و بویژه آگاهی‌های فراوانی که محمد بن عبدالله از دجال به‌ما داده، برایمان کافی است و لزومی نداشته است که قرآن از او ذکری به‌میان آورد. حال اگر کسی بگوید، پس چگونه است که قرآن در آیه ۲۴ سوره التنازعات و نیز آیه ۳۸ سوره القصص، از فرعون و ادعای خدا بودن او سخن به‌میان آورده است. پاسخ این پرسش، اینست که فرعون و اعمال و کردار او به گذشته وابسته بوده و دروغهای او برای همه روشن است. ولی، دجال در آینده خواهد آمد و الله بوسیله او می‌خواهد، بنده‌های خود را آزمایش کند.

موضوع ظهور دجال و دروغها و فتنه‌های او آنقدر روشن است که نیازی به شرح آنها در قرآن نبوده است. برخی اوقات، حقیقت پاره‌ای امور تا آن اندازه برای مردم روشن و بدیهی است که لزومی به تأکید آنها وجود ندارد. برای مثال، هنگامی که محمد بن عبدالله، در بستر مرگ بود، قصد داشت، ابوبکر را به جانشینی خود تعیین کرده و این موضوع را در یک سند کتبی به‌رشته نگارش درآورد، ولی این کار را انجام نداد، زیرا یقین داشت که الله و مسلمانان، کسی را بغیر از او برای جانشینی خود تعیین نخواهند کرد. به‌همین دلیل نیز حقایق وابسته به دجال و ظهور و فتنه‌های او برای مردم تا آن اندازه روشن است که نیازی به شرح آن در قرآن نبوده است.

یکی دیگر از دلایل اینکه قرآن ذکری از دجال به‌نام نکرده، این بوده است که الله یقین داشته که دجال نه تنها قادر نخواهد بود، بنده‌های مؤمن او را گمراه کند، بلکه ایمان آنها را نسبت به‌او و پیامبرش نیز افزون خواهد کرد. به‌همین دلیل، مسلمانان با ایمان، هنگامی که دجال بنده‌های مؤمن

<sup>61</sup> *ibid.*



او را گمراه کند، بلکه ایمان آنها را نسبت به او و پیامبرش نیز افزون خواهد کرد. به همین دلیل، مسلمانان با ایمان، هنگامی که دجال بنده‌های مؤمن خدا را از پای درمی‌آورد، پس از اینکه دوباره آنها را زنده کرد، خواهند گفت: «ما از این عمل تو درک می‌کنیم که تو همان دجال یک چشم دروغگو هستی که پیامبر، ظهور و فتنه ترا از پیش به ما آگاهی داده است.»<sup>۶۲</sup>

### چگونگی رویارویی با فتنه‌های دجال

برای رویارویی با فتنه‌های دجال بر پایه آموزش‌های محمد که در حدیث‌های زیر آمده، باید به شرح زیر عمل کرد:

#### ۱- پناهجویی به الله

در حدیث‌های معتبر صحیح البخاری آمده است که محمد در هنگام برگزاری نماز از فتنه‌های دجال به درگاه الله دعا می‌کرده و به امت خود دستور داده است که برای رفع شرّ و فتنه دجال، دعای زیر را بخوانند:

اللَّهُمَّ إِنَّا نَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ الْجَهَنَّمَ وَ مِنْ عَذَابِ الْكَبِيرِ وَ مِنْ فِتْنَةِ الْمُهَيْمِي وَالْمَعَاتِ وَ مِنْ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجَالِ .

برگردان دعای بالا به زبان فارسی به شرح زیر است:

ای الله، ما از آتش دوزخ، از عذاب قبر، از شداید زندگی و مرگ و از فتنه‌های دجال به تو پناه می‌آوریم.<sup>۶۳</sup>

#### ۲- از بر کردن آیه‌های سوره‌های قاف

«الحافظ الذّهابی» گفته است: «حدیث‌های زیادی وجود دارند که توصیه می‌کنند، مسلمانان برای برکنار ماندن از فتنه‌های دجال باید به‌الله پناه ببرند. یکی از راههای پناهجویی به‌الله برای محفوظ بودن از فتنه‌های دجال، از بر کردن آیه‌های سوره قاف می‌باشد.

«ابوالدیرا» از قول محمد روایت کرده است که او گفت: «هر کسی که ده آیه نخست سوره قاف را از بر کند، از خطرات و فتنه‌های دجال به‌گونه

<sup>62</sup> Ibn Kathir, *The Signs before the Day of Judgement*, pp. 61-65.

<sup>63</sup> Sahih al-Bukhari, *Kitab al-Jana'iz*, 2/124; Sahih Muslim, *Kitab al-Masajid*, 2/93



کامل در امان خواهد بود. (ابوداود)<sup>۶۴</sup>

### ۳- دوری از دجال

یکی از راههای برکنار ماندن از خطرات و فتنه‌های دجال، زندگی کردن در شهرهای مکه و یا مدینه است. زیرا، به گونه‌ای که در حدیث‌های پیشین گفته شد، «ابوهریره» از قول محمد روایت کرده است که او گفت: «در دروازه‌های شهر مدینه، فرشته‌هایی نگهبانی می‌دهند و از ورود دجال و یا هر بلائی دیگری به این شهر، جلوگیری می‌کنند و اجازه نخواهند داد، هیچ فساد و فتنه‌ای وارد این شهر بشود. (صحیح البخاری، صحیح مسلم)<sup>۶۵</sup>

### بازنمود

۱- در حدیث‌هایی که در مطالب این فصل شرح داده شد، محمد از رویدادهایی سخن گفته که شگفت هر انسانی را که از درایت عادی برخوردار باشد، از جسارت و گستاخی دروغ‌هایی که در کتاب‌های افسانه نیز مانندش به چشم نمی‌خورد، برمی‌انگیزد. برای مثال، زمین گنج‌های درون خود را آشکار می‌کند؛ دجال، انسانی را با آزه به دو نیم می‌کند و سپس دو پاره بدن از یکدیگر جدا شده‌اش را با اشاره دست، دوباره به یکدیگر پیوند می‌دهد؛ مردگان را زنده می‌کند؛ به آسمان فرمان باریدن می‌دهد و چند نفر عفریت را تبدیل به شترهای شیرده و با کوهانهای بلند می‌کند و غیره و غیره.

بازشکافی روانی محمد را در اظهار مطالب بی‌پایه و افسانه‌بافی‌های گستاخانه بالا، به گونه کوتاه، می‌توان به شرح زیر فرمودگرائی (توجیه) کرد:  
الف - دید محمد بن عبدالله، ابتدا تنها به سرزمین مکه و سپس مدینه تمرکز داشته و هدفش با توجه به متن آیه ۷ سوره شوری، تنها دستیابی به قدرت در این منطقه بوده و هیچگاه فکر نمی‌کرده است که جانشینان او دینش را جهانگیر کنند و آئین اختراعی‌اش «اسلام»، از مرزهای مکه و

<sup>۶۴</sup>Sahih Muslim, Kitab al-Musafirun, 2/199; Abu Dawud, Kitab al-Manahim (Hadith 4301), 11/401, 402

<sup>۶۵</sup>Sahih al-Bukhari, Bab Haram al-Madinah, 1/28.





مدینه و زمان سده هفتم میلادی فراتر رود؛ وگرنه، بدیهی است که چنین مطالب نابخردانه‌ای را آنقدر خام، بی‌پایه و بدون پالایش بر زبان نمی‌آورد. در زمانی که محمد سخنان بالا را ادا می‌کرده، گروهی تازی نیمه‌بیابانی کاروانزن، بدون فرهنگ و ناآگاه گرد او جمع شده بودند و طبیعی است که مطالب گفته شده در این فصل در ردیف معتقدات آنها به‌جَن و پری و اشباح، برایشان قابلیت پذیرش داشته است. همچنین می‌دانیم که هدف والای یک فرد تازی در آن زمان، داشتن گاو، گوسفند و شتر بوده که محمد در حدیث‌های یاد شده، بسیار به آنها اشاره کرده است.

ب - معجزه‌هایی که محمد به دَجَال نسبت می‌دهد، در واقع همه اعمال و کرداری هستند که خود نسبت به آنها آرمانگرایی داشته است. به گفته دیگر، آنچه‌ان جوشش شور جاه‌طلبی و قدرت‌خواهی در روان او توانمند و سرکش بوده که آرزو داشته است، در جایگاه یک موجود بالاتر از انسان، آنچه را که درباره توانهای معجزه‌گری دَجَال بیان داشته، بتواند خود انجام دهد، ولی چون دارای چنین توانی نبوده، آنها را به قهرمان افسانه‌ای که در مغزش ساخته نسبت داده است. حتی آنجا که سخن از گنج‌های درون زمین به میان می‌آورد و می‌گوید، در هنگام ظهور دَجَال، زمین گنج‌های درون خود را آشکار می‌کند، ناخودآگاهانه قصد دارد، آرمانش را برای دارا بودن چنین گنج‌های افسانه‌ای بیان دارد.

۲- حدیث‌نویسان اسلامی به گونه‌ای که در متن بالا مشاهده شد، پیوسته تکرار کرده‌اند که الله بدین سبب دَجَال را آفریده و به او مأموریت عذاب بندگان را داده تا بدینوسیله آنها را آزمایش کند. از دگر سو، می‌دانیم که بین نامهای ۹۹ گانه الله، به سه نام «علیم»، «حکیم» و «خبیر» برخورد می‌کنیم. افزون بر آن، آیه‌های بسیاری از جمله آیه ۵۹ سوره انعام در کتاب قرآن وجود دارد که می‌گوید، در زمین هیچ‌تر و خشکی وجود ندارد که الله از آن آگاه نباشد و حتی الله می‌داند که در مغز افراد بشر چه می‌گذرد.



حال، آیا باید به حدیث‌های روایت شده از قول محمد که می‌گویند، «اللّه برای آزمایش بندگانش دَجّال را مأمور عذاب آنها می‌کند، گوش داد و یا اینکه به آیه‌های مکرّر قرآن که ادّعا می‌کنند، در دنیا چیزی وجود ندارد که اللّه از آن آگاه نباشد، معتقد بود. اگر براستی، اللّه بر پایه گفته آیه‌های قرآن، از تمام کنش‌ها و واکنش‌های این دنیا و حتی آنچه که در مغز افراد بشر می‌گذرد، آگاه است؛ چرا برای شناسائی بندگان خود از دانش و آگاهی‌اش بهره‌برداری نمی‌کند و با کمال در یوزگی به عمل ناجوانمردانه و بچگانه آفریدن دَجّال و دادن قدرت معجزه‌گری به او و ایجاد آنهمه رویدادهای زشت و وحشیانه مبادرت می‌ورزد تا در نتیجه اعمال و کردار وحشیانه او، بندگانش را بشناسد؟

وانگهی، از زیان‌هایی که دَجّال برای مردم به وجود می‌آورد و در نتیجه آنها را به روز سیاه می‌نشانند که بگذریم، فلسفه وجودی و یا آفرینش خود دَجّال نیز از نگر دادگری و انسانی شایسته بررسی است. زیرا، آیا این دادگرانه است که اللّه چنین موجود زشت‌نهاد، خون‌آشام، ستمگر و فتنه‌سازی را با قصد پیشین و عمد کامل برای عذاب دادن بنده‌هایش سرنوشت‌سازی کند و پس از اینکه او مصیبت‌ها و فتنه‌هایی را که اللّه مقرر کرده، بسر بندگانش وارد کرد، او را با خواری به دست دیگری (عیسی مسیح) بکشد؟

براستی که این اللّه باید بسیار فرومایه، تهی‌خرد و زبون باشد که بدون اینکه بندگانش مرتکب گناهی شده باشند، تنها برای آزمایش آنها، اینهمه عذاب‌ها و بلاهای غیر قابل تصوّر بر آنها وارد نماید. هرگاه، پندار چنین خدائی با این منطق نابخردانه در دنیا امکان‌پذیر باشد، این همان اللّهی است که بوسیله انسانی که سرآمد و قهرمان همه نابکاران جهان است، آفریده شده تا کاریکاتور رسیدن او به هدف‌های جاه‌طلبانه‌اش باشد!

۳- در حدیث‌های یاد شده بالا، بسیار از معجزه دَجّال سخن به میان





آمده و تأکید شده است که دجال انسانی را از موهای سر تا وسط پایش آره و دوباره او را زنده می‌کند و یا اینکه دجال به آسمان فرمان باریدن می‌دهد و غیره. محمد بن عبدالله این انسانی که شور خودخواهی و جاه‌طلبی، او را از خود بیگانه کرده بود و نیز سایر علما و فقها و حدیث‌نویسان اسلامی، این سخنان خردآزار و شرم‌آور را درباره معجزه‌هایی که دجال انجام خواهد داد، در حالی بر زبان می‌آورند که یا نمی‌دانند و یا فراموش کرده‌اند، هنگامی که تازی‌ها از محمد خواستند که اگر او پیامبر است، معجزه‌ای به آنها نشان دهد؛ وی بر پایه متون آیه ۵۰ سوره عنکبوت، آیه‌های ۲۷ تا ۳۰ سوره رعد و آیه‌های ۹۲ تا ۹۷ سوره اسراء آشکارا پاسخ داد که او یک موجود فانی بوده و قادر به معجزه نیست. سپس، در آیه ۸۸ سوره اسراء گفت اگر جنّ و انس جمع شوند، نمی‌توانند کتابی مانند قرآن بیاورند. زمان دیگری بر پایه آیه ۳۱ سوره رعد، کتاب قرآن را (با آنهمه خرافات نابخردانه و بچگانه‌اش) معجزه خود دانست. زمانی نیز اظهار داشت، اگر کسی می‌تواند یک سوره (آیه ۲۳ سوره بقره) و در آیه دیگری (آیه ۱۳ سوره هود) گفت، اگر کسی می‌تواند ده سوره مانند قرآن بیاورد.

با اینکه محمد، خود با آنهمه ریاکاری و پشت‌هم‌اندازی، دست‌کم درباره آوردن معجزه نتوانست تازی‌ها را فریب دهد، آنوقت ما در گفتار او و دینمردان اسلام می‌خوانیم که دجال چنین معجزه‌های شکفت‌آوری انجام می‌دهد.

اشتباه تھی خردانه دیگری که محمد و حدیث‌نویسان اسلامی مرتکب شده‌اند، موضوع معجزه دجال و قدرت او در ریزش باران می‌باشد. به گونه‌ای که در مطالب فصل پیش گفتیم، آیه ۲۴ سوره لقمان، دانائی و آگاهی از پنج موضوع را تنها منحصر به‌الله می‌داند که یکی از آنها پیش‌بینی و یا آگاهی از باریدن باران است. ولی، این شعبده‌بازان مذهبی، ادعا می‌کنند که دجال توان ایجاد باران دارد و با انجام این کار به معجزه



دست می زند .

«دیوید هیوم»<sup>۶۶</sup> بحث بسیار روشنگرانه‌ای درباره معجزه در یکی از کتابهایش دامن زده و نوشته است که تغییر قوانین طبیعی امکان‌پذیر نیست و تا کنون در تمام درازای تاریخ، کسی ندیده است که رویدادی برخلاف قوانین طبیعی انجام بگیرد. همچنین، دانشمندان پر آوازه جهان، مانند داروین، اینشتین، اسپنسر و لایل، دیدمان هیوم را برپایه تئوری Uniformitarianism، تأیید کرده‌اند. آنوقت، یک تازی کاروانزن ادعا می‌کند، دَجَال با معجزه مرده زنده می‌کند و باران از آسمان فرود می‌آورد و ما انسانهای خردباخته پیرو این دین خرافات‌مایه باقی می‌مانیم.

۴- محمد، در نهاد انسانی حسود و بسیار خودخواه بود. به همین دلیل، در سالهای پایانی زندگی‌اش که با ادعای پیامبری، قدرت را در عربستان به دست گرفت، بیش از سی نفر زن را چه عقدی و رسمی و چه صیغه‌ای و غیر رسمی در حرمسرایش به خود محدود کرد و برپایه آیه ۵۲ سوره احزاب، از قول الله، توصیه کرد که اگر کسی بخواهد با زناش سخن بگوید، باید از پس پرده این کار را انجام دهد و مهمتر اینکه برپایه همان آیه، ازدواج با همسرانش را پس از مرگ خود به فرمان الله بر دیگران حرام نمود.

یکی دیگر از دلایل روانی حسادت و جاه‌طلبی بیمارگونه محمد این بود که او با تقلب در تقلب و ریاکاری در دغلبازی، خود را پیامبر پایانی اعلام نمود. بدیهی است که به‌فرآیند این کار او تا اندازه‌ای می‌توان ارزش مثبت داد و چه بسا گفت که اگرچه او با ادعای این سخن ریاکارانه، در پی تأمین منافع خود بود، ولی، با کاربرد این روش، دگان ریا و فریب و بهره‌کشی از افراد ساده‌اندیش را برای همیشه تخته کرد. به هر روی، در نهاد افسانه دَجَال، حس بیمارگونه خودخواهی او، در پیشگیری از اقدام افرادی که ممکن است پس از او چنین دگانی باز کنند، آشکارا قابل

<sup>66</sup>David Hume, *Essential Works of David Hume* (New York: 1965), pp. 114-115.



درک است. زیرا، او از اینکه فرد شیاد و فریبگر دیگری روی دستش بلند شود و دگانی روی دست او باز کند، نگران بوده و قصد داشته است، با اختراع پدیده ظهور پیامبران دروغین، از پیش اقدامات احتمالی رقبایش را در دین آوری خنثی سازد. به همین دلیل، آنجا که او می گوید، دجال یک پیامبر دروغین از سی و یا هفتاد پیامبری است که پس از او ظهور می کنند، به روشنی حساسیت خودخواهی اش را در باره افراد هم مسلک و هم پیشه خود نشان می دهد. حال چگونه است که خودش به عنوان پیامبر پایانی الله، قادر به معجزه نبوده، ولی یک پیامبر دروغین این قدرت را دارا بوده و آنرا پس از او اجرا خواهد کرد، چیستایی است که پاسخش را باید در فرنودسار علوم اجنه، جستجو کرد.

«مسیلمه» که محمد در چندین مورد به عنوان دجال و یا پیامبر دروغین از او نام برده، یکی از افرادی است که در زمان او، ادعای پیامبری نمود و کم مانده بود که دگان شیادی محمد را در هم بریزد و خود قدرت دین آوری را به دست گیرد. این شخص که به او تازی ها لقب «کذاب» داده اند، نامش «حبيب بن الحارث بن عبدالحارث» و از اهل نجد بود. او در سال دهم هجری در یمامه ادعای پیامبری کرد و اظهار داشت که از سوی الله به او وحی می شود. بزودی، افراد زیادی گرد او جمع آمدند و به مراتب زودتر از محمد، دعوی پیامبری او را پذیرفتند و کار او بالا گرفت. «مسیلمه» نامه ای به محمد نوشت و به او گوشزد کرد که به وی نیز از سوی الله وحی می شود و خدائی را که مدعی بود برایش وحی می فرستد، «رحمان» نامید. «مسیلمه» در نامه خود به محمد افزوده بود که اگر او راست می گوید و برای او نیز از آسمان وحی نازل می شود، بنابراین آنها باید فرمائروائی عربستان را بین یکدیگر بخش کنند و هر یک بر نیمی از آن سرزمین فرمان برانند. به گفته دیگر، «مسیلمه» به گونه غیر مستقیم به محمد هشدار داد که او هم در ریاکاری، شیادی و دروغگوئی از او دست کمی ندارد. (جمله ای که در علامت نقل قول گذاشته شده،





برداشت نویسنده بوده و در کتابهای تاریخی نیامده است.)

محمد، در پاسخ مسیلمه به او نامه‌ای نوشت و آنرا به مردی به نام «رحال» داد تا آنرا نزد مسیلمه ببرد. «رحال» هنگامی که مسیلمه را دیدار کرد، زیر تأثیر او قرار گرفت و بر این باور شد که مسیلمه از محمد بیشتر سزاوار پیامبری است و به همین مناسبت، از محمد کناره گرفت و به پیروان مسیلمه پیوست.

محمد تا زمانی که خود زنده بود، نتوانست مسیلمه را از بین بردارد. پس از درگذشت محمد به گونه‌ای که می‌دانیم مسلمانانی که به خاطر پول و زنبارگی دور محمد گرد آمده بودند، همه از اسلام برگشتند و اسلام در شُرَف نابودی قرار گرفت. در این زمان، عمر بن الخطاب به ابوبکر گوشزد کرد که اگر دیر اقدام شود، اسلام از دست خواهد رفت و ابوبکر را تشویق کرد تا به هر بهائی شده است، اسلام را از نابودی نجات دهد و قول داد که او هم در این راه ویرا پشتیبانی خواهد کرد و یاری خواهد داد. به هر روی، بر پایه نوشته طبری، ابوبکر، عمر و علی موافقت کردند، هر کسی که از اسلام برگردد، بیدرنگ به آتش سوخته شود، اموالش به یغما برود و زن و فرزندان او اسیر گردند. بدین ترتیب، ابوبکر با خونریزی وحشیانه‌ای که از موارد کمیاب تاریخ است، به کشتار مرتدین پرداخت و از جمله سپاه فراوانی به سرکردگی «خالد بن ولید» به نبرد مسیلمه فرستاد. در جنگ سختی که بین سپاهیان «خالد بن ولید» و مسیلمه در گرفت، سرانجام مسیلمه کشته شد و ۱/۲۰۰ نفر از یاران نزدیک محمد که ۷۰۰ نفر آنها حافظین قرآن بودند، نیز در این جنگ کشته شدند. نکته جالب در این نبرد آن بود که «رحال»، یکی از یاران نزدیک و افراد مورد اعتماد محمد که به نمایندگی از سوی او نزد مسیلمه رفته و در هنگام برخورد با او، از محمد بریده و به مسیلمه پیوسته بود، در پیشاپیش سپاهیان مسیلمه نبرد می‌کرد. مقاومت سپاهیان مسیلمه در برابر لشکریان ابوبکر چنان بود که کم مانده بود، که وی بر سپاهیان اسلام پیروز شود، ولی سرانجام



در پایان از پای درآمد.<sup>۲۷</sup>

تردید نیست که هرگاه، مسیلمه در این جنگ پیروز شده بود، امروز ما به جای شعار مذهبی تازی نشانی که از پدرانمان به ارث برده و می گوئیم: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَي مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ» می گفتیم «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَي مسیلمه و آل مسیلمه.»

بدیهی است، افراد دیگری نیز در زمان محمد مانند «اسود عنسی»، «طلیحه» و «سجاح دختر حارث بن سُوید» ادعای پیامبری نمودند که کار برخی از آنها بالا گرفت، ولی محمد آنها را نابود کرد.

کوتاه اینکه، نگاه ژرفی به تاریخ اسلام و شرح حال و زندگی محمد، نشان می دهد که او از تمام پیامبران دغل و دجال هائی که از آنها نام برده، دروغگوتر و شیادتر بوده و همه افسانه هائی را که درباره دجال ساخته، برای این هدف بوده است که از پیروزی احتمالی سایر شیادانی که ادعای پیامبری می کردند و ممکن بود، دکان دین آوری دیگری در برابر دستگاه ریاکاری او باز کنند، پیشگیری نماید.

۵- در صفحه شماره ۶۲ همین فصل خواندیم که محمد بن عبدالله گفته است: «عیسی پسر مریم، از مردم صدقه نمی پذیرد و از اینرو، گاو و شتر جمع نخواهد کرد.» مفهوم این گفته آنست که هر کس از مردم صدقه بپذیرد، هدفش جمع آوری گاو و شتر خواهد بود. ما با نهاد این سخن که وابسته به چگونگی اندیشه و فرهنگ و زندگی بیابانی ۱/۴۰۰ سال پیش است، کاری نداریم، ولی به هر روی، اگر چنین باشد، یعنی هدف صدقه گیری از مردم، جمع آوری گاو و شتر باشد؛ باید گفت: «رسوا باد» آن کسی که بر پایه آیه ۱۲ سوره مجادله آشکارا در قرآن نوشت:

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اِذَا نَجَّيْتُمُ الرُّسُوْلَ فَقَدِ مَوَّبِیْنَ بَدَیْ تَحْتٰكُمُ صَدَقَةٌ ذٰلِكَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَاَطْهَرُ فَاِنْ لَّمْ تَفْعَلُوْا

<sup>۲۷</sup> ابن طقطقی، تاریخ فخری، جلد دوم، برگردان محمد وحید گلپایگانی (تهران: نگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۰)، صفحه ۱۰۱؛ عزالدین بن اثیر، کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران، برگردان عباس خلیلی (تهران: انتشارات کتاب ایران، بدون تاریخ)، صفحه ۹۲

فَإِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَّحِيمٌ

هرگاه خواستید با پیامبر سخن بگویند باید از پیش به او صدقه بدهید .

۶- در صفحه‌های ۶۳ و ۶۴ این فصل، آنجا که محمد می‌گوید: «...» در زمان فرمانروائی عیسی مسیح، یک پسر بچه می‌تواند دستش را در دهان مار فرو برد، بدون اینکه آسیبی از او ببیند...» این گفته را نیز مانند بسیاری از سخنان دیگرش از تورات، کتاب اشعیای نبی، باب یازدهم که درباره پیامبر نجات دهنده می‌گوید: «...» و بچه شیرخواره با افعی بازی کند...» برداشت کرده است.

۷- در صفحه ۵۹ مطالب این فصل خواندیم که «دَجَّال، سوار الاغی است که بین دو گوش او در حدود ۲۰ متر فاصله خواهد بود.» آیا برآستی این چگونه الاغی است که بین دو گوشش ۲۰ متر فاصله است؟ آیا چنین الاغی در این دنیا و از نسل حیواناتی که در این دنیا وجود دارند، هستی گرفته و یا اینکه الله فرمان داده است که او از سایر سیاره‌های آسمانی که ما نه از وجود آنها آگاهی داریم و نه موجوداتشان را می‌شناسیم، برای سواری دادن به دَجَّال، به کره زمین بیاید؟ شاید، اگر فرض اخیر درست نباشد، پاسخ این چیستان آن باشد که تمام پیامبران، امام‌ها، آیت‌الله‌ها، فقها و مجتهدان را به هم بسته‌اند تا دَجَّال سوار آنها شود و از اینرو، فاصله بین دو گوش آن الاغ به ۲۰ متر رسیده است.





## فصل چهارم

# ظهور یاجوج و ماجوج

اگر شما با خدا سخن بگویند، در حال دعا کردن هستید؛ ولی اگر  
خدا با شما سخن بگوید، شما به بیماری Schizophrenia  
(نیمه دیوانگی) مبتلا شده اید.

Thomas Szasz

پیش از فرا رسیدن روز قیامت، در زمانی که عیسی مسیح به فرمان الله ظهور می کند، افراد طایفه های یاجوج و ماجوج، مانند مور و ملخ از جایگاه خود بیرون خواهند آمد و به هر گوشه و کناری ریزش و رخنه می کنند و با ایجاد فساد در روی زمین، بلایای زیادی برای مردم تولید خواهند کرد. یاجوج و ماجوج، دو برادر ترک از فرزندان «یاقث» پدر ترکها، یکی از پسران نوح بوده و پس از طوفان نوح، فرزندان و نسلهای بیشماری از آنها ایجاد شده اند. این افراد، دارای چهره افراد بشر هستند و همه با پای برهنه زندگی می کنند و هیچ دینی ندارند و خدا را نیز نمی شناسند.<sup>۶۸</sup>

طایفه های یاجوج و ماجوج به فرمان الله مجبور شده اند، پشت سدی به زندگی اشتغال ورزند تا اینکه الله، در زمان ظهور عیسی مسیح، دستور

<sup>۶۸</sup> مولانا محمد جویری، *تخصر الانبیاء*، تهران: کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۷۱، صفحه ۲۲۵

می دهد، آنها از جایگاه خود خارج شوند. الله درباره طایفه های یاجوج و ماجوج در آیه های ۹۲ تا ۹۸ سوره کهف می گوید:

حَقَّ إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمَا قَوْمًا لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا ﴿٩٢﴾ قَالُوا يَا بَنِي آدَمَ إِنَّا فَتَنَّاكُمْ بِمَا جَعَلْنَا لَكُمُ الْأَرْضَ فَهَلْ تَجْعَلُونَ لَهَا مَعْرَظًا أَنْ نَبْعَلَ مِنْهَا شَرًّا إِنَّا لَمَنَّانٌ ﴿٩٣﴾ قَالُوا مَن مَّا كُنِيَ فِيهِ رَئِي خَيْرًا فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُم رَدْمًا ﴿٩٤﴾ آتَوْنِي زُبُرًا لَّعَدِيدَةً حَقَّ إِذَا سَاوَى بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قَالَ أَنْفِخُوا حَقًّا إِذَا جَعَلَهُ نَارًا قَالَ آتَوْنِي أَفْرِغْ عَلَيْهِ قِطْرًا ﴿٩٥﴾ فَمَا اسْتَسْقَمُوا أَنْ يَظْهَرُوا وَمَا اسْتَطَعُوا أَلْقَوْا الْقُبُورَ ﴿٩٦﴾ قَالُوا هَذَا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي إِذْ أَجَاءَ وَعَدْرِي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا

باز او (ذوالقرنین) مسافرتش را از جنوب به سمت شمال ادامه داد تا میان دو کوه رسید و در آنجا قومی را یافت که کلمه ای زبان نمی فهمیدند. مردم به (ذوالقرنین) گفتند: «در اینجا قومی زندگی می کنند به نام یاجوج و ماجوج که مرتکب وحشیگری، خونریزی و فساد بسیار می شوند. آیا اگر ما هزینه آنها بر دوش بگیریم، حاضری بین ما و آنها سدی بسازی تا ما از شر آنها آسوده شویم؟» ذوالقرنین گفت: «ثروتی که الله به من دهش کرده، از هزینه شما بهتر است. ولی، شما با من به توانائی بازو کمک کنید تا من سدی برای شما بسازم که به گونه کامل مانع دستبرد آنها شود.» سپس، ذوالقرنین دستور داد، قطعات آهن بیاورند و پس از آن زمین را تا هنگامی که به آب برسد بکنند و از ژرفای زمین تا بلندی دو کوه از سنگ و آهن دیواری بسازند و سپس آتش بیفروزند و بوسیله آن آهن ها را کداخته کنند و آنگاه مس کداخته بر آن آهن و سنگ بریزند. بدین ترتیب، دیگر آن قوم نه هرگز خواهند توانست آن سد را بشکنند و نه اینکه بالای آن بروند. همچنین، ذوالقرنین افزود که همه این کارها با قدرت و لطف الله انجام خواهند گرفت، ولی زمانی فرا خواهد رسید که برپایه وعده الله، آن سد متلاشی شده و فرو می ریزد و تبدیل به پودر خاک خواهد شد و البته وعده خدا راست خواهد بود.

در زمان ابراهیم، پادشاهی وجود داشت که «ذوالقرنین» نامیده می شد. مفسرین باور دارند که برای «ذوالقرنین» دو مفهوم می توان در نظر گرفت. یکی اینکه او دارای دو سر بوده و دیگر اینکه از شرق تا غرب جهان را



زیر نفوذ خود درآورده بود. «ذوالقرنین» را به نام اسکندر نیز خوانده‌اند، زیرا او در اسکندریه زایش یافته است. هنگامی که ابراهیم برای نخستین بار خانه کعبه را بنا کرد، ذوالقرنین همراه او به طواف خانه کعبه پرداخت و دین او را پذیرفت و پیرو او شد. ذوالقرنین، مردی نکوکار و پادشاهی بزرگ بود و الله به او قدرت زیادی دهش کرد و او را فرمانروای شرق و غرب نمود. او تمام پادشاهان روی زمین را زیر نفوذ خود قرار داد و به تمام کشورهای دنیا از شرق گرفته تا غرب مسافرت نمود. هنگامی که او در یکی از مسافرت‌هایش به سمت شرق می‌رفت، در گردنه بین دو کوه، افرادی را مشاهده کرد که در آن محل با هیچیک از نقاط دیگر دنیا رابطه و پیوندی نداشتند و از اینرو، هیچ چیز نمی‌فهمیدند. این افراد، همان اقوام یاجوج و ماجوج بودند که به هر سمت کوه پراکنده شده و به آزار و اذیت مردم دنیا و گسترش فساد می‌پرداختند. «سید قطب» در تفسیری که بر قرآن نوشته، توضیح داده است که با اطمینان نمی‌توان گفت، محل این دو کوهی که قرآن از آنها نام برده، در چه محلی از دنیا قرار دارد، ولی آنچه که از مفهوم آیه‌های ۹۲ تا ۹۸ سوره کهف برمی‌آید، آنست که ذوالقرنین به دو کوه طبیعی و یا مصنوعی که بوسیله گردنه‌ای از یکدیگر جدا شده، رسیده و در آنجا با افرادی برخورد کرده که با یکدیگر سرگرم بحث بوده‌اند. این افراد، چون ذوالقرنین را فردی نیک‌پرست و خوشخواه تشخیص دادند، از او درخواست کرده‌اند، بین آنها و طایفه‌های یاجوج و ماجوج سدّی بسازد تا آنها از شرّ حمله‌های گاه به گاه طایفه‌های یاد شده و اقدامات فسادآمیز آنها در امان بمانند. بدیهی است که چون این افراد خود توان آنرا نداشته‌اند که جلوی اقدامات تجاوزگرانه و فسادآور طایفه‌های یاجوج و ماجوج را بگیرند؛ از اینرو، به ذوالقرنین پیشنهاد کرده‌اند، در برابر پولی که به‌وی می‌دهند، او در گردنه بین آن دو کوه، سدّی بسازد تا بین آنها و آن دو طایفه بر پا ایستاده و مانع از تجاوز یاجوج و ماجوج به آنها شود. ذوالقرنین نیز اگرچه از دریافت پول از آنها





خودداری کرده، با این وجود موافقت نموده است تا در ساختن سد مورد درخواست آنها اقدام نماید.

برای انجام این کار، ذوالقرنین از آن افراد درخواست کرده است، برای کمک به او در انجام ساختن سدی که بلندی آن به اندازه قله آن دو کوه باشد، به جمع آوری آهن، مس و سنگ پردازند.

در اجرای درخواست ذوالقرنین، ساکنان آن محل به افروختن آتش پرداخته و آهن های جمع آوری شده را بوسیله آن آتش تا آن اندازه حرارت داده اند که قرمز شده است. سپس، ذوالقرنین از آنها خواسته است تا آهن و مس را با یکدیگر بیامیزند تا به گونه کامل سخت و استوار گردد. ذوالقرنین، گفته است که انجام این کار را الله به او الهام کرده و همچنین با لطف الله قادر به انجام آن برنامه و رسیدن به هدف شده است. پس از اینکه آن سد ساخته و استوار شد، دیگر افراد طایفه های یاجوج و ماجوج قادر نبودند به ساکنان آن محل تجاوز کنند و این افراد از صلح و آرامشی که الله به آنها دهش کرد، شکرگزاری کردند.<sup>۶۹</sup>

«سید قطب» نوشته است: «آن کوهها و سدی که ذوالقرنین ساخته، پیش از فرا رسیدن روز قیامت، از بین خواهد رفت و طایفه های یاجوج و ماجوج در گروه های بیشمار به خارج ریزش خواهند کرد. الله، در این باره در آیه های ۹۶ تا ۹۷ سوره انبیاء گفته است:

حَقَّ إِذَا فَتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ ﴿۹۷﴾ وَأَقْرَبَ الْوَعْدِ  
الْحَقُّ فَإِذَا هُمْ شُرُكُةُ ابْنِ إِسْرَافِيلَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَنْبُلْنَا قُنُوفًا رِجَالًا وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ  
ظَلِيمٌ

تا روزی که راه یاجوج و ماجوج باز شود و آنها از جهت های پست و بلند زمین شتابان در آیند. آنگاه وعده الله بسیار نزدیک می شود و ناگهان چشم کافران از شکفت بدون حرکت فرو ماند و فریاد برآورند، «ای وای بر ما

<sup>۶۹</sup> Abdullah Muhammad khuj, *The End of the Journey* (Washington, D.C.: The Islamic Center, 1987), p. 57.



که از این روز غفل بودیم و سخت به راه ستمکاری شتافتیم.»

ابوهریره از قول محمد روایت کرده است که او گفت: «یاجوج و ماجوج، صدها سال است، هر روز کوشش می کنند، سدی که عبور آنها را از محل سکونتشان غیر ممکن می سازد، بشکنند و یا از آن بالا روند و در نقاط دیگر روی زمین به حرکت در آیند، ولی زمانی که شکافی در آن سد ایجاد می شود و نور خورشید از آن سوی سد پدید می آید، کارفرمای افرادی که مأمور از بین بردن سد هستند، به آنها می گوید، به خانه های خود بازگردند و فردای آنروز به کار خود ادامه دهند، ولی بامداد روز بعد، هنگامی که برای ادامه کار حاضر می شوند، مشاهده می کنند که شکاف سد بسته شده و سد یاد شده، از همیشه استوارتر شده است. این کار به اندازه ای ادامه پیدا می کند تا زمانی فرا رسد که الله میل دارد آنها را در نقاط دیگری روی زمین پراکنده سازد. بنابراین، روزی، هنگامی که کارفرمای مأموران شکستن سد، مشاهده می کند که شکافی در سد به وجود آمده و نور خورشید از آن دیده می شود، به مأموران شکستن سد می گوید، کار را تعطیل کنند و به خانه های خود بازگردند تا «انشاءالله»، فردای آنروز کار را ادامه دهند. با توجه به اینکه کارفرمای از بین برداشتن سد، این بار عبارت «انشاءالله» را به کار می برد، فردای آنروز که مأموران از بین بردن سد برای ادامه این کار حضور می یابند، مشاهده می کنند، شکافی که روز پیش در سد ایجاد کرده بودند، این بار همچنان برجای مانده که دلیل آن ذکر عبارت «انشاءالله» بوسیله کارفرمای آنها بوده است. بدین ترتیب، آنها موفق می شوند، سد را از بین بردارند و مانند مور و ملخ به جان مردم بریزند. آنها به هر کجا پای می گذارند، گیاهان را از ریشه نابود می کنند، به هر فردی دست می یابند، خونس را می ریزند و در همه جا فساد، هرج و مرج و کشت و کشتار گسترش می دهند. یاجوج و ماجوج، عیسی مسیح، پیامبر الله و یارانش را محاصره می کنند و قحطی و تنگدستی آنچنان رواج می یابد که سر گاوی





برای آنها بیش از یکصد دینار ارزش خواهد داشت.<sup>۷۰</sup>

ملا محمد باقر مجلسی از پیشگامان هنر شیعه‌سازی، در صفحه ۶۳۴ کتاب بحارالانوار نوشته است: «چون آخرالزمان فرا رسد، سدی که در برابر یاجوج و ماجوج است، هموار می‌شود و یاجوج و ماجوج از هر بلندی با سرعت به‌زیر می‌آیند و یاجوج و ماجوج امتی است که دارای چهارصد طایفه است و هیچ مردی از ایشان نمی‌میرد تا هزار فرزند پدید آورد. امت‌های یاجوج و ماجوج، سه صنف دارند. صنفی از ایشان مانند دیوار بلندند و صنفی از ایشان، طول و عرضشان مساوی است و هیچ کوه و آهنی در میان ایشان نمی‌ایستد و صنفی دیگر یک گوش خود را فرش می‌کنند و دیگری را لحاف خود و از کنار هر فیلی و شتری و خوکی و سایر حیوانات که می‌گذرند، آنها را می‌خورند. مقدمه این قوم در شام خواهد بود و ساقه ایشان در خراسان و نهرهای مشرق و دریاچه مازندران را آخر می‌کنند.»<sup>۷۱</sup>

محمد بن عبدالله گفته است: «یاجوج و ماجوج، تیرهای خود را به آسمان پرتاب می‌کنند و سپس آنها در حالیکه پر از خون شده‌اند، به زمین باز می‌گردند. با این فتنه‌های طایفه‌های یاجوج و ماجوج، بلا، مصیبت و فساد، همه جا را فرا می‌گیرد. افراد طایفه‌های یاجوج و ماجوج، همچنین هر چه را از خوردنی و آشامیدنی بر راه خود بیابند، می‌خورند و می‌آشامند، به‌گونه‌ای که مردم از تشنگی و قحطی در شرف مرگ قرار می‌گیرند و رویهمرفته ارمغان این افراد برای مردم دنیا، رواج وحشت، فساد و زیان است. مردم دنیا از وجود یاجوج و ماجوج و کردار تجاوزآمیز و ویرانگرانه آنها به‌ترس و هراس می‌افتند و به‌خانه‌ها و محل‌های سکونت خود فرار می‌کنند و حیواناتشان را نیز با خود می‌برند. گروهی از آنها از نزدیک رودخانه‌ها می‌گذرند و آب آنرا یکجا می‌آشامند،

<sup>70</sup> Ibn Kathir, *The Signs before the Day of Judgement*, p. 54.

<sup>71</sup> ملا محمد باقر مجلسی، بحارالانوار فی اخبار الائمة الاطهار، صفحه ۳۶۴



به گونه‌ای که رودخانه‌ها خشک می‌شوند. افرادی که از آن پس از نزدیک آن رودخانه‌ها می‌گذرند، می‌گویند: < گویا، زمانی در اینجا رودخانه‌ای وجود داشته است. > پس از این اقدامات تجاوزکارانه و خانمان‌برانداز، رهبران یاجوج و ماجوج می‌گویند: < این افرادی که ما حسابشان را رسیدیم، ساکنان زمین بودند، اکنون ما باید به سوی آسمان رو کنیم و به حساب موجودات آسمانها نیز رسیدگی نمائیم ><sup>۷۲</sup>

آنگاه، عیسی مسیح و یارانش به درگاه الله دعا می‌کنند که به‌ستمگری‌های یاجوج و ماجوج پایان دهد. الله دعای عیسی مسیح را پذیرش می‌کند و حشره‌هایی را مأمور خواهد کرد تا به‌پشت گردنهای این افراد نیش بزنند و آنها را بکشند، به‌گونه‌ای که در بامداد روز بعد، هیچیک از آنها زنده نخواهند ماند. پس از نابود شدن یاجوج و ماجوج، عیسی مسیح و یارانش مشاهده می‌کنند که تمام نقاط روی زمین از بوی گندیده و تهوع‌آور اجساد یاجوج و ماجوج غیر قابل تحمل شده است. از اینرو، دوباره عیسی مسیح و یارانش برای از بین بردن بوی بسیار بد اجساد آنها به درگاه الله دست به‌دعا برمی‌دارند و الله دعای آنها را پذیرش می‌کند و پرنده‌هایی که شبیه به‌گردن شتر هستند، به‌زمین می‌فرستد و آن پرنده‌گان اجساد یاجوج و ماجوج را با منقار خود برمی‌دارند و به‌محلّی که الله فرمان می‌دهد، می‌اندازند. سپس، الله بارانی از آسمان فرو خواهد فرستاد که تمام روی زمین و همه خیمه‌ها را شستشو خواهد داد و زمین را مانند آینه خواهد کرد. آنگاه، به‌زمین فرمان داده خواهد شد تا دوباره به‌باروری و برکت خود برای آدمیان ادامه دهد. در اجرای فرمان الله زمین آنچنان بارور خواهد گردید که بزرگی یک دانه انار به‌اندازه‌ای خواهد شد که گروهی از افراد مردم تنها با خوردن یک دانه انار سیر می‌شوند و زیر پوست آن می‌توانند خیمه بزنند و زندگی بکنند. گاوها و گوسفندان آنچنان پر شیر خواهند شد که هر اندازه که

<sup>72</sup> Khouj, *The End of the Journey*, p. 58.





مردم شیر آنها را بیاشامند، باز هم شیر فراوانی باقی خواهد ماند. در این هنگام، الله بادی خواهد فرستاد که همه جا و حتی زیر بغل افراد مردم را خوشبو خواهد کرد. پس از آن، الله جان همه مسلمانان را خواهد گرفت و تنها افراد شریر و بدکار باقی خواهند ماند و مانند الاغ با یکدیگر عمل زنا انجام می دهند که به دنبال آن روز قیامت فرا خواهد رسید.<sup>۷۳</sup>

### بازنمود

۱- خوانندگان فرهیخته ای که از راه وراثت، اسلام را برای دین خود پذیرش کرده ولی کتاب قرآن را هیچگاه نخوانده اند، بدون تردید از مفهوم آیه هائی که در این فصل از قرآن آوردیم، به شکفت خواهند افتاد و شاید فکر کنند، چنین آیه هائی در قرآنی که گفته شده است کلام مستقیم خداوند است، وجود ندارد. هرگاه، نیز به قرآن نگاه کنند و درستی آیه های یاد شده در این بحث برایشان ثابت شود، شاید نتوانند پذیرش کنند که قرآن اصیل و واقعی، چنین افسانه های بیهوده و نابخردانه ای را به هم بافته باشد و چه بسا آنرا یک قرآن تقلبی خواهند خواند. نویسنده به یاد دارم، در سال ۱۹۹۷، برای ایراد یک سخنرانی بوسیله یک سازمان ایرانی به شهر ونکوور در کانادا دعوت شده بودم. در لابلای پرسش ها و پاسخ هائی که پس از ایراد سخنرانی بین من و شرکت کنندگان در جلسه سخنرانی داد و ستد شد، سخن از «صلقه» به میان آمد. من، در این باره اظهار داشتم که آیه ۱۲ سوره مجادله آشکارا می گوید، هرگاه مسلمانان بخواهند با پیامبر سخن بگویند، باید از پیش به او صلقه بدهند. یکی از شرکت کنندگان در جلسه سخنرانی گفت، این عقیده درست نیست و قرآن هیچ ذکری از صلقه به میان نیاورده، چه رسد به اینکه، پیش از سخن گفتن با محمد، صلقه دادن به او را توصیه کرده باشد و از اینرو، این موضوع یک تهمت ناروا به قرآن می باشد. من (نویسنده)، درخواست

<sup>73</sup> Ibn Kathir, *The Signs before the Day of Judgement*, p. 55.





کردم، هرگاه قرآنی در دسترس است، برای بررسی آیه یاد شده، آورده شود. پس از اینکه قرآنی تهیه و ارائه شد، نویسنده قرآن را باز کردم و آیه ۱۲ سوره مجادله را در دید آن شخص قرار دادم. وی برای چند لحظه با چهره‌ای کم و بیش مات شده به متن آیه خیره شد و سپس، کنجکاوانه پشت و روی جلد آن قرآن را مورد بررسی قرار داد. همه حاضرین در انتظار بازتاب او از مشاهده آن آیه بودند. پس از اینکه او با سکوت ملال‌آوری چندین مرتبه پشت و رو و داخل قرآن را بررسی کرد، به آورنده قرآن نگاهی نمود و از وی پرسش کرد: «آیا اطمینان دارید، این قرآن از چاپهای قلبی پس از انقلاب که بوسیله مخالفان حکومت جمهوری اسلامی چاپ و منتشر شده، نیست؟»

نکته جالب در این بحث اینست که آخوندهای ایرانی خواندن قرآن بغیر از زبان عربی را نامشروع می‌دانند و از اینرو، برای ایرانی‌های فارسی زبان موعظه می‌کنند که قرآن را نباید به زبان فارسی خواند. دلیل این امر آنست که آخوندها به خوبی دریافته‌اند، کمتر کسی را می‌توان یافت که مفهوم مهمات خردستیزانه قرآن را درک کند و همچنان مسلمان باقی بماند.

در شماره چهارم (مهر ماه ۲۷۰۸) نشریه «پیام ما آزادگان» که در واشینگتن، دی، سی، در امریکا چاپ می‌شود، نویسنده این کتاب نوشتاری نگارش کرده‌ام که به خوبی حق این دیدمان را ادا کرده است. چکیده این نوشتار آنست که یک مادر ایرانی برای دیدار فرزندش که در امریکا بسر می‌برد، به این کشور می‌آید و بر پایه عادت هر روز پس از خواندن نماز به قرائت قرآن می‌پردازد. فرزند این مادر، روزی به وی پیشنهاد می‌کند، اجازه دهد یک قرآن فارسی برایش بخرد تا قرآن را از آن پس به زبان فارسی بخواند و مفهوم آنرا بیشتر درک کند و در نتیجه اجر و ثواب بیشتری بهره‌اش شود.

مادر موافقت می‌کند و فرزند برای مادر یک جلد قرآنی که دارای



برگردان فارسی است، می‌خرد و آنرا در اختیار او می‌گذارد. مادر، یکی دو روز، قرآن را به زبان فارسی می‌خواند، ولی دو باره به قرآن متن عربی روی می‌کند. فرزند که متوجه جریان می‌شود، به مادر می‌گوید: «مادر جان، من برای تو یک قرآن با برگردان فارسی خریدم تا تو آنرا به زبان فارسی که مفهوم آنرا می‌فهمی بخوانی و ثواب بیشتر ببری. پس چگونه است که دوباره، قرآن متن عربی را قرائت می‌کنی؟» مادر پاسخ می‌دهد: «پسر جان، یکی دو روز آن قرآن متن فارسی را خواندم، ولی به اندازه‌ای مطالب آنرا چرند، مهمل و بی‌پایه یافتم که یقین پیدا کردم، این یک قرآن تقلبی است که بوسیله بهائی‌ها چاپ و منتشر شده است.»

براستی که اگر مسلمانی این کتاب سراسر پوچ و بیهوده را برای فهمیدن و درک کردن مفهوم و نه از روی ایمان مذهبی بخواند، کمتر ممکن است، به شکل یک انسان اسلام‌ستیز تغییر عقیده ندهد. گذشته از اینکه این فردی که با ادعای پیامبری، چنین اندیشه‌های بیمارگونه‌ای را به عنوان نوشتارهای مقدس ارائه داده و با این سخنان مهمل و مطالب بیهوده، به شرف و درایت افراد بشر توهین کرده، الهی را نیز که آلت اجرای هدف‌های فریبگرانه و جاه‌طلبانه خود قرار داده، از خود زشت‌سیرت‌تر، ناآگاه‌تر و نسبت به بندگانش ستمگر و بیدادگر نشان داده است. زیرا، آیا می‌توان پندار کرد که خدائی دانا، آگاه، مهربان و نیک‌اندیش، از بین تمام بندگان خود در روی زمین؛ دروغ‌گوترین، شیادترین و نابکارترین آنها را از یکی از بیابانهای نیمه‌وحشی‌نشین عربستان به پیامبری خود برگزیند تا به جای هدایت افراد مردم به اندیشه نیک و سلوک راست و درست و بالا بردن ارزشهای اخلاقی و انسانی آنها، پیوسته بنده‌هایش را با پیامهای مرک، نابودی، ویرانی، عذاب شدن و شکنجه دیدن در وحشت و ترس و هراس نگهدارد؟

۲- برای آن گروه خوانندگان والجاهی که با خواندن افسانه‌های خردستیزی که در این فصل آمد به شکفت افتاده‌اند؛ ارمغان به مراتب





شکفت انگیزتر و نفس گیرتری داریم و آن مفهوم آیه ۸۶ سوره کهف می باشد. این آیه می گوید:

حَقَّ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَرْبُؤًا فِي عَمِيْقٍ حَمِيْمٍ ۖ وَوَجَدَعِنْدَهَا قَوْمًا قَلْبًا يَذَّالِقْنَ آيَاتِنَا أَنْ تَعَذَّبَ وَإِنَّمَا أَنْ تُنذِرَ فِيهِمْ حُسْنًا

تا هنگامی که ذوالقرنین به چشمه آب تیره ای رسید که خورشید در آن غروب می کند و آنجا قومی را یافت که ما به ذوالقرنین دستور دادیم که حق و اختیار دارد، آن قوم را عذاب کند و یا نسبت به آنها مهربانی نماید.

در اینجا بی مناسبت نیست، شوخی الله و قرآن را در باره اینکه خورشید در چشمه آب تیره ای غروب می کند، نادیده بگیریم و به چند نفر شادباش بگوئیم: نخست، به خود الله که تا آن اندازه دانا، آگاه، مهربان، بخشنده، دادگر و یا بر پایه مفهوم بسیاری از آیه های قرآن، مکار، جبار و قهار است که آشکارا به فردی که بزرگترین قدرت فرمانروائی را در دنیا به دست گرفته، اختیار می دهد، بندگان را بدون هیچ علت، سبب و گناهی عذاب کند. شادباش دوم، وابسته به پیامبر کاروانزن، فریبگر و آدمکشی است که در غایت بیشرمی چنین آیه ای را از قول خدا سر هم می کند و شادباش سوم به بیش از یک بیلیون انسانهای اشرف مخلوقات وابسته می گردد که این افسانه های خردآزار و بی پایه و اساس را پذیرش کرده و آنرا دین و ایمان خود قرار داده اند!

۳- در تفسیری که «سید قطب» بر قرآن نوشته، اظهار داشته است: «با اطمینان نمی توان گفت، محلّ دو کوهی که ذوالقرنین به آن رسیده و آیه ۹۲ سوره کهف از آن نام برده، در چه نقطه ای از دنیا قرار دارد،» به نظر می رسد که این سید ساده اندیش و سبک مغز، گویا برآستی فکر می کرده که در مطالبی که در قرآن آمده، حقیقت نهفته شده و این ملای بینوا در پی جستجوی نقطه ای بوده که آن دو کوه در آنجا واقع شده است.

نکته نمکین تر آنکه، این نویسنده تهی از خرد نوشته است: «از مفهوم این آیه ها چنین برمی آید که ذوالقرنین به دو کوه طبیعی و یا مصنوعی

رسیده است.» ای کاش، ملّایان، جنّ‌گیران و کارشناسان سر طاس نشانیدن مردم، روح این ملّا را حاضر می‌کردند تا خود شرح دهد که هدفش از «کوه مصنوعی» چه بوده است؟ زیرا، هر اندازه که نویسنده این کتاب به کتابها، فرنودسارها و دانشمندان زمین شناسی مراجعه کردم، نشانی از واژه «کوه مصنوعی» در نزد هیچیک از آنها نیافتم.

۴- آنجا که مفسران و نویسندگان اسلامی می‌نویسند، اللّهُ ذوالقرنین را شاهنشاه تمام پادشاهان و فرمانروایان شرق و غرب کرده بوده، شاید هدفشان دنیای اجنه بوده است. زیرا، به گونه‌ای که می‌دانیم، قرآن برای جنّ و انس نوشته شده و محمد هم پیامبر جنّ‌ها و هم انسان‌ها بوده است. بنابراین، «ذوالقرنین» در دنیای اجنه چنین جایگاهی را کسب کرده و به همین سبب است که در تاریخ چهارهزار ساله دنیا، تاریخ‌نویسان هیچ اشاره‌ای به نام و وجود او نکرده‌اند.

## فصل ششم

# طلوع خورشید از مغرب

هنگامی که من با یک مرد مذهبی تماس می گیرم، احساس می کنم،  
باید دست هایم را آب بکشم

Friedrich Nietzsche

به گفته محمد بن عبدالله، یکی از نشانه‌های بزرگ فرا رسیدن روز قیامت آنست که خورشید به جای مشرق از مغرب طلوع می کند. کتاب قرآن به گونه مستقیم و آشکار به طلوع خورشید از مغرب در هنگام فرا رسیدن روز قیامت اشاره ای نکرده است، ولی محمد در چندین حدیث به گونه آشکار توضیح داده است که پیش از فرا رسیدن روز قیامت، خورشید از مغرب طلوع می کند. افزون بر آن، مفسران قرآن، نویسندگان و حدیث‌نویسان مشهور اسلام، باور دارند، در قرآن آیات چندی وجود دارد که به گونه غیر مستقیم به طلوع خورشید از مغرب اشاره می کند.

«عبدالله محمد خوج» نخست به ذکر آیه ۲۸ سوره یاسین و آیه ۵ سوره زمر به شرح زیر پرداخته است:

وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَٰلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ

و نیز خورشید تابان که بر مدار معین خود دائم بدون هیچ اختلاف در گردش است، برهان دیگری بر قدرت خدای تواناست.

خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ يُكَوِّرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهَارِ وَيُكَوِّرُ النَّهَارَ عَلَى اللَّيْلِ وَسَخَّرَ  
الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى ۗ أَلَا هُوَ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ

او آسمان‌ها و زمین را برای حکمت ویژه‌ای به وجود آورد و شب را به روز و روز را به شب تبدیل کرد و خورشید و ماه را تسخیر نمود تا هر یک در زمان معین گردش کنند...

«خوج» با شرح آیه‌های بالا می‌نویسد، اگر چه هنگامی که الله این دنیا را آفرید، به خورشید فرمان داد تا در مسیر معینی حرکت کند و خورشید بدون اجازه الله نمی‌تواند مسیر حرکتش را تغییر دهد، با این وجود، الله لازم دیده است، زمانی حرکت منظم خورشید را به پایان آورد تا بدینوسیله بندگان به خود آیند و بدانند که دیگر تغییر کردارشان اثری در سرنوشتشان ندارد. «خوج» ادامه می‌دهد و می‌نویسد، محمد، می‌گوید: «هنگامی که الله به حرکت منظم خورشید پایان می‌دهد، آنهایی که در پیش این رویداد را پذیرش نمی‌کردند، پس از مشاهده این امر، برای پذیرش آن آماده می‌شوند. ولی، در این زمان الله، توبه آنهایی را که در پیش آنچه را که به آنها گفته شده بود، باور نمی‌کردند، دیگر پذیرش نمی‌کند.»<sup>۸۵</sup>

«ابن کثیر» از قول «هزیه ابن الیمین» روایت کرده است که او از محمد در باره طلوع خورشید از مغرب پیش از فرا رسیدن روز قیامت، پرسش کرده و محمد پاسخ داده است: «درازای آن شب به اندازه دو شب معمولی است. مسلمانان در آن شب نماز را مانند شب‌های پیش از آن برگزار می‌کنند و از حرکت ستاره‌ها معلوم نمی‌شود که آنها محلّ خود را ترک کرده‌اند. مردم به خواب می‌روند و سپس برمی‌خیزند و نماز می‌گذارند و دوباره به خواب می‌روند و نیز باز هم برمی‌خیزند. بدن آنها از خوابیدن زیاد به درد می‌آید، زیرا، آن شب بسیار دراز است. این رویداد غیر عادی مردم را به ترس و وحشت می‌اندازد. شب آنچنان دراز می‌شود که

<sup>85</sup>Abdullah Muhammad Khouj, *The End of the Journey*, p. 51.





کوئی بامدادی در پی آن نیست. هنگامی که آنها انتظار خورشید را از مشرق دارند؛ مشاهده می‌کنند که خورشید از مغرب طلوع می‌کند. هنگامی که مردم این رویداد را مشاهده می‌کنند، آنگاه آنچه را که در پیش در این باره به آنها گفته شده بود، باور می‌کنند و آماده پذیرش دین می‌شوند؛ ولی آن لحظه دیگر بسیار دیر است و توبه کردن و ایمان آوردن آنها پس از مشاهده رویداد طلوع خورشید از مغرب، برایشان سودی نخواهد داشت.<sup>۸۶</sup> «ابوهریره» نیز همین حدیث را ذکر کرده است.

«ابن کثیر» همچنین آیه ۱۵۸ سوره انعام را به شرح زیر برای اثبات طلوع خورشید از مغرب، پیش از فرا رسیدن روز قیامت ذکر کرده است. این آیه می‌گوید:

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا

آیا منکران غیر از این انتظار دارند که فرشته‌های قهر بر آنها درآیند و یا امر و قضای الهی بر آنها فرا رسد و همه هلاک شوند و یا برخی دلائل و آیات خدا آشکار شود. روزی که بعضی از آیات قهر و غضب خدای تو بر آنها وارد شود. اگر آنها از پیش ایمان نیاورده و کسب خیر و سعادت نکرده باشند، آنروز هیچکس را ایمان سودی نخواهد داشت...

«ابو سعید الخدوری» نیز از قول محمد بن عبدالله روایت کرده است که او گفت: «روزی که نشانه وعده‌های الله ظاهر می‌شود، اگر ناباوران از کرده خود پشیمان شوند و بخواهند به دین بگروند، دیگر از این کار سودی نخواهند برد.» «احمد بن حنبل» می‌نویسد، هدف محمد از ذکر این حدیث، طلوع خورشید از مغرب است که افراد کافر با مشاهده این رویداد، تصمیم می‌گیرند، به اسلام درآیند. (احمد بن حنبل)

«ابوهریره» از قول محمد روایت می‌کند که گفت: «پیش از اینکه روز قیامت فرا برسد، سه رویداد به وقوع خواهد پیوست که اگر افراد کافر و



غیر مسلمان، پس از مشاهده این رویدادها، به دین اسلام روی آورند، دیگر گریز از عذاب الله، برایشان غیر ممکن خواهد بود. این سه رویداد، عبارتند از: طلوع خورشید از مغرب، ظهور دجال و پدیدار شدن جانوری شگفت‌انگیز از درون زمین.<sup>۸۷</sup> (احمد بن حنبل، صحیح مسلم و ترمذی)

«ابوذر» روایت می‌کند که از محمد پرسش کرده است: «ای رسول الله، به ما بگو، هدف از آیه ۲۸ سوره یاسین که می‌گوید > ... و خورشید در مدار معین خود پیوسته در گردش است، چه می‌باشد؟» محمد پاسخ داده است: > هدف اینست که مدار معین او زیر عرش الله می‌باشد.< (صحیح البخاری)

«ابوذر» همچنین روایت می‌کند: «محمد از من پرسش کرد: > آیا می‌دانی، هنگامی که خورشید غروب می‌کند به کجا می‌رود؟< من پاسخ منفی به پرسش محمد دادم. او افزود: > خورشید آنقدر به مسافت خود ادامه می‌دهد تا به زیر عرش الله برسد و در آنجا در برابر الله به سجده می‌افتد و سپس، برای طلوع دوباره از او اجازه می‌گیرد. ولی، زمانی خواهد رسید که هنگامی که خورشید در مسافت روزانه خود به زیر عرش می‌رسد، الله به او فرمان می‌دهد، به همانجائی که آمده است، بازگشت کند. آن زمان هنگامی خواهد بود که خورشید باید از مغرب طلوع کند و افراد زشتکار و غیر مسلمانی که این رویداد غیر عادی را به چشم می‌بینند، کوشش می‌کنند به الله و اسلام ایمان بیاورند، ولی پشیمانی آنها از ناباوری‌شان به آنچه که در پیش درباره این رویدادها به آنها گفته شده بود، سودی نخواهد داشت.»<sup>۸۸</sup>

«عمر بن جریر» می‌گوید: «سه نفر مسلمان در مدینه در حضور مروان نشسته و با او مشغول گفتگو بودند. من شنیدم، هنگامی که مروان در

<sup>87</sup>Ahmad Ibn Hanbal, *Musnad*, 2/455, 446; Muslim, *Kitab al-Iman*, 1/96; Tirmidhi, *Abwab al-Tafsir* (Hadith 5067), 8/449, 450.

<sup>88</sup>Sahih al-Bukhari, *Kitab al-Khalq*, 4/131.



باره نشانه‌های فرا رسیدن روز قیامت سخن می‌گفت، اظهار داشت، نخستین نشانه فرا رسیدن روز قیامت، ظهور دجال خواهد بود. آن سه نفر، سپس نزد عبدالله بن عمر رفتند و آنچه را که مروان در باره نشانه‌های فرا رسیدن روز قیامت به آنها گفته بود، برایش بازگو کردند. عبدالله بن عمر، اظهار داشت، مروان تمام حقیقت را در باره نشانه‌های فرا رسیدن روز قیامت نمی‌داند و آنگاه افزود، او حدیثی را از محمد به خاطر سپرده که او گفته است، نخستین نشانه‌های فرا رسیدن روز قیامت، طلوع خورشید از مغرب و پدید آمدن جانور هیولانی پیش از رسیدن ظهر یکی از روزهاست. هر یک از این دو رویداد که نخست رخ دهد، دیگری بیدرنگ به دنبال آن به وقوع خواهد پیوست.»

سپس، «عبدالله بن عمر» که مرد بسیار آگاهی بود، اظهار داشت: «هر بار که خورشید غروب می‌کند، به زیر عرش الهی می‌رود و در برابر الله سجده می‌کند و برای طلوع روز بعد از الله اجازه می‌گیرد. ولی، زمانی خواهد آمد که خورشید سه مرتبه از الله درخواست اجازه برای طلوع می‌کند و پاسخی نمی‌شنود. هنگامی که پاسی از شب می‌گذرد و خورشید درک می‌کند که حتی اگر در آن زمان، الله به او اجازه طلوع بدهد، آن قادر نخواهد بود، به موقع طلوع کند، خواهد گفت: > ای خدای من، طلوع من منتهی است به تأخیر افتاده و نمی‌دانم، اکنون برای افراد بشر چه وظیفه‌ای باید انجام دهم؟ < و آنگاه باز هم از الله درخواست می‌کند که به او اجازه طلوع داده شود. الله به او فرمان می‌دهد، از همان نقطه‌ای که در آن لحظه قرار دارد، طلوع کند. سپس، عبدالله بن عمر، آیه ۱۵۸ سوره انعام را که در پیش آورده شد و می‌گوید، > اگر غیر مسلمانان، رویدادهائی را که به آنها وعده داده شده، به چشم مشاهده کنند و در نتیجه آن ایمان بیاورند، سودی نخواهد بخشید، < برای آنها قرائت کرد.» (احد بن حنبل)<sup>۸۹</sup>

<sup>89</sup>Ahmad Ibn Hanbal, *Musnad*, 2/201.





برخی از علمای اسلام «طلوع خورشید از مغرب» را گسترش اسلام در مغرب تفسیر می‌کنند و باور دارند، مفهوم آیه وابسته به این رویداد آنست که دین اسلام تا آن اندازه گسترش خواهد یافت که غرب را نیز فرا خواهد گرفت و پرچم اسلام در مغرب زمین نیز به اهتزاز در خواهد آمد. (نویسنده در این باره در بازنمود، شرح بایسته خواهد داد.)

### بازنمود

بدیهی است، همانگونه که اسلام‌شناسان گفته‌اند، اگر محمد هنگام دیکته کردن مطالب قرآن، خود را درگیر شرح عوامل طبیعی و بویژه دانش هیئت و ستاره‌شناسی نمی‌کرد، برخی مطالب قرآن تا این اندازه خنده‌دار و مسخره از آب در نمی‌آمد. برآستی که در تمام دنیا، هیچ کتابی را نمی‌توان یافت که مطالبش در باره دانش هیئت و ستاره‌شناسی، مانند قرآن پوچ و تماخره‌آور باشد. برای مثال، قرآن می‌گوید، کوهها مانند میخ در زمین کوبیده شده‌اند (آیه ۷ سوره التّبا)؛ اللّٰه زمین را نگهداشته است تا روی زمین نیفتد (آیه ۶۵ سوره حج)؛ در دنیا دو مشرق و دو مغرب وجود دارد (آیه ۱۷ سوره الرّحمان)؛ آسمان دنیا با ستارگان زینت داده شده و از سخن چینی شیاطین در امان نگهداشته شده است. (آیه‌های ۶ تا ۸ سوره صافات و نیز آیه ۵ سوره ملک)؛ خورشید در چشمه آب تیره‌ای غروب می‌کند (آیه ۸۶ سوره کهف) و سرانجام، در این بحث با کمال شگفتی از زبان محمد می‌شنویم که پیش از فرا رسیدن روز قیامت، خورشید از مغرب طلوع می‌کند.

به‌گونه‌ای که نویسنده در کتاب بازشناسی قرآن در فصل هشتم شرح داده‌ام، بزرگترین دلیل بیهوده‌گونی‌های کودکانه قرآن، ترجمه‌ها و تفسیرهایی است که مفسرین قرآن انجام داده‌اند. زیرا، هنگامی که این افراد به مفاهیم نابخردانه و پوچ قرآن برخورد کرده، به‌عناوین گوناگون تلاش کرده‌اند، مفهوم و معنی واژه‌ها و گفته‌های قرآن را با کمال هنرنمایی آنقدر

بیچانند تا بلکه بتوانند تا اندازه‌ای به آنها رنگ منطقی بدهند. برای مثال، به گونه‌ای که می‌دانیم، شیعه‌گری در زمان محمد وجود خارجی نداشت و این مذهب به عنوان شاخه سیاسی اسلام، پس از جنگ صفین در زمان خلافت علی بن ابیطالب شکل گرفت و تا سده شانزدهم که شاهان صفوی برای مشروعیت دادن به جایگاه فرمانروائی خود در ایران، شیعه‌گری را به زور تبر در ایران به وجود آوردند، این مذهب در بین سایر مذاهب دین اسلام، پیروی نداشت. از دگر سو، می‌دانیم که ظهور مهدی به عنوان امام زمان، یک دیدمان غیر منطقی و نابخردانه‌ای است که تنها شیعیان به آن عقیده دارند و سایر مذاهب دین اسلام، آنرا مسخره می‌پندارند، ولی مهدی الهی قمشه‌ای که قرآن او بوسیله حکومت جمهوری اسلامی از با ارزش‌ترین تفسیرهای قرآن شناخته شده، در چندین مورد در تفسیرهای خود، روز قیامت و ظهور به اصطلاح مهدی، امام زمان را یکی دانسته است.

سراسر قرآن پر از تفسیرهای پوچ و بدون مفهومی است که مفسران قرآن برای گرفتن زهر نادانی نویسنده قرآن و مطالب خنده‌دار آن از خود نوآوری کرده‌اند. مثال دیگر، مفاهیم دو آیه ۱۹ و ۲۰ سوره الرحمن و آیه ۵۳ سوره فرقان است که می‌گوید، خدا آب دو دریا را به هم آمیخت و میان آنها برزخ و فاصله‌ای قرار داد تا با یکدیگر مخلوط نشوند. قرآن عبدالله یوسف علی که در تمام دنیا شهرت داشته و مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد، هدف این آیه را، آمیزش خلیج عقبه و خلیج سوئز و ریزش آنها به دریای سرخ می‌داند، ولی توضیح نمی‌دهد که حتی با این فرض، چگونه ممکن است، آب این دو خلیج به دریای سرخ بریزند و با وجود این طعم و مزه ناهمگون آنها تغییر نکند.

«بیضاوی» این مفهوم خنده‌آور و بیمعنی را به «آمیزش علم موسی و خضر» و الهی قمشه‌ای آنرا به «دو دریای علم و حلم علی و فاطمه»



تفسیر کرده‌اند.<sup>۹۰</sup>

موارد دیگری که در باره مطالب این فصل می‌توان بازشکافی کرد، به شرح زیر می‌باشند.

۱- «طلوع خورشید از مغرب»، هرگاه نیز به‌عنوان یک شوخی و یا سخنی که از زبان یک فرد خردباخته خارج شود، بر مغز هر انسانی هر اندازه نیز که کودن باشد، سنگینی می‌کند و این دیدمان را دلیل ناآگاهی محمد از دانش ستاره‌شناسی و هیئت می‌داند، ولی نویسنده این کتاب، دیدمان محمد را با نگر دیگری برداشت می‌کند. بدین شرح که نویسنده باور دارد، باز جای شکرش باقی است که محمد، این تازی بدون دانش و ناآگاه که شور جاه‌طلبی و خودخواهی، مغزش را پریشان کرده، دست کم می‌دانسته است که خورشید از مشرق طلوع می‌کند، ولی برای بزرگ جلوه دادن الله زبان بسته و بیچاره‌ای که آلت اجرای هدفهای جاه‌طلبانه اوست، این موضوع ابلهانه را به معجزه او نسبت داده است.

۲- در پایان مطالب این بحث گفتیم که برخی از علمای اسلام «طلوع خورشید از مغرب» را گسترش اسلام در مغرب تفسیر می‌کنند. این تفسیر نیز یکی از دستاویزها و دلایل درماندگی و ناتوانی نویسندگان و مفسرین اسلام در برخورد با احکام نابخردانه اسلام و لافهای پوچ محمد می‌باشد.

۳- برآستی که اگر فرد مسلمانی، کوچکترین دانشی از چگونگی جایگاه خورشید در منظومه شمسی داشته و کمی پا از فرهنگ موروثی خود فراتر نهد و با بیهوده‌گوئی‌های محمد با نگر بیطرفانه و خردگرایانه و از فراسوی باورهای سنگی شده‌اش برخورد کند و هنوز مسلمان باقی بماند؛ باید برای درایت و شعور بیمارگونه‌اش به سوگ نشست و برای تأمین بهداشت روانی اجتماعی که او در آن بسر می‌برد، ویرا برای درمان به درمانگاه‌های روانی رهنمون شد.

<sup>۹۰</sup> قرآن الکریم ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای (قم: انتشارات اسوه وابسته به سازمان اوقاف و امور خیریه،





## فصل هفتم

# ظهور حیوان غول پیکر

همه مذاهب دنیا فرآورده انزال اندیشه های چند فرد قدرت طلب بوده اند.

Emerson, *Journals*

بر پایه نوشتار قرآن و احادیث اسلامی، یکی از نشانه‌های فرا رسیدن روز قیامت، ظهور حیوان غول پیکر شگفت‌انگیزی به نام «دابة الارض» است که پیش از فرا رسیدن روز قیامت از ژرفای زمین پدیدار می‌شود. قرآن مهدی الهی قمشه‌ای که بوسیله حکومت جمهوری اسلامی به چاپ رسیده، در صفحه ۲۸۴، در تفسیر آیه ۸۲ سوره نمل که متن آن در زیر خواهد آمد، می‌نویسد، شیعیان باور دارند، «دابة الارض»، ظهور علی بن ابیطالب در زمان ولی عصر و یا خود اوست؛ ولی مسلمانان سنی باور دارند که حیوان یاد شده، دو شاخ دارد که فاصله بین آنها یک فرسنگ (۶ کیلومتر) می‌باشد. سر این حیوان مانند گاو، گردنش به شترمرغ، سینه‌اش به شیر نر شبیه بوده و چشم‌ها، گوش‌ها و بال و پرش چنین و چنان است. مفسر قرآن یاد شده، برای رهائی از شرح و تفسیر این آیه نابخردانه و مسخره می‌افزاید، ولی قول نخست درست می‌باشد و یا به گفته دیگر این مفسر شیعه قرآن، علی و امام زمان را همان حیوان «دابة الارض» به شمار می‌آورد. اما، سایر قرآن‌ها (از جمله قرآن یوسف علی، صفحه ۹۹۷)، تمام کتابهای فرهنگ لغت (از جمله فرهنگ دهخدا، جلد هفتم، صفحه ۱۰۲۳۵)، تفسیرها و نوشتارهای اسلامی که در این فصل شرح آنها

خواهد آمد، همه «دابة» را «حیوان» ترجمه کرده‌اند.

چون مفسر شیعه مذهب نامداری مانند «مهدی الهی قمش‌های» که قرآن او از معتبرترین قرآن‌های حکومت جمهوری اسلامی ایران، شناخته شده، این کار هنری، یعنی یکی دانستن علی بن ابیطالب و امام زمان با حیوان «دابة الارض» را برای ملایم کردن متون نابخردانه و مسخره قرآن، انجام داده و پذیرش این مَنجک بازی ابلهانه، کار آسانی نیست؛ از اینرو، تصویر این تفسیر را از صفحه ۲۸۴ آن قرآن به شرح زیر چاپ می‌کنیم:

و هنگامی که وعده عذاب کافران به وقوع پیوندد (و یا زمان انتقام به ظهور قائم فرارسد) جنبنده‌ای از زمین برانگیزیم که با آنان تکلم کند که مردم به آیات ما (بعد از این) از روی یقین نمی‌گروند (در اخبار امامیه جنبنده‌ای که در این آیه مذکور است «دابة الارض» به رجعت حضرت امیر «ع» در ظهور حضرت قائم یا خود ولی عصر عجل الله تعالی فرجه تفسیر شده اما در اخبار اهل سنت به حیوان عجیبی تفسیر شده که بین دو شاخش یک فرسخست و سرش به گاو و گردنش به شتر مرغ و سینه اش به شیر نر و چشم چنان و گوش چنان و یا به مرغی که پرو بالش چنین و چنانست حکایت گردیده و قول اول صحیح است)

به هر روی، قرآن در باره این حیوان، در آیه ۸۲ سوره نمل می‌گوید:

وَإِنَّا وَقَع الْقَوْلَ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَاهُم دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تَكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ

و هنگامی که وعده عذاب دادن کافران فرا رسد، حیوانی را از زمین برانگیزیم تا با آنها سخن بگوید، زیرا افراد بشر آیات ما را با یقین باور نمی‌کردند.

«ابن ماجه» و «ابن حنبل» می‌نویسند: «دابة الارض»، از ژرفای زمین بیرون خواهد آمد و گرد و خاک را از روی سرش تکان خواهد داد. جانور یاد شده، انگشتر سلیمان، پسر داود و عصای موسی، پسر عمران را با خود خواهد داشت. مردم از مشاهده او به ترس و وحشت می‌افتند و قصد فرار می‌کنند، ولی به این کار توفیق نمی‌یابند، زیرا اراده الله ایجاب می‌کند که آنها فرار نکنند. آن حیوان با عصای موسی نور ویژه‌ای به چهره مردم می‌اندازد و بینی غیر مسلمانان را داغان می‌کند و روی پیشانی آنها می‌نویسد، «کافر». ولی افراد مسلمان و با ایمان را ستایش می‌کند و روی پیشانی آنها می‌نویسد، «مؤمن». از آن پس، هنگامی که



مسلمانان دور هم گرد می‌آیند، همتگونه که در پیشانی آنها نوشته شده، یکدیگر را با فرنام «کافر» و یا «مؤمن» می‌خوانند. جانور یاد شده، قدرت سخن گفتن دارد و با افراد مردم در باره رویداد روز قیامت به گفتگو می‌پردازد. (ابن حنبل، ابن ماجه)<sup>۹۰</sup>

«بریده» گفته است: «محمد مرا به مکانی در بیابان در نزدیکی مکه که اطراف آنرا شن فرا گرفته بود، برد و اظهار داشت: > پیش از فرا رسیدن روز قیامت، آن جانور شگفت‌انگیز از این مکان بر می‌خیزد.<» (ابن ماجه)<sup>۹۱</sup>

«عبدالله بن عمر» می‌گوید، حدیثی را از محمد شنیده که آنرا از بر کرده و هیچگاه از یاد نبرده است. حدیث یاد شده حاکی است که محمد گفت: «نخستین نشانه‌های فرا رسیدن روز قیامت؛ یعنی طلوع خورشید از مغرب و ظهور جانور شگفت‌انگیز، پیش از ظهر یک روز روی خواهد داد. حال، هر یک از این دو رویداد که نخست به وقوع پیوندد، دیگری بیدرنگ، پس از آن روی خواهد داد.» (مسلم صحیح)<sup>۹۲</sup>

«ابن کثیر» در کتاب تفسیری که در باره قرآن به رشته نگارش درآورده، نوشته است، پیش از فرا رسیدن روز قیامت و پس از رواج فساد و هرج و مرج و انتشار باورهای زیان‌آور و گمراه‌کننده، در روی زمین، جانور غول پیکری از درون زمین سر به در خواهد آورد. در این زمان، افراد مردم از فرمان‌ها و قوانین و مقررات الله سرپیچی می‌کنند و به عقاید نادرست و کفرآمیز ایمان می‌آورند. الله به این جانور فرمان می‌دهد، با مردم در باره فرا رسیدن روز قیامت سخن بگوید.<sup>۹۳</sup>

«هوگزه» بر پایه حدیث‌های اسلامی می‌نویسد: «این حیوان هیولا پیکر از درون زمین مکه و یا کوه صنعا برخواید خاست. قد او ۳۰ متر

<sup>۹۰</sup> Ibn Majah, *Kitab al-Fitan* (Hadith 4061) 2-1351, 1352.

<sup>۹۱</sup> *Ibid.*, 2/1352.

<sup>۹۲</sup> Sahih Muslim, *Kitab al-Fitan*, 8/202.

<sup>۹۳</sup> Abdullah Muhammad Khouj, *The End of the Journey*, p. 48.



و فروزه جسمی‌اش مجموعه‌ای از فروزه‌های گروهی از حیوانات گوناگون خواهد بود. بدین شرح که دارای سر گاو نر، چشمان خوک اخته، گوش‌های فیل، شاخ‌های گوزن نر، گردن شتر مرغ، سینه شیر، رنگ بیر، پشت گریه، دم قوچ، پاهای شتر و صدای الاغ خواهد بود. این حیوان از اصول تمام دین‌ها آگاه است، بجز اسلام و به زبان عربی سخن می‌گوید.<sup>۹۴</sup>

«خوج» می‌نویسد: «محمد بن عبدالله گفته است که این حیوان غول‌پیکر و شکفت‌انگیز (دابه الارض)؛ پشمالو بوده، دارای هیكلی هیولا، پاهای دراز و دم می‌باشد. این حیوان، سه مرتبه پس از طلوع خورشید از مغرب پدیدار می‌شود. مرتبه اول، از منطقه افراد چادرنشین ظهور می‌کند و هیچیک از ساکنان مکه از پدیدار شدن او آگاه نیستند. او، پس از ظهور مرتبه نخست، ناپدید می‌شود. سپس، دوباره پدیدار می‌شود، ولی این مرتبه اهالی مکه از ظهورش آگاه هستند و خبر پدیدار شدنش در سراسر مکه پخش می‌شود. مرتبه سوم، او از گوشه خانه کعبه و مقام ابراهیم پدیدار می‌شود و افرادی که در مسجد بزرگ مکه حضور دارند، همه آمدنش را مشاهده می‌کنند.»<sup>۹۵</sup>

### بازنمود

نوشتارهای مقدس دین‌های گوناگون، پر است از افسانه‌هایی که قهرمانان آنها؛ جن‌ها، دیوها، شیاطین، فرشته‌ها، اشباح و موجودات غول‌پیکر و شکفت‌انگیز زمینی و آبی هستند که قدرت و توانشان به اندازه‌ای زیاد است که گاهی اوقات از تخیل افراد بشر نیز فراتر می‌رود.

نکته جالب اینجاست که این موجودات شکفت‌انگیز را تا کنون هیچیک

<sup>۹۴</sup> Thomas Patrick Hughes, *The Dictionary of Islam* (Lahore, 1964), p. 539.

<sup>۹۵</sup> Abdullah Muhammad Khouj, *The End of the Journey*, p. 48.

از افراد بشر به چشم ندیده و تنها پیامبران آسمانی که با آفریننده جهان در تماس هستند، از وجود این موجودات آگاه بوده و از سوی به اصطلاح آفریننده جهان، افراد بشر را از وجود آنها آگاه ساخته‌اند. ولی، حقیقت آنست که این افسانه‌ها از نوشتارهای یونان و روم باستان به پیامبران آسمانی و نوشتارهای مقدس دین‌های گوناگون به ارث رسیده است. نوشتارهای یونانی‌ها و رومی‌های باستان و نیز متون کتاب‌های مقدس، هر دو نوشته‌اند که این موجودات شگفت‌انگیز، دارای توان‌های بالاتر از عادی هستند، بین خدا و افراد بشر، نقش نوعی پیوندگر را داشته و بین زمین و آسمان بسر می‌برند. «هزوید» Hesoid، از چکامه‌سرایان شهیر سده‌های هفتم و هشتم پیش از میلاد، در چکامه‌های خود سروده است که افراد بشر در «دوره طلایی»، پس از مرگ به موجودات شبیح‌مانندی تبدیل می‌شدند که دارای اندیشه نیک بودند و وظیفه‌شان نگهداری از افراد بشر بود، ولی در دوره‌های بعد، شبیح‌های یاد شده، جسم پیدا کردند و برای افراد بشر نوعی ناراحتی به وجود می‌آوردند. سقراط نیز از وجود نوعی «دیو» در زندگی نام برده است.<sup>۹۶</sup>

پس از جنگ‌های اسکندر مقدونی که در نتیجه آنها، تماس بین ساکنان منطقه مدیترانه، مقدونیه، ایران و هندوستان، گسترش یافت؛ عقیده به وجود موجودات غیر انسان که دارای توان غیر عادی بوده و از نگر بدنی، روانی و مغزی می‌توانند آسیب‌های فراوان به افراد انسان وارد آورند، رواج یافت و به دین یهود و پس از آن به مسیحیت راه یافت.<sup>۹۷</sup> آیه ۱۷ باب ۲۲ کتاب تثبیه، سخن از دیوهائی می‌راند که مردم آنها را خدا می‌دانستند و برایشان قربانی می‌کردند. اسرائیلی‌ها، پرستش دیوها را از بابلی‌ها یاد گرفتند و این رسم را با قربانی کردن افراد انسان و نیز زنان راکاره (روسپی) در

<sup>96</sup> *Encyclopedia Americana*, Ed., s.v. "Demonology," by Erika Bourguigno.

<sup>97</sup> *Ibid.*



پرستشگاه‌های خود برای دیوها انجام می‌دادند.  
 فرنودسار/امریکانا<sup>۹۸</sup> می‌نویسد، موجودات شگفت‌انگیزی مانند جن و  
 عفريت که مسلمانان به آنها اعتقاد دارند، از خدایان خرافاتی تازی‌های  
 عربستان پیش از اسلام به‌شمار می‌رفته که پس از ظهور دین اسلام، وارد  
 باورهای اسلامی شده و حتی قرآن نیز موجودیت آنها را به رسمیت شناخته  
 است.

بدیهی است که این موجودات خرافاتی و سخنان بیهوده، مذهب‌است، نه  
 تنها بوسیله انسان‌شناسان به کار نمی‌رود، بلکه حتی در افسانه‌های کودکان  
 نیز کمتر به آنها اشاره می‌شود؛ ولی با کمال شوربختی، هنوز در چگونگی  
 اندیشه‌گری و ایمان افرادی که خود را مسلمان می‌دانند، نقش مهمی را  
 بازی می‌کند و مسلمانان جهان پیرو کتاب و پرستنده مذهب هستند که  
 بخش مهمی از آنها، این افسانه‌های خردستیز و غیر منطقی تشکیل  
 داده‌اند.

به هر روی، افسانه ظهور جانور غول پیکر پشمالوئی از ژرفای زمین،  
 پیش از فرا رسیدن به اصطلاح، روز قیامت را قرآن، یعنی کتاب مقدس  
 مذهب آسمانی مسلمانان، آشکارا تأیید کرده و حتی، ظهور این جانور را  
 دلیل راستگویی الله بر شمرده است. بر پایه این افسانه نابخردانه، پیش از  
 فرا رسیدن روز قیامت؛ این موجود شگفت‌انگیز، انگشتر سلیمان پسر  
 داود و عصای موسی پسر عمران را با خود دارد و قادر است با مردم  
 سخن بگوید. این جانور دارای توان شگفت‌انگیزی است که اجازه  
 نمی‌دهد افراد مردم از او بگریزند و او با عصای موسی بینی کافران را  
 داغان می‌کند.

آیا براستی، بازشکافی روانی این جانور شگفت‌انگیزی که  
 بزرگ‌فریبگران بیابان‌های عربستان، محمد بن عبدالله از قول الله،  
 افسانه‌اش را سرهم‌بندی کرده چیست؟

<sup>98</sup> Ibid.





برای پاسخ گفتن به این پرسش از روش‌های نوین روانشناسی برای درمان ناراحتی‌ها و انحرافات روانی افراد Psycopath و یا «شخصیت‌های غیر عادی» که در مطالب فصل پنجم از آن سخن گفتیم، یاری می‌جوئیم. به گونه‌ای که گفتیم، اگرچه تخیل جانوران شگفت‌انگیز و هیولائی که دارای توان‌های بالاتر از عادی هستند، در ادبیات و نوشتارهای جهانیان بدون پیشینه نیست، ولی بدون تردید، هیچیک از داستان‌نویسان حتی مبالغه‌گوی دنیا نیز به نوآوری و شرح چنین بیهوده‌کوئی‌هایی که نویسندگان اسلامی به ذکر آنها پرداخته‌اند، خامه آلوده نکرده‌اند. این نکته بویژه، هنگامی انسان را در ژرفای شگفتی سرگردان می‌کند که این مطالب نابخردانه را در یک کتاب دینی که آورنده‌اش ادعا می‌کند، کلام مستقیم خداست، می‌خوانیم. آیا چگونه می‌توان تصور کرد، حیوانی از ژرفای زمین سر به درآورد که قد آن سی متر بوده و دارای سر گاو نر، چشمان خوک اخته شده، گوشهای فیل، شاخ‌های گوزن، گردن شترمرغ، سینه شیر، رنگ ببر، پشت گربه، دم قوچ، پاهای شتر و صدای الاغ باشد. آیا بزرگترین نقاشان و هنرمندان جهان قادرند، با هنر فرجودگر (معجزه‌آور) خود، چنین جانور شگفت‌انگیزی را از اندیشه به رسم درآورند؟

در سده گذشته و بویژه دهه‌های اخیر، دهها آزمایش برای شناختن عوامل روانی تشکیل دهنده شخصیت‌های غیر عادی و درمان آنها بوسیله دانشمندان و پژوهشگران روانشناسی نوآوری شده که مشهورترین آنها عبارتند از: آزمایش‌های عملی (Objective Tests) و آزمایش‌های بازتابی (Projective Tests). با کاربرد این آزمایش‌ها که یکی از مهمترین آنها آزمایش شخصیتی «مینه‌زوتا» می‌باشد، آزمایش شونده، به ۵۵۰ پرسش پاسخ می‌دهد و برپایه آن، عوامل روانی و شخصیتی او بازشکافی و ارزشیابی می‌شود.

در آزمایش‌های بازتابی که مهمترین نمونه آنها آزمایش «رورشاخ»



(Rorschach) می‌باشد، روی ده کارت، قطره‌هایی از مرکب سیاه و رنگی می‌ریزند و سپس هر کارت را از نیمه تا می‌کنند. قطره‌های مرکب به گونه طبیعی تصویرهای ویژه‌ای در دو طرف کارت تا شده با شکل‌های گوناگونی به وجود می‌آورند. سپس، روانشناس، کارت‌ها را یکی یکی به آزمایش شونده نشان می‌دهد و بازتاب ذهنی او را از مشاهده چگونگی نقش رنگ‌ها در تصویر ایجاد شده، حرکات موجود در تصویر و شکل تصویر و اینکه آیا آن تصویر بیشتر به انسان شباهت دارد و یا حیوان و آیا این شباهت به چه نوع انسان و یا حیوانی نزدیکتر است و غیره از آزمایش شونده پرسش می‌کند. سپس، برپایه استانداردهای آن آزمایش، عوامل شخصیتی و در صورت اختلال شخصیت، نوع اختلال روانی فرد آزمایش شونده را تشخیص و آنگاه او را مورد درمان قرار می‌دهد.

سایر روش‌های روانشناسی برای تشخیص ناراحتی‌های روانی و شخصیتی افراد عبارتند از: هنر درمانی، موسیقی درمانی، بازی درمانی و رقص درمانی. بدین شرح که هنرهای فردی شخص مورد آزمایش مانند نقاشی‌های او و یا جزئیات کردار و رفتار او را در هنگام رقصیدن و یا گوش کردن به موسیقی و در مورد کودکان در هنگام بازی کردن، مورد بازشکافی و ارزشیابی روانی قرار می‌دهند و به ناراحتی‌های روانی و شخصیتی آنها پی می‌برند.

با توجه به آنچه که گفتیم، بازشکافی افسانه‌بافی‌های افراد و نوع رویدادهای افسانه و چگونگی اعمال و کردار هنرپیشگان و بازیکنان آنرا در نقش‌های خود، می‌توان از روش‌های مهم و کارساز تشخیص عوامل روانی و شخصیتی آفرینندگان آن افسانه‌ها به شمار آورد.

شخصی که در نهاد خود می‌داند، حتی در رؤیا نیز با موجودی به نام الله، هیچ پیوندی ندارد و از قول او اینهمه دروغ و افسانه به هم می‌بافد و برای نفوذ در مردم و فرمانروائی بر آنها، چنین سخنان دروغ و پوچی را به خورد آنها می‌دهد، بدون تردید از تندرستی مغزی و بهداشت روانی





برخوردار نیست. ما در این بحث به نوشتارهای مفسرین قرآن که آشکارا در قرآن نوشته‌اند، جانور غول پیکری که پیش از فرا رسیدن روز قیامت از درون زمین بیرون می‌آید، دارای دو شاخ است که بین آنها ۶ کیلومتر فاصله بوده و دارای دم و بال و پر است، کاری نداریم؛ ولی آنجا که محمد می‌گوید، هیچکس از دست این حیوان نمی‌تواند فرار کند و او با عصای موسی که در دست دارد، بینی افراد کافر را داغان می‌کند؛ در واقع تمایلات و خواست‌های روانی خود را در ایجاد چنین حیوانی مجسم کرده و میل دارد، خود دارای چنین توان تجاوزگرانه‌ای بوده و بوسیله آن بتواند بر افراد مردم والایی و فرمانروایی کند. حتی آنجا که محمد می‌گوید، هیچکس نمی‌تواند از دست این حیوان فرار کند، در واقع تمایل روانی خود را بروز می‌دهد و حاکی است که در ژرفای روان ناخودآگاه خود، میل دارد، مخالفانش استعداد فرار و رهائی از چنگ او را نداشته و او بتواند، هر کسی را که اراده کند و یا بر خلاف خواست‌های او رفتار کند، داغان نماید.

اگر در دنیا افرادی یافت شوند که چنین سخنان پوچ و بیهوده‌ای، مانند آنچه را که در باره «دابه‌الارض» گفته شد، با ایمان مذهبی خود باور کنند، باید از آنها پرسش کرد؛ آیا در تمام درازای تاریخ جهان، حتی برای یک مرتبه، دیده شده است که افراد عادی مردم بدون اینکه از بیماری ویژه‌ای رنج ببرند، توان بهره‌برداری از اندام‌های بدن خود را نداشته باشند که محمد، این انسان نیرنگ‌باز و جاه‌طلب می‌گوید، افراد مردم قدرت فرار خود را در برابر این حیوان از دست می‌دهند؟ وانگهی، چرا این الله بیچاره و زبان بسته که آلت اراده و قربانی تنی چند از انسان‌های شیاد و ریاکار که خود را پیامبر نامیده‌اند، شده؛ کوچکترین اثری از معجزه خود را در آفرینش این موجودهای شکفت‌انگیز به سایر بندگان نشان نداده است؟

به هر روی، این حیوان شکفت‌انگیز که به گفته قرآن، کتاب آسمانی





مسلمانان و محمد بن عبدالله، پهنای چهره‌اش، ۶ کیلومتر می‌باشد و قادر به انجام اموری است که تا کنون در تصوّر هیچ فردی از افراد بشر وارد نشده؛ در واقع نمایانگر فروزه‌هایی است که محمد میل دارد، خود دارای آنها باشد، ولی چون از نبود آنها رنج می‌برد، از اینرو آنها را در وجود چنین جانور شگفت‌انگیزی تخیل و ایجاد می‌کند. وجود این حیوان و توان‌های ناب‌خردانه او در حساب روانشناسی، برابر است با تمایلات روانی محمد، منهای قدرت‌های فیزیکی و عملی او.

دابه‌الارض = تمایلات روانی محمد - قدرت‌های فیزیکی او

«مارکی دو ساد» تبه‌کار مشهوری که واژه انحراف جنسی روانی «سادیسزم» و یا «دگر آزاری» از نام او گرفته شده، توان‌هایی را که میل داشت دارا باشد و از نبود آنها رنج می‌برد و نیز آنچه را که می‌خواست انجام دهد، ولی اصول حقوق و قوانین موجود به او اجازه این کار را نمی‌داد، در داستانی که زیر نام ژوستین و ژولیت و یا زیان پاک‌نامنی و برکت شرارت، به رشته نگارش درآورد، به قهرمانان داستان خود نسبت داد. نکته جالب اینکه، یکی از اصول روانشناسی و روان‌پزشکی، مبنی بر نزدیکی فروزه‌های نبوغ و جنون در باره هر دوی این افراد (محمد بن عبدالله و مارکی دو ساد)، کار برد عملی و راستین دارد. «مارکی دوساد» تمام روش‌هایی را که برای ارتکاب جنایت‌های خود و دستیابی به رضایت جنسی و روانی انجام می‌داد، با نبوغی بدون پیشینه به کار می‌برد و محمد نیز به گونه‌ای که می‌دانیم، در تجاوز به حقوق دیگران و راضی کردن تمایلات روانی‌اش، استاد بود و کردار و رفتار او در این راستا، نبوغ‌گونه می‌نمود.

از دگر سو، عوامل روانی و شخصیت محمد را در راضی کردن تمایلات خودخواهانه و جاه‌طلبانه‌اش، می‌توان در گروه افرادی که به ناراحتی روانی «نارسیسم» Narcism مبتلا هستند، طبقه‌بندی کرد و او را یک «نارسیست» به مفهوم کامل و راستین به‌شمار آورد. دلیل این



داوری روانی را به شرح زیر می‌توان بازشکافی کرد:

۱- در مطالب فصل سوم این کتاب در صفحه ۵۲ در حدیثی که «ابوهریره» نقل کرده و بوسیله صحیح البخاری و صحیح مسلم نیز تأیید شده است، گفتیم که محمد به پیروانش گفته است، می‌خواهد مطلبی در باره دجال به آنها بگوید که هیچیک از پیامبران پیش از او، نکته یاد شده را برای امت خود ابراز نکرده‌اند. بازشکافی روانی این نکته آنست که محمد کوشش می‌کند، حتی در بین افرادی که پیش از او فرنام پیامبری به خود بسته‌اند، نمونه بوده و خود را بالاتر از آنها قرار دهد.

۲- خودخواهی‌های بیمارگونه محمد تا اندازه‌ای است که حاضر نیست، حتی پس از مرگش نیز زنان قربانی و سوسه‌های هوس‌های نفسانی‌اش را آزاد بگذارد و برپایه آیه ۵۳ سوره احزاب از قول الله می‌گوید، زنان او حتی پس از مرگ وی نیز نباید شوهر اختیار کنند.

۳- فروزه‌ای نیز که محمد به عنوان پیامبر پایانی (آخرالزمان) بر خود بسته، به گونه‌ای که در مطالب فصل سوم همین کتاب گفتیم، یکی دیگر از فرزندهای خودخواهی‌ها و جاه‌طلبی‌های بیمارگونه او می‌باشد. ناراحتی روانی «نارسیسم» تا آن اندازه در این مرد شیاد ریشه دارد که خوشبختانه این دکان ریا و نیرنگ را برای همیشه می‌بندد و ادعا می‌کند، پس از او دیگر مردمفریبان روزگار نمی‌توانند، چنین کسب و کاری پیشه کنند.

\*\*\*\*\*

به‌تازگی در برنامه‌های عالی آموزشی دانشکده‌های علوم سیاسی دانشگاه‌های پیشرفته جهان، رشته‌ای به وجود آمده که «روانشناسی سیاسی» (Political Psychology) نامیده می‌شود. در این رشته، عوامل روانی شخصیت انسان در کردار و سلوک سیاسی او بررسی و از نگر کارکردها و روش‌های سیاسی، ارزشیابی می‌شود. پایه و هسته این دیدمان آنست که چون اعمال و اقدامات سیاسی افراد بشر در فروزه‌های روانی

آنها ریشه دارد، از اینرو برای درک کردار و روش‌های سیاسی کشوری باید به بازشکافی عوامل روانی رهبران سیاسی آنها پرداخت. به گونه کوتاه، «روانشناسی سیاسی» را می‌توان بررسی و بازشکافی پیوندهای بین عوامل شخصیتی و روانی رهبران سیاسی کشورها و رفتار و کردار آنها دانست. ای کاش، در راستای اندیشه‌گری‌های علمی و پژوهشی بالا، رشته‌ای نیز به نام «Prophetic Psychology» و یا «روانشناسی پیامبرکاری» در دانشگاهها به وجود می‌آمد و قربانیان دکان ریا و سالوس این افراد خودخواه و جاه طلب را که از راه خدا و مذهب، برای دستیابی به هدف‌های سودخواهانه خود پل زده‌اند، از زندان خرافه‌زدگی آزاد می‌ساخت!



## فصل هشتم

# پراکنده شدن دودی سیاه در فضا

خدا همیشه با پاهای مخمل پوش وارد می شود، ولی با دست های آهنین حمله می کند.

گفته اسکاتلندی

به گونه‌ای که در کتاب‌های با ارزش و مستند تاریخی<sup>۹۹</sup> آمده است، در جریان دوره دوم جنگ‌های ایران و روسیه، مجتهد درجه اول شهر تبریز به نام میرفتاح که در آن زمان، جانشین پدرش میرزا یوسف، شده بود؛ برپایه قرارهای خیانت‌آمیزی که با مقام‌های روسیه بسته بود، با سایر آخوندهای شهر تبریز، برای تسلیم کردن شهر به سپاهیان روسیه تماس برقرار کرد و آماده وارد کردن آنها به شهر تبریز شد. «حاجی علی عسکر خواجا»، یکی از درباریان عباس میرزا که از تبانی آخوندها برای کمک کردن به آنها برای اشغال شهر تبریز آگاه شده بود، کوشش کرد با دادن مبلغی پول به میرفتاح، او را از ارتکاب این خیانت مردمی و میهنی

<sup>۹۹</sup> نادر میرزا، تاریخ و جغرافی در دارالسلطنه تبریز (تهران: ۱۳۲۳) صفحه‌های ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۶؛ میرزا محمد حسن اعتمادالسلطنه، مرآت البلدان ناصری، جلد اول (تهران: ۱۲۹۷)، صفحه ۴۰۵؛ رضاقلی هدایت، روضه الصقای ناصری، جلد نهم، صفحه‌های ۶۷، ۶۷۶-۶۷۴؛ جهانگیر میرزا، تاریخ نو تنظیم از عباس اقبال (تهران: ۱۳۳۷)، صفحه ۸۸؛ ایران در میان طوفان یا شرح زندگی عباس میرزا در جنگ‌های ایران و روس (تهران: ۱۳۳۷)، صفحه ۲۳۹؛ سپهر لسان‌الملک، ناسخ‌التواریخ، جلد اول، صفحه ۲۰۵؛ مینورسکی، تاریخ تبریز، برگردان عبدالملی کارنگ (تبریز: ۱۳۳۷)، صفحه ۶۹

باز دارد، ولی میرفتاح که برپایه نوشته رضاقلی هدایت در کتاب *روضه‌الصفای ناصری*<sup>۱۰۰</sup> از روسها قول گرفته بود، در برابر کمک کردن به آنها برای اشغال شهر تبریز به فرمانداری آذربایجان گمارده شود، به پیشنهاد او گوش نکرد و به کمک خوانین مرند، شهر تبریز را تسلیم سپاهیان روسیه نمود.

رضاقلی هدایت، نویسنده *روضه‌الصفای*، نوشته است، میرفتاح خود به پیشواز سپاهیان روسی رفت و به آنها خوش آمد گفت و به نام تزار روسیه خطبه خواند و اظهار داشت که تسلیم شهر تبریز به سود مردم این شهر بوده است.<sup>۱۰۱</sup> روانشاد احمد کسروی<sup>۱۰۲</sup> نیز در کتاب *زندگانی من* نوشته است، آقا میرفتاح که در هنگام ورود روسها به آذربایجان در سال ۱۲۴۳ هجری قمری، مردم را به پیشواز روسها برده و بدینسان نام او در کتابها مانده، خانه‌اش در تبریز در محله «أجاق» واقع بود و مردم برای او و خانواده‌اش نذرهای می‌کردند و ارمغان‌ها نزد وی می‌بردند و در هنگام شیوع وبا و دیگر پیش‌آمدها به دامان او و بازماندگانش دست می‌یازیدند. در سال ۱۲۸۴ که برای بار دوم بیماری وبا در تبریز شیوع پیدا کرد، مردم به محله «أجاق» محل سکونت میرفتاح رفتند و برای نجات خود از بیماری وبا، پسر او را در کویها و برزن‌ها گردانیدند. ولی، پسر میرفتاح خود به بیماری وبا دچار شد و جان سپرد. پس از مرگ پسر میرفتاح، بین مردم شهر شایع شد که «آقا، برای نجات مردم بلا را به تن خود خرید.» این موضوع سبب شد که ایمان و اعتقاد مردم به خانواده میرفتاح از پیش نیز زیادتیر شود.

دلیل شرح رویداد تاریخی دردآور بالا، تنها انتظار ساده‌دلانه مردم شهر تبریز از معجزه یک آخوند شیاد، برای نابود کردن بیماری وبا در آن شهر و

<sup>۱۰۰</sup> رضاقلی هدایت، *روضه‌الصفای ناصری*، جلد نهم، صفحه ۶۷۵

<sup>۱۰۱</sup> همان کتاب، صفحه ۶۷۶

<sup>۱۰۲</sup> احمد کسروی، *زندگانی من* (تهران: ۱۳۲۳)، ۲۴-۲۵

مهمتر از آن، نظر و داوری آنها نسبت به آخوند یاد شده، پس از مرگ پسر او در نتیجه همان بیماری بود.

«سیدنی اسمیت» از اندیشمندان و نویسندگان مشهور سده نوزدهم انگلستان می‌گوید، تعصب و منطق هیچگاه با یکدیگر جمع نخواهند شد. انسانی که تعصب بر نهاد مغزی‌اش سایه افکنده باشد، هیچگاه به منطق گوش نخواهد داد و می‌دانیم که تعصب مذهبی و یا تعصبی که با ایمان ترکیب شده باشد، از ریشه‌دارترین و سنگی‌شده‌ترین تعصبات به‌شمار می‌رود. به‌همین دلیل است که مردم تبریز، هنگامی که می‌بینند، آخوند شیادی که ادعا می‌کرد، قادر است، یک بیماری کشنده را از شهر دور کند، پسرش قربانی آن می‌شود، به‌جای اینکه با بهره‌گیری از نیروهای خرد، منطق و درایت خود، به‌درجه فریبگری و شیادی آن آخوند نابکار پی ببرند، بر عکس با تعصبی که تمام نیروهای خرد آنها را فلج کرده، به‌یک شیاد حرفه‌ای مقام والای تقدس می‌دهند و به‌نوشته شادروان کسروی می‌گویند: «آقا، برای نجات مردم بلا را به‌تن خود خرید.»

خود ما نیز در زبان پویا و پُر بار فارسی گفته‌ای داریم که می‌گوید: خرد انسان در چشم‌های او نهفته شده است. «ولی، بی‌فرهنگ و بینوا، افرادی که نه تنها نیروی خردگرایی برای درک پدیده‌ها و رویدادها را از دست داده، بلکه به‌داوری چشمان خود نیز اعتماد ندارند. شوربختانه، ایمانی که از راه فرهنگ موروثی و شرایط محیطی به‌ما منتقل می‌شود، هم خرد ما را کرخت و بی‌اثر می‌سازد و هم اینکه منطق و درک ما را زیر تأثیر قرار می‌دهد و آنرا کنترل می‌کند. به‌همین مناسبت از آن پس، ما توان خود را برای درک و مشاهده و حتی احساس حقایق از دست می‌دهیم و آنچه را می‌بینیم که در پیش در مغز ما فرو شده و آنچه را می‌شنویم که پیش از آن در گوش‌هایمان جای داده‌اند. و این درست بازتابی است که افراد بنیادگرای مذهبی در روبرو شدن با حقایق از خود نشان می‌دهند و حاضر نیستند، لحظه‌ای مغز و خرد و درک خود را برای اندیشه‌گری و





حقیقت یابی در آنچه که در پیش با آنها شرطی شده‌اند، آزاد بگذارند. به هر روی، با توجه به آنچه که گفتیم، آیا مسلمانان مؤمن و بنیادگرا می‌توانند باور کنند، که کتاب دینی آنها، قرآن در باره یکی از رویدادهای روز قیامت که پدیدار شدن دودی سیاه در فضا می‌باشد، چه گفته است؟ متن آیه‌های ۱۰ و ۱۱ سوره دخان، به این پرسش، به شرح زیر پاسخ می‌دهد.

فَارْقَبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ ﴿۱۰﴾ بَغَشْيٍ أَلَسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ

ای رسول، منتظر باش تا روزی که دود سیاهی که بسیار آشکار است در آسمان پدید آید که برای مردم عذابی دردناک خواهد بود.

«ابن کثیر»، مشهورترین مفسر قرآن در کتاب تفسیر خود از قرآن از قول حدیث نویس بزرگ «ابن عباس» نوشته است، دود سیاهی که پیش از فرا رسیدن روز قیامت فضا را پر می‌کند، یکی از رویدادهای مهم پیش از روز قیامت است. این دود، در تمام وجود افراد بیدین و منافق نفوذ می‌کند و چشم‌ها و گوش‌های آنها از آن پر می‌شود. ولی، این دود در افراد دیندار، احساس سرما به وجود می‌آورد. این دود سیاه مدت چهل روز و چهل شب در فضا خواهد ماند.<sup>۱۰۲</sup>

«ابن کثیر»، همچنین از قول «ابن مسعود» نوشته است: «افراد طایفه قریش در آغاز پذیرای اسلام نبودند، از اینرو محمد از الله درخواست کرد همانگونه که برای مردم مصر در مجرای یوسف، هفت سال قحطی مقرر کرد؛ برای افراد طایفه قریش نیز هفت سال قحطی به وجود آورد. الله، دعای محمد را پذیرش کرد و مدت یکسال در میان طایفه قریش قحطی انداخت و این امر آنچنان مردم قریش را با تنگدستی روبرو ساخت که آنها در شرف نابودی قرار گرفتند و مجبور شدند، گوشت حیوانات مرده و استخوان برای رفع گرسنگی بخورند. همچنین، افراد طایفه قریش مشاهده کردند که هاله‌ای مانند دود سیاه، فضای بین زمین و آسمان را پر کرده

<sup>103</sup> Ibn Kathir, *The Signs before the Day of Judgement*, p. 88.





است. هنگامی که افراد قریش با این بلاها روبرو شدند، ابوسفیان نزد محمد آمد و گفت: > یا محمد، تو هنگامی که به رسالت پیامبری برگزیده شدی، به ما فرمان دادی تا با یکدیگر پیوندهای دوستی و نیکو داشته باشیم، ولی اکنون بر اثر دعای تو، افراد طایفه‌ات در شُرْف نابودی قرار گرفته‌اند، بنابراین، به درگاه الله دعا کن تا این عذاب را از ما بگیرد. < سپس، ابن مسعود، آیه‌های ۱۰ تا ۱۵ سوره دخان را به شرح زیر برای مردم خواند.

آیه‌های ۱۰ و ۱۱ سوره دخان را در بالا ذکر کردیم. آیه‌های ۱۲ تا ۱۵ سوره دخان به شرح زیر می‌باشند:

رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ ﴿١٢﴾ أَن لَّهْمُ الذِّكْرَىٰ وَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُّبِينٌ ﴿١٣﴾ ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَقَالُوا مُعَاوِجَتُونَ ﴿١٤﴾ إِنَّا كَاشِفُو الْعَذَابِ قَلِيلًا إِنَّكُمْ عَائِدُونَ ﴿١٥﴾

مردم می‌گویند: «ای الله، این عذاب را از ما برگردان، زیرا ما براستی از دینداران و مسلمانان راستین هستیم.» ولی، چگونه لابه آنها می‌تواند در بارگاه الهی مورد پذیرش قرار بگیرد، زیرا هر اندازه که پیش از آن محمد از این نشانه‌ها و رویدادها برایشان سخن می‌گفت، آنها پاسخ می‌دادند: «این مرد دیوانه و جن‌زده شده و قرآن را به او آموخته‌اند.» البته، برای زمان اندکی ما آن عذاب را برمی‌داریم، ولی بازهم آنها به کفر خود باز می‌گردند.

«ابن کثیر»<sup>۱۰۴</sup> ادامه می‌دهد: «ابن مسعود پرسش کرد: > آیا هنگامی که این افراد به کفر خود باز می‌گردند، از مجازات شدن در دنیای بعد آزاد خواهند شد؟» پاسخ این پرسش را آیه ۱۶ سوره دخان به شرح زیر داده است:

يَوْمَ نَبْطِئُ الشَّجَرَةَ الْكُبْرَىٰ إِنَّا مُنْقِمُونَ

آنروز بزرگ ما آنها را به سختی خواهیم انداخت و از آنها انتقام خواهیم کشید. و آیه ۷۷ سوره فرقان در این باره می‌گوید: ...

<sup>104</sup> *ibid.*



فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا

شما کافران آیات الله را انکار کردید و به مجازات آن گرفتار خواهید شد .  
 صحیح البخاری در کتاب حدیث‌های خود ذکر کرده است که  
 پیش از روز قیامت، آتشی نیز از جهت عدن (یمن) منفجر خواهد  
 شد و مردم را به یک سو خواهد راند و در یک نقطه گرد خواهد  
 آورد و هر کسی که در برابر آن آتش مقاومت کند و به جهتی که  
 آتش او را می‌راند، حرکت نکند و یا از دیگران عقب بماند،  
 بوسیله شعله‌های آتش بلعیده خواهد شد .

### بازنمود

آنچه که در مطالب این فصل گفته شد، برگردان فارسی و تفسیر آیه‌های  
 ۱۰ تا ۱۶ سوره دخان کتاب قرآن به‌نوشته مشهورترین حدیث‌نویسان تازی  
 است که نام آنها برده شد . آیا حتی یک کودک عقب‌افتاده می‌تواند،  
 خریدار چنین بیهوده‌گویی‌های خردآزار باشد؟ شاید پاسخ این باشد که  
 اگر یک کودک عقب‌افتاده نتواند این افسانه‌های خردآزار را باور کند، ولی  
 بدون تردید آن شهروندهای گران‌ارج تبریزی که باور داشتند، پسر میرفتح  
 می‌تواند با برکت تقدس آخوندی خود شهر را از بلای مرگ‌آور و با نجات  
 دهد، نه تنها این افسانه‌ها را باور می‌کنند، بلکه آنها را در ژرفای سینه  
 خود به‌عنوان اصول مقدس می‌سپارند، زیرا دریچه خرد و درایت خود را  
 بروی آنچه که به ایمان دینی آنها وابستگی دارد، قفل کرده‌اند .

تردید نیست، در زمانی که محمد بن عبدالله، ۲۳ سال زندگی ریاکارانه،  
 ناجوانمردانه و تبهکارانه‌اش را پشت سر گذاشت، اسلام آنچنان که باید و  
 شاید جایی در دنیا باز نکرده بود و هر گاه به سبب خونریزی‌های ابوبکر و  
 عمر نبود، اسلام با محمد به گور رفته بود؛ ولی افرادی مانند ابوبکر، عمر  
 و سایر رهبران خونخوار اسلام و فقها و حدیث‌نویسان مزدوری مانند  
 غزالی، ابن کثیر، صحیح مسلم صحیح البخاری، مجلسی و غیره بودند که

برای پیشبرد سوده‌های شخصی خود، این کیش بیهوده و ناانسانی را بزرگ کردند و از آن اسلام خرافاتی امروز را به وجود آوردند. نوشتارهای تاریخی آشکارا می‌گویند، گروه نخست، این کار را با خونریزی‌های وحشیانه و گروه دوم، با افسانه‌سرایی انجام دادند.

نویسنده این کتاب، تاریخ طبری، ابن هشام، کتاب‌الآغانی، تاریخ فخری، زمخسری و سایر کتاب‌های مهم تاریخ اسلام را از ابتدا تا انتها خوانده‌ام، نکته‌ای که «ابن کثیر» در شرح بالا در باره قحطی در مکه ذکر کرده، در هیچیک از کتاب‌های تاریخ تازی و غیر تازی ندیده‌ام. مردم قریش در مدت ۲۳ سالی که محمد به پیامبرشاهی، قتل و غارت و راهزنی اشتغال داشت، هیچگاه به قحطی دچار نشدند و در هیچ زمانی دود سیاهی فضای مکه را در تمام درازای تاریخ پر نکرده است. این افسانه‌های بیهوده و بی‌پایه را نخست خود محمد به وجود آورد تا تازی‌ها را با نیرنگ و فریب به وحشت بیندازد و آنها را دور خود جمع کند و سپس، گروهی ملأها، شیخ‌های مفتخوار و انگلی اجتماع برای سود شخصی خود، این افسانه‌ها را سر هم کردند و ما امروز آنها را اصول دین و ایمان خود قرار داده و حاضر نیستیم، خرد و شرف انسانی خود را از بند این بیهوده‌گوئی‌های گروهی افراد خودخواه، جاه‌طلب، حيله‌گر و انسان‌ستیز نجات دهیم.





## فصل نهم

# جنگ با رومی‌ها

مذهب، دختر ترس و امید است که به افراد نادان، نادانسته‌ها را آموزش می‌دهد.

Ambrose Bierce

بر پایه گفته‌های تکراری محمد و حدیث‌هایی که از سوی حدیث‌نویسان اسلامی پی در پی ذکر شده است، یکی از نشانه‌های فرا رسیدن روز قیامت جنگ با رومی‌ها می‌باشد. پیش از اینکه ما اینهمه پریشان‌گویی‌هایی را که از مغزهای تبهکارانه گروهی افراد پشت‌هم‌انداز و فریگر تراوش کرده و به‌هذیان‌ها و اوهام نابجا و نادرست افراد بیمار شباهتی کامل دارد، ارزشیابی کنیم، بی‌مناسبت نیست، به حدیث‌های اسلامی در این باره که بیشتر آنها از حدیث‌های «ابن کثیر» برداشت شده، نگاهی بیفکنیم.

«ابن کثیر»<sup>۱۰۵</sup> از قول صحیح البخاری نوشته است، یکی از نشانه‌های روز قیامت جنگ با رومی‌هاست. مسلمانان با رومی‌ها در جنگی درگیر خواهند شد و آنها را شکست خواهند داد و قسطنطنیه را تسخیر خواهند کرد. پس از این رویداد، دجال ظهور خواهد کرد و آنگاه عیسی پسر مریم از آسمان به زمین فرود خواهد آمد و در هنگام نماز بامداد، در مناره سفیدی در خاور شهر دمشق ظاهر خواهد شد.

<sup>105</sup> Ibn Kathir, *The Signs before the Day of Judgement*, p. 36.

«ذو مخمر» از قول محمد بن عبدالله روایت کرده است که او گفت: «شما با رومی‌ها یک پیمان صلح می‌بندید و به اتفاق آنها به دشمنی در آنسوی مرزهای روم حمله می‌کنید و آن کشور را شکست می‌دهید و غنائم بسیاری به دست می‌آورید. سپس، شما در چراگاهی که در روی یک تپه قرار دارد، خیمه می‌زنید. آنگاه، یک رومی در آنجا صلیبی برخواهد افراشت و خواهد گفت: < زنده باد صلیب مسیح >. در این زمان، یکی از مسلمانان به سوی او خواهد رفت و ویرا خواهد کشت. در نتیجه این رویداد، رومی‌ها پیمان خود را با شما خواهند شکست و بین شما و آنها جنگ روی خواهد داد. آنها لشگری برای رویارویی با شما گرد خواهند آورد و با ۸۰ پرچم که در زیر هر پرچمی ۱۰/۰۰۰ نفر سرباز وجود دارد، با شما نبرد خواهند کرد.» (احمد بن حنبل، ابوداود، ابن ماجه)<sup>۱۰۶</sup>

«یاسر بن جابر» گفته است: «زمانی طوفان سرخی در شهر کوفه به وجود آمد. مردی نزد عبدالله بن مسعود آمد و از او پرسش کرد، آیا روز قیامت آغاز شده است؟ عبدالله بن مسعود پاسخ داد، روز قیامت فرا نخواهد رسید، مگر زمانی که مردم از تقسیم میراث خود سرباز می‌زنند و غنائم نیز برای آنها ارزش خود را از دست خواهد داد. سپس، در حالیکه به سمت سوریه اشاره می‌کرد، ادامه داد، یکی از دشمنان مسلمانان بر ضد مسلمانان و مسلمانان بر ضد او به گردآوری سرباز مشغول خواهند شد. من از او پرسش کردم، آیا منظورش از چنین دشمنی رومی‌ها هستند؟ او به پرسش من پاسخ مثبت داد و افزود، سرانجام، بین دو طرف جنگ سختی روی خواهد داد. مسلمانان به بهای مرگ خود در جنگ یاد شده، نبرد خواهند کرد و بدون پیروزی از میدان جنگ باز نخواهند گشت. تنها تاریکی شب است که جنگ را متوقف خواهد کرد. هر دو طرف

<sup>106</sup>Ahmad Ibn Hanbal, *Musnad*, 9104; Abu Dawud, *Kitab al-Malahim* (Hadith 4271), 11/397/399.; Ibn Majah, *Kitab al-Fitan* (Hadith 4089), 2/1369.



جنگ کشته‌های زیادی خواهند داد و بدون پیروزی از میدان جنگ بازگشت می‌کنند. در روز چهارم جنگ، مسلمانان به میدان جنگ باز می‌گردند و الله به آنها کمک خواهد کرد تا دشمن را تار و مار کنند. جنگ بین مسلمانان و رومی‌ها به اندازه‌ای شدید و بدون پیشینه خواهد بود که هرگاه پرنده‌ای از میدان جنگ گذر کند، نخواهد توانست جان سالم به در ببرد. در نتیجه این جنگ از یک خانواده یکصد نفری تنها یک نفر زنده خواهد ماند. بدین ترتیب، هیچکس نخواهد توانست از غنائم بهره ببرد و یا اینکه به تقسیم میراث خود پردازد. در گرما گرم این جنگ شدید بلای دیگری روی خواهد داد. بدین شرح که فریاد وحشتناکی شنیده خواهد شد و به دنبال آن، دجال ظهور خواهد کرد و فرزندان شما را در ترس و وحشت فرو خواهد برد. آنها هر چه که در دست دارند، می‌اندازند و ده نفر اسب سوار برای رویارویی با دجال، تدارک می‌بینند. محمد گفته است، او نام این ده نفر اسب سوار و نام پدران آنها و رنگ اسب‌های آنها را نیز می‌داند. این ده نفر، در آن روز، بهترین اسب سواران روی زمین هستند.» (احمد بن حنبل، صحیح مسلم)<sup>۱۰۷</sup>

«ابوهریره» از قول محمد روایت کرده است که او گفت: «پیش از فرا رسیدن روز قیامت، رومی‌ها در <الاعمش> و یا <دبیق> خیمه می‌زنند. در این هنگام، ارتشی که از بهترین سربازان روی زمین در آن زمان تشکیل شده است، از مدینه خواهد آمد و با آنها روبرو خواهد شد. هنگامی که ارتش مسلمانان آرایش جنگی می‌گیرند، رومی‌ها می‌گویند: <بین ما و افرادی که از ارتش ما اسیر گرفتند، نایستید و بگذارید ما با آنها نبرد کنیم.> مسلمانان پاسخ می‌دهند: <این کار امکان ندارد. به‌الله سوگند می‌خوریم که ما هیچگاه از شما و برادرانمان دور نخواهیم شد.> سپس، بین دو طرف جنگ در خواهد گرفت. یک سوّم ارتش مسلمانان فرار خواهند کرد که الله آنها را هیچگاه نخواهد بخشید و یک سوّم کشته

<sup>107</sup>Sahih Muslim, *Kitab al-Fitan*, 8/177, 178; Ahmad Ibn Hanbal, *Musnad*, 9104.





خواهند شد که در نظر الله از بهترین شهدا به شمار خواهند رفت. یک سؤم باقیمانده از ارتش مسلمانان به جنگ ادامه می دهند و پیروز می شوند و قسطنطنیه را تسخیر خواهند کرد. این افراد هیچگاه بوسیله الله مورد آزمایش قرار نخواهند گرفت و هیچ عذاب و یا بلائی بر آنها وارد نخواهد شد. هنگامی که سربازان پیروز اسلام، شمشیرهای خود را به درخت های زیتون آویزان می کنند و سرگرم تقسیم غنائم بین خود می شوند، شیطان فریاد می زند: > دجال وارد خانه های شما شده و جای شما را در خانواده هایتان پر کرده است. < سربازان اسلام با شتاب به سوی خانه های خود می روند ولی مشاهده می کنند که سخنان شیطان دروغ بوده است. هنگامی که آنها وارد سوریه می شوند، دجال ظهور می کند و در هنگام نماز، عیسی پسر مریم از آسمان به زمین فرود می آید و نماز را پیشوائی می نماید. هنگامی که دشمن الله، (یعنی دجال)، عیسی را مشاهده می کند، مانند نمکی که در آب بیفتد، به نابودی می گراید و سرانجام، الله جانش را خواهد گرفت.» (صحیح مسلم)<sup>۱۰۸</sup>

محمد گفته است: «روز قیامت زمانی فرا خواهد رسید که پیش از آن

مسلمان ها موفق شده اند، مرزهای جغرافیائی خود را تا Bula گسترش دهند.» سپس، محمد رو به علی می کند و به او می گوید: «تو یکی از افرادی هستی که در برابر رومی ها جنگ خواهی کرد، ولی مردم حجاز که از بهترین مسلمان ها هستند با گفتن تسبیح (سبحان الله) و تکبیر (الله اکبر)، قسطنطنیه را تسخیر خواهند کرد و غنائم زیادی که تا آن زمان بدون پیشینه است، بهره آنها خواهد شد. پس از پایان جنگ، مسلمانان با سپرهایشان غنائم را بین یکدیگر بخش خواهند کرد. در این هنگام، فردی خواهد آمد و خواهد گفت، دجال در سرزمین شما ظهور کرده است، ولی این گفته، دروغی بیش نخواهد بود. آنهایی که گفته این فرد را پذیرش می کنند و کسانی که آنها را نادیده می گیرند، هر دو گروه تأسف

<sup>108</sup> Sahih Muslim, Kitab al-Fitan, 8/175, 176.

خواهند خورد.» (ابن ماجه)<sup>۱۰۹</sup>

«نافع بن عتبّه» از قول محمد روایت کرده است که او گفت: «شما به شهرهای گوناگون عربستان حمله و آنها را تسخیر خواهید کرد. سپس، به ایران و روم حمله می‌کنید و اللّٰه شما را کمک خواهد کرد تا آنها را اشغال کنید و آنگاه با کمک اللّٰه، دجال را نیز از پای درخواهید آورد.» (مسلم صحیح)<sup>۱۱۰</sup>

«مصطفیٰ القریشی» زمانی به «عمر بن العاص» گفت: «من از محمد شنیدم که گفت: > روز قیامت، زمانی به وقوع خواهد پیوست که رومی‌ها در اکثریت باشند.< عمروالعاص به القریشی، اظهار داشت: > آنچه که تو می‌گوئی حقیقت دارد، زیرا رومی‌ها دارای چهار فروزه نیکو هستند. نخست اینکه، آنها بیش از سایر ملت‌ها می‌توانند، هر بلا و عذابی را تحمل کنند. دوم اینکه، رومی‌ها به آسانی هر بلائی را پشت سر می‌گذارند. سوم اینکه پس از اینکه بلاها را پشت سر گذاشتند، بیدرنگ به جنگ باز می‌گردند. چهارم اینکه، بیش از سایر ملت‌ها به افراد تهیدست، ناتوان و یتیم کمک می‌کنند. آنها فروزه پنجمی نیز دارند که بسیار نیکو و شایسته بوده و عبارت از اینست که اجازه نمی‌دهند، پادشاهان نسبت به آنها ستمگری کنند.»<sup>۱۱۱</sup>

«الحیثمی» و ابن ماجه، حدیث بالا را از قول محمد تکرار کرده و افزوده‌اند، مسلمانان آگاهی پیدا می‌کنند که دجال در «ایلیا» ظهور کرده و بر آن می‌شوند که به آن شهر بروند تا اگر دجال در آن شهر وجود دارد، او را از بین بردارند و اگر خبر ظهور او دروغ بوده، به شهر و خانواده خود بازگشت کنند.<sup>۱۱۲</sup>

<sup>109</sup> Ibn Majah, *Kitab al-Fitan* (Hadith 4094), 2-1370.

<sup>110</sup> Sahih Muslim, *Kitab al-Fitan Wa Ashrat al-Sa'ah*, 8-178; Ibn Majah, *Bab al-Malahim* (Hadith 40910), 2-1380.

<sup>111</sup> Sahih Muslim, *Kitab al-Fitan*, 8/176.

<sup>112</sup> Al-Haythami, *Majma' al-awa'id*, Ibn Majah, 7/248.

«معاذ بن جَبَّار» از قول محمد بن عبدالله روایت کرده است که او گفت: «پس از انهدام یثرب (مدینه) در جریان فرا رسیدن روز قیامت، جنگ سختی روی خواهد داد و در نتیجه آن بیت المقدس در اورشلیم ویران خواهد شد. پس از آن قسطنطنیه به دست مسلمانان خواهد افتاد و آنگاه دَجَّال ظهور خواهد کرد.» سپس، محمد دستش را روی شانه یکی از حاضرین گذاشت و ادامه داد: «حقیقت رویداد این اتفاقات به همان اندازه واقعیت دارد که اکنون من و تو در این دنیا وجود داریم و با یکدیگر سخن می‌گوئیم.»<sup>۱۱۳</sup>

شهر مدینه، به‌گونه کامل پیش از ظهور دَجَّال ویران نخواهد شد، ولی سایر حدیث‌های معتبر گفته‌اند، در پایان کار منهدم خواهد شد. دلیل انهدام شهر مدینه، ویران شدن بیت المقدس در اورشلیم است. دَجَّال کوشش می‌کند وارد مدینه شود، ولی گروهی از فرشتگانی که شمشیرهای برهنه در دست دارند، او را محاصره می‌کنند و از ورود وی به مدینه جلوگیری می‌نمایند.<sup>۱۱۴</sup>

«ابوهریره» از قول محمد روایت کرده است که شهر مدینه پیوسته از هر بلا و مصیبتی در امان خواهد بود و نه دَجَّال می‌تواند به آن شهر گام گذارد و نه اینکه فتنه دیگری قادر است در آن نفوذ کند. (صحیح البخاری)<sup>۱۱۵</sup>

«مشکات المصابیح» می‌نویسد، پیش از فرا رسیدن روز قیامت، هفتاد هزار نفر از فرزندان اسحاق، در جنگی با یونانی‌ها و رومی‌ها درگیر خواهند شد و هرچه تلاش می‌کنند به‌زور اسلحه بر دشمن پیروز شوند، این کار ممکن نمی‌شود تا اینکه آنها فریادهای لَإِلَهَ إِلَّا اللَّهُ و اللَّهُ أَكْبَرُ سر

<sup>113</sup> Ibn Kathir, *The Signs before the Day of Judgement*, p. 39.

<sup>114</sup> Abu Dawud, *Kitab al-Malahim* (Hadith 4273), 11/400, 401.

<sup>115</sup> Sahih al-Bukhari, *Kitab al-Fitan*, 9/76.



می دهند. با بلند شدن این فریادها، ناگهان دیوارهای قسطنطنیه فرو می ریزد و مسلمانان بر دشمن پیروز می شوند. پس از آن، مسلمانان پیروز با شادی مشغول تقسیم کردن غنیمت های جنگ بین خود می شوند، ولی ناگهان خبر ظهور دجال به آنها می رسد و از اینرو، آنها غنیمت های جنگ را ترک می کنند و به شهرهای خود باز می گردند.<sup>۱۱۶</sup>

### بازنم بود

روزی نویسنده این کتاب با راه آهن از شهر واشینگتن، دی، سی، به مقصد نیویورک در حرکت بودم. در میانه های راه ترن در ایستگاه شهر بالتیمور برای پیاده و سوار کردن مسافران خود توقف کرد. یکی از مسافرانی که وارد ترن شد، به سوی صندلی خالی کنار من آمد و بدون اینکه درودی بگوید، از من پرسش کرد: «آیا این صندلی آزاد است و یا کسی روی آن می نشیند؟» من نخست به او درود گفتم و سپس پاسخ دادم که آن صندلی آزاد است و او می تواند از آن استفاده کند. او یک چمدان و یک کیف بزرگ با خود حمل می کرد. چمدانش را در قفسه بالای صندلی ها جای داد و در کنار من نشست. به نظر می رسید که او باید سال های پایان دهه شصت سالگی و یا سال های آغاز دهه هفتاد سالگی اش را بگذراند. من سرم را روی کتابی که پیش از آمدن او مشغول خواندنش بودم، انداختم و برای چند لحظه در پهنه مغزم در باره همنشین مسافرت خود به اندیشه فرو رفتم.

چهره این مرد و لهجه اش نشان می داد که او امریکائی نیست و من از چند جمله ای که با او سخن دادوستد کردم، گمان بردم که او باید عرب باشد. پس از چند لحظه او یک جعبه شوکولات از جیبش بیرون آورد و پیش از اینکه خود از آن استفاده کند، به من تعارف کرد. من از اینکه شوکولات نمی خورم، پوزشخواهی کردم. این عمل او آغازگر گفت و شنود بین من و او شد. از من پرسش کرد، آیا در حال یک مسافرت تفریحی

<sup>116</sup> Al-Baghavi (Al-Farra'), Mishkat Al-Masabih, 4 vol., trans. James Robson, vol. 3, book 26 (Lahore, Kashmiri Bazar, 1964).





هستم و یا اینکه این مسافرت با شغلم وابستگی دارد؟ من به پرسش او پاسخ دادم و در ادامه گفت و شنود، او توضیح داد که شهروند کشور مصر می باشد و در دانشگاه الازهر در قاهره به تدریس تاریخ اسلام اشتغال دارد. چون سال جاری با مرخصی سالیانه دانشگاهی او (Sabbatical year) همزمان است، از اینرو، او هم برای دیدار فرزندش که در دانشگاه «جورج تاون» در شهر واشینگتن، دی، سی، به تحصیل اشتغال دارد و هم برادرش که در شهر بالتیمور بسر می برد و نیز برخی پژوهش های علمی و دانشگاهی به امریکا آمده است. اکنون، پس از دیدار فرزند و گذراندن مدتی چند با برادرش، در پایان مدت اقامت ششماهه اش در امریکا عازم نیویورک است تا از آنجا به کشورش بازگشت کند.

من از اینکه با یک استاد دانشگاه، آنهم در رشته تاریخ اسلام، فرصت گفت و شنود پیدا کرده بودم، براستی بیش از اینکه شادی همنشینی با یک بانوی زیبا بهره ام، می شد، احساس خوش زمانی کردم و در حالیکه برایش شرح دادم که من هم در امریکا به تدریس اشتغال دارم و از مخالفان سرسخت حکومت ملّاتی در ایران هستم، از وی پرسش کردم: «با توجه به دانش گسترده ای که شما در جایگاه یک استاد تاریخ اسلام دارید، عقیده تان در باره اسلامی که آخوندهای شیعه گری در ایران پیاده کرده اند، چیست؟» او، پاسخ داد: «آنها گروهی ملّای فرصت طلب هستند که اسلام را وسیله و بهانه فرمانروائی بر آن کشور قرار داده اند، ولی در حقیقت اسلامی که آنها خود را نماینده آن می دانند با اسلام راستین بسیار تفاوت دارد.» سپس، عقیده او را در باره یگانگی دین و حکومت پرسش کردم. پاسخ داد، او به آنچه که در قرآن آمده عقیده و ایمان دارد و با آنچه که در دنیا به نام اسلام انجام می شود و با قرآن برابری ندارد، مخالف است.

از او پرسش کردم: «آیا در قرآن دین و حکومت با یکدیگر ترکیب شده و یا اینکه از یکدیگر جدا به شمار رفته اند؟» پاسخ داد: «خود



شما می دانید که حکومت و دین در اسلام دو روی یک سکه بوده و نهاد این دین جدائی آنها را از یکدیگر اجازه نخواهد داد.»

پرسش کردم: «آیا به عقیده شما که دانشمند تاریخ اسلام و استاد این رشته هستید، دیدمان یکی بودن دین و سیاست با اصول حقوق بشر و علوم سیاسی جهان امروز سازگاری دارد؟» پاسخ داد: «این موضوع به فرهنگ و شناسه ملت ها و چگونگی ژئوپلیتیک مناطق گوناگون دنیا بستگی دارد. از < سولون > قانونگزار شهیر یونانی سده ششم پیش از میلاد پرسش کردند: < بهترین نوع از انواع گوناگون حکومت های جهان کدام است؟ > پاسخ داد: < نخست به من بگوئید برای چه ملت و چه زمانی تا بتوانم به شما پاسخ بدهم. > بدیهی است که اگر فرض کنیم، مردم فنلاند، زمانی بخواهند به اسلام گردن نهند، نمی توان حکومت را آنچنان که در کشور افغانستان با دین ترکیب و یکی شده به آنها تحمیل کرد.»

از چند پرسش و پاسخ یاد شده در بالا درک کردم که گویا دستیابی به علم و دانش در چگونگی اندیشه گری این پرفسور دانشگاه یک کشور اسلامی اثری به جای نگذاشته و او باید از مسلمانان جزمی و بنیادگرا باشد. آنگاه از او پرسش کردم، آیا عقیده اش در باره مجازات هائی که در قرآن آمده، از قبیل بریدن دست و پا و مقررات قصاص، چند زنی و آنهمه سخنانی که قرآن در باره دانش ستاره شناسی گفته و همه آنها بوسیله دانش پیشرفته امروز مردود شده اند، چیست؟ بدون اینکه به این پرسش پاسخی بدهد، پرسش کرد: «آیا شما مسلمان هستید؟» پاسخ دادم: «من در جایگاه یک فرد انسانگرایی که عقیده به جدائی دین از سیاست و حکومت (human secularist) دارد، بر این باورم که بشر بوسیله دین نمی تواند انسان شود، ولی بوسیله انسانیت می تواند دیندار و مذهبی باشد. وانگهی، من یک فرد henotheist هستم و سرانجام، اینکه به این گفته ویکتور هوگو باور دارم که می گوید، کسی که علم و هنر دارد، مذهب هم خواهد





داشت، ولی بگذارید کسی که هیچیک از این دو را ندارد مذهبی باشد.»  
 در حالیکه او کوشش می‌کرد، خونسردی خود را نگهداری کند و  
 دانشمندانوار با من برخورد نماید، با لبخندی که از رنجش درونی‌اش  
 بی‌نشان نبود، اظهار داشت: «بنابراین، شما بهتر است خود را نوآور  
 مکتب جدیدی در الهیات و متافیزیک بدانید.»

به او گفتم، هرگاه وی بتواند با آزاداندیشی و بدون اینکه اجازه دهد،  
 موضوع بحث، احساسات دینی‌اش را برانگیزد و یا سبب رنجش او شود،  
 ما می‌توانیم در این راستا گفت و شنود پویا و سازنده‌ای با یکدیگر داشته  
 باشیم؛ در غیر آنصورت با غایت احترامی که برایش قائل هستم، پیشنهاد  
 می‌کنم، موضوع گفتگو و بحث را تغییر دهیم.

با شور و گرمی و فروتنی ویژه‌ای گفت، در حالیکه او یک استاد  
 دانشگاه و آموزشگراست، ولی پیوسته در پی آموختن بیشتر بوده و از  
 درگیر شدن در هر بحث منطقی و پویایی بهره و شادی برخوردار گرفت.  
 با شنیدن این موضوع، نظرش را ستایش کردم و کتابی را که زیر فرنام  
*The Signs before the Day of Judgement* (نشانه‌های پیش از فرا رسیدن  
 روز قیامت) بوسیله «ابن کثیر» نوشته شده و «هدا خطاب» آنرا به زبان  
 انگلیسی برگردان کرده، از کیف خود در آوردم و به وی اظهار داشتم: «آیا  
 شما این کتاب را خوانده‌اید؟» کتاب را از من گرفت و پس از اینکه،  
 به رو و پشت جلد آن نگاهی افکند، پاسخ داد: «هم اصل این کتاب را  
 به زبان عربی خوانده‌ام و هم اینکه به سایر نوشته‌های ابن کثیر آشنائی کامل  
 دارم.» از او پرسش کردم: «آیا با مطالبی که او در این کتاب نوشته،  
 موافقت دارید؟» پاسخ داد: «مطلبی در آن ندیده‌ام که بتوانم با آن  
 مخالفت ورزم.» با ادب و احترامی که باید اعتراف کنم، برآستی رشوه‌ای  
 بود که برای تشویق او به ادامه بحث، به وی پرداختم، فصل نهم آن کتاب  
 را در صفحه ۲۶ که در باره جنگ با رومی‌ها، به عنوان یکی از نشانه‌های  
 روز قیامت سخن می‌گوید، باز کردم و اظهار داشتم: «درخواست دارم



به مطالب این فصل در باره جنگ با رومی ها، پیش از فرا رسیدن روز قیامت، نگاه کنید و ببینید، آیا با آنچه که در این باره نوشته شده، موافقت دارید یا نه؟» پس از چند لحظه که رویه های آنرا از نظر گذرانید، پاسخ داد: «در پیش به شما گفتم که من اصل این کتاب را به زبان عربی خوانده ام.» پرسش کردم: «و آیا با مطالب آن موافقت دارید؟»

لحظه ای سکوت کرد و سپس در حالیکه تلاش می کرد با یک لبخند ساختگی، نفرت خود را از پرسش من پوشاند، به جای پاسخ مستقیم به پرسشم، مطلبی بر زبان آورد که امروز بین برخی از روشنفکران و یا به اصطلاح، ایرانیان ملی مذهبی، به شکل یک گفته کلیشه ای درآمده است. بدین شرح که او اظهار داشت: «من فکر می کنم شما به سبب آزدگی از روش حکومت ملایانی که بر کشورتان فرمانروائی می کنند، اسلام را با روش حکومتی آنها اشتباه کرده و فکر می کنید، آنها اصول و احکام اسلام راستین را اجرا می کنند و به گفته دیگر، گویا شما اسلام را در روش و کردار حکومتی ملایان در کشورتان می بینید. در حالیکه، حقیقت چنین نیست و شما کمتر یک کشور مسلمان و یا یک فقیه اسلامی را می توانید پیدا کنید که با شیوه حکومتی این افراد در ایران موافق باشد.»

پاسخ دادم «جناب پرفسور با کمال فروتنی درخواست دارم، مهر ورزیده، شهروندی ارادتمند و وجود ملایان در ایران و غیره را فراموش کرده و اگرچه هر واژه و جمله ای از این کتاب برای من جای بحث و گفتگو دارد، ولی اجازه فرمائید، تنها درباره درونمایه فصل نهم آن با یکدیگر گفتگو کنیم.» پرسش کرد: «شما در باره کدامیک از مطالب آن اشکال دارید؟»

پاسخ دادم: «درباره تمام مطالب آن؛ ولی با اجازه شما، به چند مورد آن اشاره می کنم.» و ادامه دادم: «مطالب این کتاب می گوید، پیش از فرا رسیدن روز قیامت، مسلمان ها و رومی ها در جنگی درگیر می شوند؛



عیسی مسیح از مناره سفیدی در دمشق ظهور می کند؛ رومی ها در جریان جنگ، در چراگاهی خیمه می زنند؛ دجال ظهور می کند؛ مسلمانان از غنیمت های جنگ صرف نظر می کنند؛ ده اسب سوار به دجال حمله می کنند؛ عیسی مسیح دجال را می کشد؛ بیت المقدس در اورشلیم ویران می شود و سرانجام، مسلمانان با شعارهای لا اله الا الله و الله اکبر بر رومی ها پیروز می شوند و قسطنطنیه را تسخیر می کنند. به عقیده شما در دنیای امروز ما که به سوی جهانی شدن پیش می رود، آیا کشورهای روم و یا قسطنطنیه ای در دنیا وجود دارند؟ آیا به فرض ایجاد جنگ بین دو کشور، در شرایط جهان امروز، خیمه زدن نیروهای جنگی در چراگاه مفهومی دارد؟ آیا خرد انسان می تواند باور کند، موجودی به نام دجال ظهور کند و بر الاغی سوار باشد که بین دو گوش او ۲۵ متر فاصله باشد؟ آیا فکر نمی کنید که اینهمه افسانه های خردآزار، فرآورده مغزهای یک فرهنگ بیابانی ۱۴۰۰ سال پیش که ملت و کشور شما را نیز قربانی سوده های قومی خود کردند، باشد؟»

در حالیکه، پرفسور در تمام مدتی که من این سخنان را ادا می کردم با لبخند ساختگی اش که بدون تردید، نفرتی روانفرسا، زیرینای آنرا پر کرده بود، خیره به من نگاه می کرد، به سخن آمد و اظهار داشت: «مطالبی که شما به آنها اشاره کردید، همه حدیث هستند و من در آغاز به شما گفتم، من تنها به آنچه که در قرآن آمده است، عقیده دارم. این گفته ها همه حدیث اند و به قرآن وابستگی ندارند.»

اظهار داشتم: «بسیار خوب، پس اجازه بدهید، به مطالب قرآن پردازیم. مگر قرآن در آیه ۸۲ سوره نمل، نمی گوید که پیش از فرا رسیدن روز قیامت، حیوان هیولاییکری به نام «دابه الارض» از ژرفای زمین ظهور خواهد کرد؟ آیا آیه های ۱۰ و ۱۱ سوره دخان قرآن نمی گویند که پیش از فرا رسیدن روز قیامت، دود سیاهی فضا را پر خواهد نمود؟ آیا مگر نه اینست که مفسرین مشهور قرآن، آیه ۱۵۸ سوره انعام را طلوع





خورشید از مغرب که یکی از نشانه‌های روز قیامت است، تفسیر کرده‌اند؟ و آیا آیه‌های ۹۲ تا ۹۸ سوره کهف، آشکارا از ظهور یا جوج و مأجوج، پیش از فرا رسیدن روز قیامت سخن نمی‌گویند؟ در حال حاضر از بحث درباره سایر مطالب قرآن چشم می‌پوشیم، ولی درباره متون آشکار این آیه‌ها در قرآن چه می‌فرمائید؟»

پرسشهای من آنچنان احساسات شرطی شده آقای پرفسور را برانگیخته بود که دیگر از آن لبخند ساختگی نیز در چهره‌اش نشانی دیده نمی‌شد؛ بلکه کوئی با نگاه‌های نفرت آلوده‌اش، می‌خواست، زبان و مغزی را که به آفرینش و ادای این سخنان می‌پردازد، از ریشه درآورد. در حالیکه با ناشکیبائی در شنیدن پاسخ او سکوت کرده بودم، پس از چند لحظه با صدای خلجان‌آوری که حاکی از جابجائی احساسات کوفته شده‌اش بود، آب پاکی را روی دست‌هایم ریخت و پاسخ داد: «اگر کسی خود را مسلمان می‌داند و به اسلام اعتقاد دارد، باید همه این مطالب را نیز پذیرا باشد، زیرا هیچ دینی به پیروانش اجازه نمی‌دهد، نسبت به اصول و احکام آن، ایمان مشروط داشته باشد و هرگاه فردی بخواهد، اصول و آموزش‌ها و دستورهای دینی‌اش را زیر پرسش ببرد، بهتر است نخست از ادعای پیروی از آن دین دست بردارد.»

به او گفتم: «جناب پرفسور، امیدوارم این سخن من برای شما اهانت آور نباشد، ولی پاسخی که شما به من دادید، گفته‌ای است که از مغز و زبان مردم عادی درمی‌آید، در حالیکه من از شما که جایگاه والائی در علم و دانش و به قول خودتان آموزشگری دارید، انتظار داشتم، پاسخ خردگرایانه‌تری بشنوم. چگونه من می‌توانم، هم خود را دارای خرد، درایت و منطق بدانم و هم پذیرای این عقیده باشم که برپایه گفته قرآن، پیش از روز قیامت، حیوانی از درون زمین سر به درمی‌آورد که قدش سی متر بوده و دارای دو شاخ است که بین آنها شش کیلومتر فاصله می‌باشد و یا خورشید از مغرب طلوع می‌کند و غیره و غیره...؟»



خورشید از مغرب که یکی از نشانه‌های روز قیامت است، تفسیر کرده‌اند؟ و آیا آیه‌های ۹۲ تا ۹۸ سوره کهف، آشکارا از ظهور یاجوج و ماجوج، پیش از فرا رسیدن روز قیامت سخن نمی‌گویند؟ در حال حاضر از بحث درباره سایر مطالب قرآن چشم می‌پوشیم، ولی درباره متون آشکار این آیه‌ها در قرآن چه می‌فرمائید؟»

پرسشهای من آنچنان احساسات شرطی شده آقای پرفسور را برانگیخته بود که دیگر از آن لبخند ساختگی نیز در چهره‌اش نشانی دیده نمی‌شد؛ بلکه کوئی با نگاه‌های نفرت آلوده‌اش، می‌خواست، زبان و مغزی را که به آفرینش و ادای این سخنان می‌پردازد، از ریشه درآورد. در حالیکه با ناشکیبائی در شنیدن پاسخ او سکوت کرده بودم، پس از چند لحظه با صدای خلجان‌آوری که حاکی از جابجائی احساسات کوفته شده‌اش بود، آب پاکی را روی دست‌هایم ریخت و پاسخ داد: «اگر کسی خود را مسلمان می‌داند و به اسلام اعتقاد دارد، باید همه این مطالب را نیز پذیرا باشد، زیرا هیچ دینی به پیروانش اجازه نمی‌دهد، نسبت به اصول و احکام آن، ایمان مشروط داشته باشد و هرگاه فردی بخواهد، اصول و آموزش‌ها و دستورهای دینی‌اش را زیر پرسش ببرد، بهتر است نخست از ادعای پیروی از آن دین دست بردارد.»

به او گفتم: «جناب پرفسور، امیدوارم این سخن من برای شما اهانت آور نباشد، ولی پاسخی که شما به من دادید، گفته‌ای است که از مغز و زبان مردم عادی درمی‌آید، در حالیکه من از شما که جایگاه والائی در علم و دانش و به قول خودتان آموزشگری دارید، انتظار داشتم، پاسخ خردگرایانه‌تری بشنوم. چگونه من می‌توانم، هم خود را دارای خرد، درایت و منطق بدانم و هم پذیرای این عقیده باشم که برپایه گفته قرآن، پیش از روز قیامت، حیوانی از درون زمین سر به درمی‌آورد که قدش سی متر بوده و دارای دو شاخ است که بین آنها شش کیلومتر فاصله می‌باشد و یا خورشید از مغرب طلوع می‌کند و غیره و غیره...؟»





پس از شنیدن مطالب بالا، لحظه‌ای با نگاه‌های خشم‌آلود در چهره‌ام خیره شد و آنکاه، به جای پاسخگوئی به پرسش‌هایم، اظهار داشت: «آیا شما سیکار می‌کشید؟» و پس از آنکه پاسخ منفی مرا شنید، گفت: «خوشا به حالتان، کاش زودتر به ایستگاه بعدی ترن برسیم تا من بتوانم میخ تازه‌ای به تابوتم بکوبم.» و سپس، بیدرنگ دو باره روزنامه‌اش را از کیفش بیرون آورد و مشغول خواندن آن شد. شاید مفهوم ناگفته آخرین سخنان پرفسور این بود که: «همانگونه که در آغاز بحث پیشنهاد کردید، بهتر است این بحث را بیندیم.» من با درک این نکته، کتابم را دوباره باز کردم و به خواندن آن ادامه دادم.

دقایقی بعد ترن در ایستگاه بعدی توقف کرد و پرفسور گویا برای خوراکی‌رسانی به اعتیادش، از ترن خارج شد و پیش از حرکت ترن به جایگاهش بازگشت نمود و پرسش کرد: «شما چند سال است در امریکا بسر می‌برید؟» پس از شنیدن پاسخ من، اظهار داشت: «امریکا کشور بسیار پیشرفته و آزادی است، ولی با تمام مزایاتی که این کشور دارد، من مایل نیستم در اینجا بسر برم؛ زیرا زندگی در این کشور بسیار ماشینی، مادی و غیر معنوی است.» گفتم: «ولی، این کشور دارای مزیت‌هایی است که کمتر در سایر کشورهای غربی می‌توان آنرا مشاهده کرد.» پرسش کرد: «چه مزیتی؟»

پاسخ دادم: «نخست آنکه مردم این کشور زنفیل *Xnephile* هستند و دیگر اینکه امریکا در دنیا به سرزمین فراوانی شهرت دارد و هر کسی می‌تواند در اینجا برای خود به ایجاد یک زندگی تا اندازه‌ای مرقه دست بزند و به همین سبب، برای افرادی مانند من که از زادگاه خود رانده شده‌اند، سرزمین کمال مطلوبی است.» او معنی «زنوفیل» را نمی‌دانست، برایش شرح دادم که یعنی مردم آن خارجی ستیز نیستند.

در این هنگام، ترن کم‌کم وارد ایستگاه پن (پنسیلوانیا) در خیابان ۳۴ نیویورک می‌شد. چون می‌خواستم از شدت آزدگی پرفسور بکاهم، در



پی آن بودم که به کیفیتِ گفتگویم را با او در مسیر دوستانه‌ای هدایت کنم و از اینرو، از او پرسش کردم، چه زمانی به قاهره بازگشت خواهد نمود؟ پاسخ داد: «پس از ورود به نیویورک یکسره به فرودگاه John F. Kennedy خواهد رفت و از آنجا به قاهره پرواز خواهد نمود.»

چون، نخستین باری بود که او به نیویورک می‌رفت و با اوضاع و احوال شهر آشنائی نداشت، پس از توقف ترن در ایستگاه «پن»، او را به خارج از استگاه راهنمایی کردم و ویرا به محل توقف تاکسی‌ها بردم تا بوسیله تاکسی به فرودگاه برود. هنگام جدائی کارت می‌را که به زبان انگلیسی برای خود چاپ کرده بود، به من داد و منم کارت خود را به او دادم و خوشبختانه با سپاس فراوان و شادی و دلخوشی از یکدیگر جدا شدیم.

پس از در حدود دو ماه نامه‌ای از پرفسور دریافت کردم که مرا در غایت شگفتی فرو برد. در آن نامه از جمله نوشته بود: «گوش دادن به سخنانی که تو در ترن ادا کردی، برایم بسیار رنج‌آور و دردناک بود و اگر بخواهم شرافتمندانه سخن بگویم، باید بیفزایم که سخنانی که تو در ترن بر زبان راندی، مانند تیغ بر اعصاب من نیش می‌زدند و از اینرو نفرتی ناخودآگاهانه و ناخواسته نسبت به تو در من شکل گرفت. ولی، باید اعتراف کنم که گویا در نهاد همان سخنان نیشدار و روان‌آزار، فروزه‌ای وجود داشت که با تلنگرهائی که به مغز من زد، مرا برای نخستین بار به خود آورد و سبب شد که پس از بازگشت به قاهره، بیشتر و بیشتر در باره آنها اندیشه‌گری کنم. به دنبال این اندیشه‌گری‌ها، به خواندن چند کتابی که در تمام مدت عمر از خواندن آنها دوری می‌کردم و بویژه به بررسی عمیق و دقیق مطالب، احکام و متون قرآن پرداختم و در لحظاتی که این نامه را برایت می‌نویسم، باید اعتراف کنم که از نگر باورهای دینی و اسلامی، دیگر من آن انسان پیشین نیستم. همچنین، باید این حقیقت را ناگفته نگذارم که جای نفرتی را که نسبت به تو در من ایجاد شده بود، اکنون مهر و دوستی پر کرده است. البته، هنوز نمی‌توانم بگویم، غیر



مسلمان و یا بیدین شده‌ام، ولی به قول شما، در حال کنونی به‌وادی  
Agnosticism<sup>۱۱۷</sup> پای گذاشته و براستی نمی‌دانم، بمناسبت این فراگشت  
مغزی، روانی و انسانی که در من به‌وجود آمده باید به‌تو نفرین کنم و یا  
از تو سپاسگزار باشم.»

در پایان نامه‌اش پرفسور جمله‌ای نوشته بود که از نگر روانی توّجه‌م را  
بسیار جلب کرد. او نوشته بود: «این فراگشت مغزی، دو اثر ناهمگون  
در من به‌وجود آورده است. بدین شرح که از یک سو، سبب شده است  
که از نظر درونی، من خود را یک فرد آزاد شده ببایم و احساس کنم که  
به‌یک رشد انسانی دیررس دست یافته‌ام که ای کاش، زودتر برایم رخ  
می‌داد؛ و از دگر سو، از اینکه دیگران و بویژه افراد خانواده‌ام از رویداد  
این فراگشت در زندگی من آگاه شوند، هراس دارم، زیرا می‌دانم که هرگاه  
آنها به‌این موضوع پی ببرند، مانند گذشته مرا ارزشیابی نخواهند کرد.»

در پاسخ او نوشتم: «پرفسور عزیزم، از اینکه با میل و اراده داوطلبانه  
و بررسی‌های خردگرایانه، مغزت را از زندان مثنی خرافات خرد ستیز  
آزاد ساخته‌ای به‌تو شادباش می‌گویم. و با پوزش درباره مورد دوم که  
در نامه‌ات به‌آن اشاره کرده و نوشته بودی، آگاهی دیگران از فراگشت  
فکری‌ات، سبب ایجاد نگرانی و هراس تو شده، با اجازه تو میل دارم، با  
غایت فروتنی چند جمله به‌رشته نگارش در آورم.

ما افراد بشر، بدون اینکه در صدد شناخت حقایق پدیده‌ها و  
روش‌های معمول در زندگی خود برآئیم و یا برای برترسازی آنها به‌خود  
زحمت اندیشه‌گری بدهیم؛ داوطلبانه آنچه را که از فرهنگ موروثی به‌ما  
ارث رسیده و در فرهنگ محیطی ما کاربُرد پیدا کرده، پذیرش و تا پایان  
عمر با آنها زندگی می‌کنیم. مثال بسیار ساده و بدیهی در راستای این

<sup>۱۱۷</sup> این تئوری که در سال ۱۸۰۰ بوسیله Thomas Henry Huxley، دانشمند، بیولوژیست و نویسنده  
انگلیسی نوآوری شد، حاکی است که مغز انسان توانایی ندارد، وجود خدا، دیدماتهای متافیزیکی و آنچه را  
که بیرون از دنیای ماده است، تشخیص و درک کند.





دیدمان که در باره زندگی گذشته خود من کارساز بوده آنست که چون من در زمان کودکی مشاهده می کردم، افراد مردم و از جمله پدر خودم، هنگامی که به آخوندی می رسند، به وی سلام می کنند و احترام می گذارند، من نیز این روش را از آنها برداشت کرده و هنگامی که از کنار آخوندی می گذشتم، ناخودآگاه به او سلام می کردم. ولی، هنگامی که درک کردم، این افراد مفتخور از فاسدترین گروههای اجتماع و فرنود راستین گسترش خرافات و واپسگرایی هستند، پیوسته کوشش می کردم، از آنها دوری جویم. حال، اگر من از حقیقت نهاد وجودی این افراد ناآگاه مانده بودم، هنوز هم به سبب نادانی و ناآگاهی، به این افراد احترامی بالاتر از رعایت اصول ادب و نزاکت می گذاشتم و با اجرای این روش در کمک به ارتجاع محیط زندگی و استوارسازی جایگاه فسادآور این افراد مفتخور که وجودشان سربار جامعه است، گام برمی داشتم و به گونه غیر مستقیم به ماندگی اندیشه گری خود و واپسگرایی اجتماعی که در آن بسر می برم، خدمت می کردم. بدیهی است، زمانی که من به این فراگشت مثبت فکری دست یافتم، مورد سرزنش پدر و سایر افراد قرار گرفتم و کمترین اهانتی که آنها بدینمناسبت به من روا داشتند، این بود که مرا بدون ادب خواندند.

ما ایرانی ها گفته عامیانه ای داریم که می گوید: «خواهی نشوی رسوا، همرنگ جماعت شو.» ولی، فردی که دستیابی به یک جایگاه والای انسانی را بر پیروی از روش های بی پایه و خرافاتی افراد مردم برتری بدهد و در راه رسیدن به واقع بینی و بهسازی راه و رسم زندگی پیشگام شود و از بازتاب های احتمالی و نابجای ناآگاهی های مردم خرد خفته به خود بیمی راه ندهد، نه تنها در خود احساس غرور و آرامش، آزادگی و رهائی از بندهای نادانی ها خواهد کرد، بلکه به یقین چگونگی اندیشه گری دیگران را نیز به جنبش درخواهد آورد و آنها را نیز به واقع گرایی گرایش خواهد داد. اکنون تو دوست دانشمند من، رهروی راه سپنتای خردگرایی شده و تردید ندارم شاهرهی که فروغ اندیشه های راستینت در این راستا خواهد



گشود، نه تنها سبب آزادگی و آرامش وجدانی و بهزیوی خودت خواهد شد، بلکه وجدان خفته و پیرایه‌دار دیگران را نیز حساس و بیدار خواهد نمود و در نتیجه نیروهائی را که تا کنون در راه پیروی از باورهای خرافاتی و اندیشه‌های برخاسته از احساسات دور از خرد به کار می‌گرفتی، در راستای راه‌گشائی به یک زندگی مثبت، سازنده، پویا و شکوفا کاربُرد خواهند یافت. بزرگترین مشکل افراد خرافات زده و خردباخته در زندگی آنست که باور دارند، کتاب فلسفه اندیشه‌ها و باورهای آنها را پدر و مادر و سایر افراد اجتماع برای آنها خوانده و آنها دیگر نیازی به بازخوانی آن کتاب ندارند. این افراد خرد نسبی دیگران را بدون هیچگونه ارزشیابی، چشم بسته جانشین خرد و درایت خود قرار می‌دهند و ناخودآگاهانه باور دارند که خرد و منطق دیگران از آنها والاتر بوده و از اینرو، لزومی ندارد در باره روشی که دیگران برای زندگی خود، در گذشته و یا حال پذیرش کرده‌اند، به اندیشه‌گری و خردورزی دست بزنند. بدیهی است که اگر این افراد کمی به خود آیند و کتابی را که دربردارنده اندیشه‌ها و باورهای آنهاست و پدران و مادرشان درگذشته برایشان خوانده‌اند، یکبار دیگر بخوانند؛ بدون تردید، داوری خرد و درایتشان بر آن اندیشه‌ها و باورها خطّ بطلان خواهد کشید و آنها را به خواندن کتاب دیگری رهنمون خواهد شد. تو دوست دانشور و دانش‌پژوه من، هرگاه درونمایه کتاب قرآن را نه از روی ایمان و احساس شرطی شده، بلکه برای فهم و درک آن بررسی می‌کردی، بدون تردید امروز بغیر از آنچه که باور داری، می‌اندیشیدی و ما در روزی که در ترن با هم آشنا شدیم، به جای بحث پیرامون یک رشته باورهای کهنه خرافاتی و خردستیز، می‌توانستیم به بحث پویا، آموزنده و پیشرونی دست بزنیم که ممکن بود، چگونگی اندیشه‌گری و دانائی‌های ما را در ژرفای جدیدی به جنبش درآورد و در بهزیوی، انسانگرایی و نیکفرجامی ما، کاربُردی فرجودگر داشته باشد. به هر روی، دریافت نامه‌ات، بسیار شاد و سپاسگزارم کرد و آرمان دارم، در آینده آموزنده

---

فرآورده‌های زیباتری از شکوفیدن مرواریدهای اندیشه‌های تازه و پویایت  
باشم.





## فصل دهم

# مهدی نجات دهنده

اگر خدای خوب و مهربانی در دنیا یافت شود، می توان گمان برد،  
دروغگوی نیک اندیشی در این دنیا وجود داشته که موفق به آفریدن  
چنین خدائی شده است.

مسعود انصاری

دیدمان مهدی و یا نجات دهنده‌ای که در پایان عمر دنیا پدیدار می شود و جهان ما را پس از اینکه از جور و ستم به فساد و نابودی گرائیده، پر از پاکی و دادگری می کند؛ یکی از اصول بیشتر دین‌های بزرگ را تشکیل می‌دهد. این دیدمان نیز مانند بسیاری از اصول دیگر اسلام، از سالخورده‌ترین کیش جهان ما، یعنی مزدیسنا (زرتشت) برداشت شده است. ولی، همانگونه که در جستارهای فصل‌های پیشین گفته شد، هر ملتی اصولی را که از دین زرتشت برداشت کرده، برابر فرهنگ و آداب و رسوم خود در آن تغییراتی به وجود آورده است.

در کیش زرتشت، مهدی نجات دهنده «سوشیانت» می‌باشد که برای بازگرداندن فرّ و فروغ ایزدی و نور مینوی به ایران پهلوان‌پرور پدیدار خواهد شد. پیش از پدیدار شدن «سوشیانت» یک پهلوان ایرانی به نام بهرام ورجاوند از سرزمین هندوستان به ایران خواهد شتافت و به کمک «پشوتن» پسر گشتاسب و سایر یلان پاک‌نهاد ایرانی، اژدهاک (ضحاک)

تازی را در کوه دماوند نابود خواهند کرد؛ دشمنان درستی و راستی و کیش پاک ایزدی را برخواهند انداخت و زمینه را برای پدیدار شدن «سوشیانت» و ایجاد حکومت درستی، راستی، دادگری و ایزدی هموار خواهند کرد.

«ژوزف آرتور کنت دو گوینو» (۱۸۸۱-۱۸۱۶) سیاستمدار و نویسنده فرانسوی که از سال هشتم پادشاهی ناصرالدین شاه قاجار در ایران بوده، در کتاب خود زیر فرنام سه سال در ایران، می‌نویسد، تمام زرتشتیان ایران در انتظار ظهور «سوشیانت» هستند تا پدیدار شود و ایران زمین را از کاستی و فساد نجات دهد. به همین سبب، چندی پیش یک زرتشتی پنداشته بود که «سوشیانت» ظهور کرده و در راه ورود به ایران و افغانستان می‌باشد. از اینرو، تمام دارائی‌های خود را فروخت و دوازده هزار کستی<sup>۱۱۸</sup> ساخت و شترهائی برای حمل بار کرایه کرد و بدون اینکه منتظر حرکت کاروانی به افغانستان شود با شتاب به سوی آن منطقه شتافت، ولی از آن پس کسی خبری از او نیافت. بدون تردید، راهزنان باید اموال او را روده و خودش را کشته باشند.<sup>۱۱۹</sup>

به هر روی، در قرآن بهیچوجه از ظهور نجات دهنده، (مهدی) سخن نرفته است، ولی حدیث‌های اسلامی پر است از نجات دهنده‌ای که از خانواده محمد ظهور خواهد کرد. ولی، باید توجه داشت که مهدی سنی‌ها با شیعیان به‌گونه کامل تفاوت دارد. «این کثیر» می‌نویسد، مهدی در پایان عمر جهان پدیدار خواهد شد و دنیا را پر از دادگری خواهد کرد. او یکی از خلفا و امام‌های راستین مسلمانان است، ولی باید دانست که این مهدی با شیعیان تفاوت کامل دارد. زیرا، آن مهدی که

<sup>۱۱۸</sup> «کستی» و یا «کُشی» بند سفید، باریک و بلندی است که از ۷۲ نخ پشم سفید گوسفندبافته می‌شود که هر فرد زرتشتی پس از پوشیدن سبزه که جامه پارسائی است، به‌دور کمر خود می‌بندد.

<sup>۱۱۹</sup> ژوزف آرتور دو گوینو، سه‌سال در ایران، برگردان ذبیح‌الله منصوری (تهران: انتشارات فرخی)، صفحه



شیعیان جهان از زمان درگذشت امام یازدهم خود، حسن عسکری (۲۶۰ هجری قمری / ۸۴۷ میلادی) انتظار ظهورش را دارند و ادعا می‌کنند که نامش «محمد بن الحسن العسکری» بوده و در پنج سالگی، در چاهی در سامره پنهان شده و از درون آن چاه در پایان عمر دنیا ظهور خواهد کرد، هیچ پایه و اساس واقعی و شرعی ندارد و در هیچ سند و مدرکی به آن اشاره‌ای نشده است. ولی، درستی و مشروعیت مهدی نجات دهنده‌ای که ما از او سخن می‌گوئیم، بوسیله حدیث‌های با ارزشی که از قول محمد پیامبر اسلام روایت شده، به اثبات رسیده است. «ابن کثیر» می‌افزاید، برپایه باور او و همچنین حدیث‌های معتبر، مهدی نجات دهنده، پس از ظهور عیسی مسیح، پدیدار خواهد شد.<sup>۱۲۰</sup>

پیش از اینکه به ادامه این بحث پردازیم، بی‌مناسبت نیست، چند حدیث اسلامی را درباره مهدی نجات دهنده، به شرح زیر مورد نگرش قرار دهیم.

«حجاج» از قول علی بن ابیطالب روایت می‌کند که محمد بن عبدالله گفته است: «حتی اگر یک روز به عمر دنیا باقی مانده باشد، الله در آن روز، مردی را از میان ما خواهد فرستاد تا به رواج ستمگری و بیدادگری در دنیا پایان داده و آنرا با دادگری و انصاف پر کند.» (احمد بن حنبل)<sup>۱۲۱</sup>

علی بن ابیطالب از قول محمد بن عبدالله روایت کرده است که محمد گفت: «مهدی، یکی از ما خواهد بود که از میان افراد خانواده من برگزیده خواهد شد. یکی از شب‌ها، الله به او الهام خواهد کرد و ویرا برای انجام وظیفه موفقیت آمیزش آماده خواهد نمود.» (احمد بن حنبل و ابن ماجه)<sup>۱۲۲</sup>

علی بن ابیطالب، همچنانکه به پسرش حسن نگاه می‌کرد، اظهار داشت: «محمد بن عبدالله، پیامبر الله فرزند مرا > سید < نامید. در میان فرزندان او، مردی وجود خواهد داشت که دارای نام پیامبر خواهد بود. منش او شبیه پیامبر، ولی چهره‌اش با او تفاوت خواهد داشت و در پایان

<sup>120</sup> Ibn Kathir, *The Signs before the Day of Judgement*, p. 20.

<sup>121</sup> Ahmad Hanbal, *al-Musnad*; Abu Dawud, *Kitab Awwal Al-Mahdi*.

<sup>122</sup> Ahmad al-Musnad and Ibn Majah, *Kitab al-Fitan*.



عمر دنیا ظهور و دنیا را پر از دادگری خواهد کرد.» (ابو داود)<sup>۱۲۳</sup>

«ابوداود» یک فصل از کتاب سنت خود را به موضوع مهدی ویژگی داده است. او می‌نویسد، «ترمذی» از قول «عبدالله» و «ابوهریره» نیز همان حدیث را تکرار کرده‌اند.<sup>۱۲۴</sup> «ابوسعید» نیز همان حدیث را تکرار کرده و افزوده است که محمد گفته است: «این مرد، دارای پیشانی فراخ و بینی کمائی خواهد بود و مدت هفت سال بر دنیا فرمانروائی خواهد کرد.» (ابوداود)<sup>۱۲۵</sup> «امه سلمه» نیز همان حدیث را تکرار کرده و افزوده است که محمد گفته است: «این مرد از فرزندان فاطمه خواهد بود.» (ابوداود)<sup>۱۲۶</sup>

«امه سلمه» از قول محمد روایت کرده است: «مردم پس از مرگ خلیفه با یکدیگر اختلاف پیدا می‌کنند و برابر یکدیگر قرار می‌گیرند. در این زمان، مردی از شهر مدینه به شهر مکه فرار می‌کند. مردم مکه، بر خلاف میل این مرد، او را کشان کشان به خانه کعبه می‌برند و در آنجا با او بیعت و نسبت به وی سوگند وفاداری یاد می‌کنند. مردم سوریه که از این جریان آگاه می‌شوند، ارتشی را به سوی مکه گسیل می‌دارند تا با او نبرد کند؛ ولی زمین آن ارتش را در صحرائی بین مکه و مدینه می‌بلعد. پس از این رویداد، گروهی از مردم سوریه و عراق به مکه می‌آیند و نسبت به آن شخص سوگند وفاداری یاد می‌کنند. آنگاه، مردی از طایفه قریش که مادرش وابسته به طایفه کلب می‌باشد، ظهور می‌کند و ارتشی برای نبرد با آنها به مکه گسیل می‌دارد و آنها را شکست خواهد داد. این رویداد در تاریخ <جنگ کلب> نام خواهد گرفت. غنیمت‌های این جنگ بسیار خواهد بود و هر کسی که هنگام تقسیم این غنیمت‌ها حضور نداشته باشد، ثروت زیادی از دست خواهد داد. مهدی ثروت را به گونه منصفانه بین مردم بخش خواهد کرد و برپایه سنت پیامبر، فرمانروائی خواهد نمود. سپس، این مرد بدرود زندگی خواهد گفت و مسلمانان برایش دعا خواهند کرد.»

<sup>123</sup> Abu Dawud, *Kitab al-Mahdi*.

<sup>124</sup> Al-Tirmidhi, in chapters dealing with *al-Fitan*.

<sup>125</sup> Abu Dawud, *Kitab al-Mahdi*.

<sup>126</sup> *Ibid*.





(ابوداود) ۱۲۷

علی بن ابیطالب از قول محمد بن عبدالله روایت کرده است: «مردی به نام > الحارث بن هیراث < از Transoxani با ارتشی که فرماندهی آنرا فردی به نام منصور بر عهده دارد، وارد خواهد شد. این مرد با ارتش خود، همانگونه که افراد قریش امکان فرمانروائی محمد را آماده کردند، او نیز زمینه را برای فرمانروائی خانواده محمد هموار خواهد کرد و هر مسلمان مؤمنی ناچار از فرمانبرداری از او خواهد بود.» (ابوداود)

«عبدالله بن الحارث بن جوز الزبیدی) از قول محمد روایت کرده است: «گروهی از مردم از سوی خاور خواهند آمد و زمینه را برای فرمانروائی مهدی هموار خواهند کرد.» (ابن ماجه) ۱۲۸

عبدالله گفته است: «هنگامی که ما همراه محمد بودیم، گروهی از جوانان طایفه بنی هاشم نزد ما آمدند، زمانی که محمد آنها را مشاهده کرد، اظهار داشت: ... این گروه به مردم سفارش می کنند، منش نیک پیشه کنند، ولی مردم به سخنان آنها بی اعتنائی خواهند کرد. گروه یاد شده، ناچار با آنها نبرد خواهند کرد و بر آنها پیروز خواهند شد و سپس حکومت را به یکی از افراد خانواده من خواهند سپرد و دادگری و انصاف بر همه جا حکمفرما خواهد شد. هرگاه، عمر شما تا آن روز ادامه یابد، در هر کجای دنیا و هر وضعی که هستید و حتی اگر لازم است از زمین یخ زده ای با سینه حرکت کنید باید به او پیوندید.» ۱۲۹

متن بالا به فرمانروائی خلفای عباسی که از سال ۱۳۲ هجری قمری، فرمانروائی خود را بر جامعه اسلامی آغاز کردند، اشاره می نماید. همچنین، متن بالا حاکی است که مهدی، پس از پایان دوره خلافت خلفای عباسی ظهور می کند و از فرزندان فاطمه دختر پیامبر که از تیره حسن به وجود آمده اند، خواهد بود و نه آنگونه که حدیثی از قول علی بن ابیطالب روایت می کند، از نسل فرزند دیگر علی به نام حسین. ۱۳۰

127 *Ibid.*

128 *Ibid.*

129 Ibn Majah, Hadith 4082.

130 Ahmad Hanbal, *al-Musnad; Kitab al-Fitan.*



در زمان فرمانروائی مهدی، در همه جا صلح و آرامش و بهزیوی و فراوانی فرآورده‌های کشاورزی و ثروت وجود خواهد داشت. همچنین، در این دوره فرمانروایان توانمندی بر امت اسلامی فرمانروائی خواهند کرد و اسلام در همه جا به اوج قدرت و شکوه خواهد رسید.

\*\*\*\*\*

در حالیکه تمام دین‌ها و مذهب‌هائی که ظهور مهدی (نجات دهنده) را پیش‌بینی کرده، این رویداد را به پایان عمر دنیا ویژگی داده‌اند، ولی تا کنون صدها نفر مهدی در دین‌های ابراهیمی ظهور کرده و هر یک خود را مهدی موعود و نجات دهنده بشر شناختگری کرده‌اند. بین تمام مذهب‌های دین اسلام، هیچ مذهبی بیش از مذهب شیعه‌گری درباره ظهور مهدی (امام زمان) و چگونگی رویداد پدیدار شدن او، خرافاتی‌تر و بنیادگراتر نیستند. «شاردن» جهانگرد فرانسوی می‌نویسد، پادشاهان صفوی در کاخ خود، در اصفهان دو اسب با زین و برگ بسیار با شکوه برای امام زمان (مهدی) آماده کرده بودند تا در هنگام ظهور از آنها بهره برداری کند. یکی از آن دو اسب را برای مهدی و دیگری را برای نایب او عیسی آماده کرده بودند.<sup>۱۳۱</sup>

با وجود اینکه تا کنون، دهها نفر تنها در مذهب شیعه‌گری در کشورهای گوناگون اسلامی پدیدار شده و هر یک خود را امام زمان نامیده و سبب خونریزی هزاران نفر از افراد بیگناه بشر برای دستیابی به هدفهای خودخواهانه و جاه‌طلبانه و تأمین سودهای شخصی خود شده‌اند، پیروان شیعه‌گری هنوز به این عقیده خرافی پای‌بند بوده و در انتظار ظهور مهدی موعود هستند. در کشور ایران که مرکز شیعه‌گری جهان است، ملایان شیعه‌گری آنچنان مردم این کشور را شستشوی مغزی داده که هر سال در شب ۱۵ شعبان که فرض است، مهدی در این شب زایش یافته، مردم ایران جشن و چراغانی برپا می‌کنند و پول هنگفتی را برای ارضای آموخته‌های خرافاتی خود بر باد می‌دهند.

<sup>۱۳۱</sup> شاردن، سفرنامه شاردن، جلد هفتم، صفحه ۲۵۶ و جلد نهم، صفحه ۱۴۴

بدیهی است، سنی‌ها نیز که بیشترین پیروان اسلام را تشکیل می‌دهند، به ظهور مهدی نجات دهنده ایمان و عقیده دارند. نکته جالب آنجاست که در حدیث‌های صحیح البخاری و صحیح مسلم که از معتبرترین کتاب‌های حدیث در اسلام به‌شمار می‌روند، هیچ ذکری از مهدی نجات دهنده، به‌میان نیامده است. در حدیث‌های صحیح البخاری و صحیح مسلم تنها آمده است که عیسی مسیح در پایان عمر دنیا ظهور خواهد کرد و دجال را خواهد کشت. سایر حدیث‌نویسان از قول محمد روایت کرده‌اند که او پیش‌بینی کرده است که در پایان عمر دنیا، یکی از افراد خانواده او که با وی همنام است ظهور خواهد کرد و به‌جور و ستمگری در دنیا پایان خواهد داد، جهان را پر از دادگری و آرامش خواهد نمود و برای مدت هفت تا نه سال بر جهان فرمانروائی خواهد کرد و به‌هر کسی تا آنجا که بخواهد پول و ثروت خواهد بخشید. همچنین، حدیث‌نویسان یاد شده می‌گویند، عیسی مسیح یا پس از ظهور مهدی از آسمان به‌زمین فرود خواهد آمد و دجال را خواهد کشت و یا اینکه همزمان با ظهور او از آسمان پائین خواهد آمد و در ایجاد حکومت جهانی به‌وی کمک خواهد کرد. برخی از شیادانی که به‌پیروی از بنیانگزار بزرگ شیاد دین اسلام، محمد بن عبدالله ادعای مهدیگری کرده، به‌شرح زیرند:

در سده اول هجری، «مختار بن ابی عبید ثقفی» که در برابر امویان شورش کرد و افرادی را که بر ضد امام حسین تازی جنگ کرده بودند، دستگیر و به‌هلاکت رسانید، «محمد حنفیه» یکی از فرزندان علی بن ابیطالب را به‌عنوان «مهدی» امام زمان، شناختگری کرد و پشتیبانی از او را بر عهده گرفت.

در سال ۹۰۹ میلادی، یکی از شیعیان اسماعیلی به‌نام «عبیدالله» که در سوریه سکونت داشت، به‌مراکش رفت و بر قبیله «کتامه» از مردم پرپر<sup>۱۳۲</sup> پیروزی به‌دست آورد و خود را مهدی خواند و گروهی از یارانش را

<sup>۱۳۲</sup> ساکنان مسلمان غیر تازی کشورهای شمال آفریقا (مصر، لیبی، تونس، الجزایر، مراکش، چاد، مالی، موریتانیا و نیجرا)، پرپر نامیده می‌شوند.



درفش کاویانی



<https://derafsh-kaviyani.com/>  
<https://the-derafsh-kaviyani.com/>

